

MANCHESTER  
1824

The University of Manchester

---

[روصم نارەت, Tihṙān-i Muṣavvar (۴۹۵), Tihṙan-i musavvar (495)]

Source: *University of Manchester*

Stable URL: <https://www.jstor.org/stable/community.28166725>

---

Rights Notes: Rights Holder - Image: The University of Manchester Library

JSTOR is a not-for-profit service that helps scholars, researchers, and students discover, use, and build upon a wide range of content in a trusted digital archive. We use information technology and tools to increase productivity and facilitate new forms of scholarship. For more information about JSTOR, please contact support@jstor.org.

This item is being shared by an institution as part of a Community Collection.

For terms of use, please refer to our Terms & Conditions at <https://about.jstor.org/terms/#whats-in-jstor>



University of Manchester is collaborating with JSTOR to digitize, preserve and extend access to  
*University of Manchester*

JSTOR

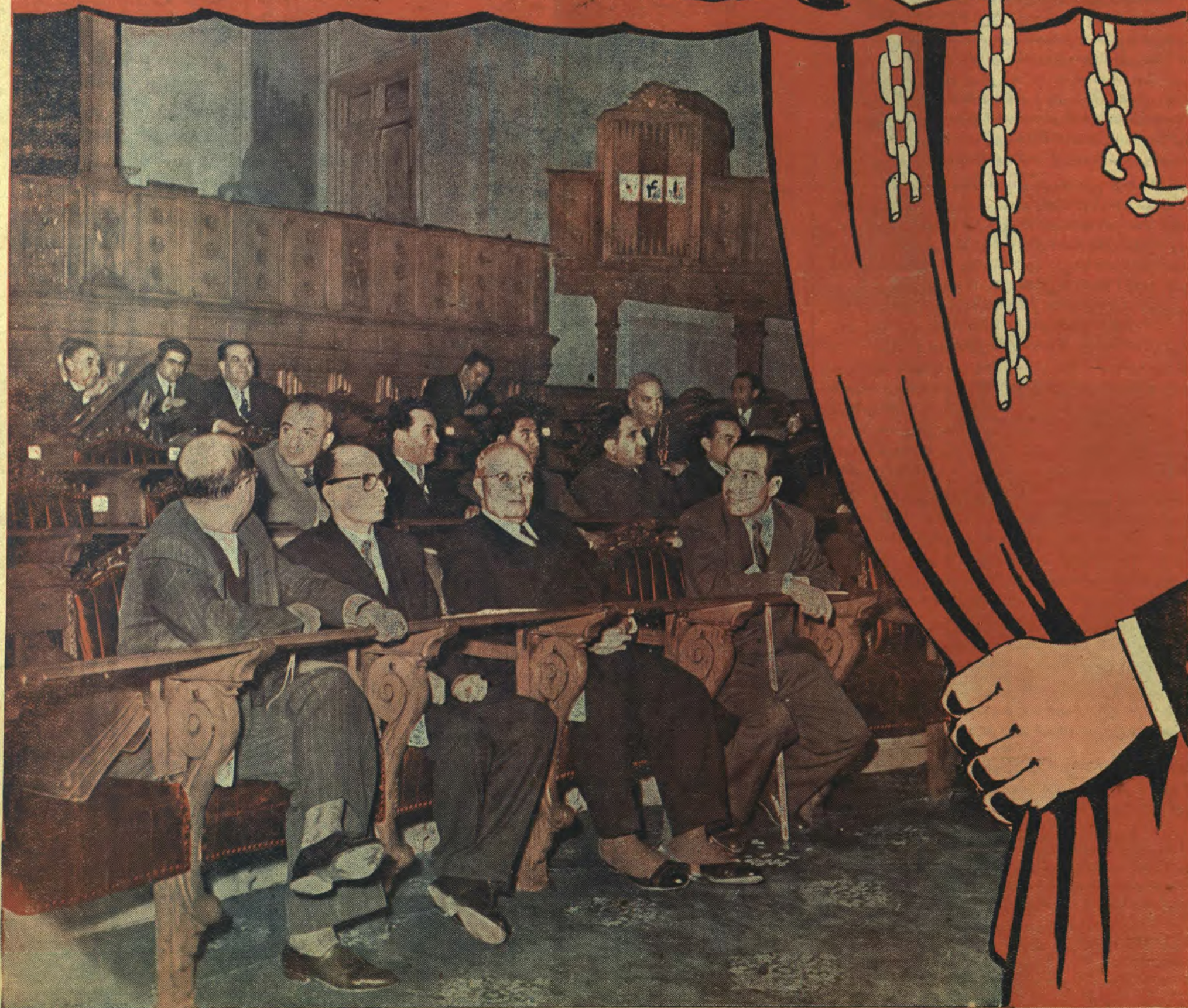
# توران مستور

شماره ۴۹۵

جمعه هفدهم آبان ماه ۱۳۳۱

تک شماره ۶۴ ریال

پرده از روی مذاکرات جلسه  
سری مجلس برداشته میشوند



چگونه انگلیس ها يك ناخدای ایرانی را در خلیج فارس ناپدید شدند (صفحه ۶ را بخوانید)

# آیا حکومت مصدق حکومت مطلقه و فردی است

در چند هفته اخیر ما در صفوف مقدم سینه سپر کردیم و در بهر دگر مصدق صحبت داشتیم، علت حساس بودن موقع و امکان استفاده سیاست خارجی از دست و اخلاف سلیقه داخلی بود. والا دکتر مصدق حاجت حمایت کسی ندارد، و همان مردی است که سالها بوده، و بانگای خودش ایستاده و تکیه باعمال خود داده تا اینجا رسیده است. پانصصبت کردند جواب دادیم، بد نیست همه را در این مصاحبه هاشرکت دهیم، می گفتند شما حکومت مطلقه و حکومت فردی را می پسندید؟ بعد خودتان بشیمان نشوید؟ چرا وقتی روی یک دنده می افتید آنقدر تند میروید و ملاحظه فردا را نمیکنید؟

گفتیم حکومت مطلقه و حکومت فردی نمی پسندیم ولی ما حکومت مصدق را حکومت مطلقه فرد نمی دانیم، رغبت مردم و افکار عمومی و نمایان اجتماع مصدق را روی کار آورده و میدانند روزی که مردم از او روی برگردانند پشت و پناهی ندارد؛ حکومت مطلقه چرا بد است برای آنکه مردم ظلم می کند، تحمیل می نماید، شکنجه میدهد و کسی را باری بازخواست نیست؛ هر بار که اختلاف نظر یا صحبتی میان آمده، اجتماع و مردم از مصدق حمایت کرده اند آیا مصدق ممکن است مردم ظلم کند، تحمیل نماید، شکنجه دهد و آزار رساند، و توقع حمایت هم از آنها داشته باشد؟

آیا مصدق حکومت خود را و دیده الهی میداند، و نسلا بعد نسل باو رسیده یا باعقاب او باید برسد، و اطینان دارد که کسی دست رس باو ندارد؛ از آن گذشته حکومت مصدق حکومت فرد نیست یعنی دماغ شخص او حکومت نمیکند، هر موضوعی بشواید بصورت قانون در آید طرح میشود، در روزنامه ها و افکار عمومی عنوان میشود، روی آن بحث میشود حتی مراجعه بآراء و افکار میشود بعد تصویب میشود، تازه پس از تصویب هم اگر در ضمن عمل نقص مشاهده شد اصلاح میشود، و پس از آزمایش عملی بمجلس میرود و سیر قانونی خود را طی می کند، یعنی از اختیارات آن حد استفاده میشود که دولت لوایح خود را با استیذان از آراء و افکار عمومی و آزمایش در عمل تقیم مجلس مینماید، در حقیقت دولت اختیارات خود را محدود نموده، یعنی تا قبل از مصدق دولت مختار بود هر چه دلش میخواست پیشنهاد کند، و اگر اصلاح بود، مجلس باید آنرا رد نماید، ولی حالا آنچه را دولت میخواهد پیشنهاد کند و بگوید، قبلاً در معرض آراء و افکار عمومی می گذارد، و آزمایش میکند، بعد به مجلس برای تسجیل و تثبیت و تصویب میرود.

و اما چرا درباره دکتر مصدق ما تند رفته ایم؟ چون تشخیص داده ایم که اختلاف سلیقه ها و کم و زیاد هادر امور داخلی ما مؤثر نیست، یکدیگر را می شناسیم و از قوای هم خبر داریم و میدانیم هر یک چند مرده حلاجیم؛ اما پای خارجی که میرسد مسئله فرق می کند، بتجربیه فهمیده شده که از نفاق و شقاق ما همیشه بیگانه استفاده کرده است.

آنکس که بنام ملت ایران و مملکت ایران با خارجی صحبت میکند باید وجه المله و با قدرت و صاحب نفوذ باشد والا بحرف او اعتنا نمی کنند و میگویند این حرفها را شما از طرف کسی میزنید؟ همان بیگانه ای که طرف صحبت است ایجاد اختلاف داخلی می نماید تا رئیس دولت نتواند توپ بزند، کارهای سیاسی هم، فصل و وقت دارد، در آن موقع خاص که باید رئیس دولت مظهر مردم و مملکت شناخته شود، مشغول جنگ داخلی است و بواسطه اعتراضات و گله گذاری ها، ضعیف جلوه می کند و نهی تو اندر روی حریف محکم توپ بزند، ناچار سپر میاندازد آنوقت بضرر مملکت تمام میشود.

شما وقتی بتاریخ نگاه کنید، ملاحظه می نمائید تمام زبانهای که بکشور ما رسیده از همین راه بوده، یعنی هر وقت حکومت باید در مقابل خارجی سینه سپر کند دعوا، عمل داخلی در تضعیف او کوشیده اند و او هم در جنگ خارجی کوتاه آمده است همین چند روز قبل باید فهمید چرا روسها اول آنطور با نامه نوشتند و بعد چرا اینطور پیش آمد که بازم این شکل نامه بعدی را فرستادند. اگر زعمای جبهه ملی مخصوصاً آیت الله کاشانی در کمال وطن پرستی حرف ما و کله ها را کنار نگذاشته بودند، اگر مکی نماینده اول تهران کوشش نمی کرد و سرورته اختلافات داخلی و حرف های خودمانی را بهم نمی آورد، نبرد سیاسی اخیر بفرع ما تمام نمیشد.

مانیگویم چند نفری از وجه و شخصیت و باکی و مصومیت مصدق استفاده نمی کنند، و بدون آنکه او بفهمد زیر بار دشمنان خود حساب صاف نمی کنند، مردم را زحمت نمیدهند، نه تنها این مطلب را تکذیب نمی کنیم، بلکه تایید و تصدیق هم مینماییم، ولی کیست که روی کار بیاید و این نواقص در کارش نباشد، مصدق تا فهمد علاج می کند، مگر چند چشم دارد، چند گوش دارد، بسیاری از مردم که ظلم می کنند صدایشان در نیاید، و این سبب میشود که ظالم بر شدت عمل خود بیفزاید. آیا مصدق از اینها که این ایام خود را با وجود پانصصبت مردم زحمت میدهند چیزی میگیرد؟ فایده ای می برد؟ نه...

پس مصدق در این کار بی گناه است، باید او را مسبق و مستحضر داشت تا جلو آنها را بگیرد و راه زحمت را مسدود سازد، و برای خاطر این کله گذاریهای خودمانی نباید سیاست اصلی و اساسی کشور را در خطر انداخت. تفکیر و تجزیه باید کرد، از رئیس دولت که مرد پیک، با سواد و وطن پرستی است باید تقویت کرد تا در هم از با خارجی پیروز باشد، و در کارهای داخلی باید ائنه د نمود و فریاد کشید و ذهن او را مصدق داهت تا نه بیدار می آید، از جمله تند روی ما در امام احمد است.

# فنایت محرمانه یک امریکائی و یک ارمنی

یک مقام مطلع بخبر نکار ما اظهار داشت که از چندی پیش؛ کماتوز امریکائی در ایران دست بفعلیهای محرمانه می زده و بوسیله عمالی که در اختیار دارد مشغول جاسوسی و کسب اطلاعات از سفارت خانه های پشت پرده آهین در تهران و همچنین وضع احزاب و دستجات افراطی چپ در این کشور است.

همین مقام اظهار داشت که مقامات شوروی مقیم ایران گویا بفعلیهای محرمانه این شخص پی برده و سرعت اسناد سفارت شوروی را مربوط با اقدامات وی میدانند. به همین جهت اخیراً شخصی بنام « او انسوف » ارمنی عضو اداره اطلاعات شوروی بعنوان بازرسی از مسکو بایران آمده و مأمور شده است که درباره کارمندان سفارت شوروی و ارتباط آنها با ایرانیان و علت مفقود شدن اسناد تحقیقاتی بکند و بقرار اطلاع بر اثر تحقیقات وی عده ای از اعضاء سفارت شوروی در این ماجرا مظنون و مقصر شناخته شده اند.

## فقیه خرابکاری در مراکز شیلات

طبق گزارشهایی که چندی پیش از طرف مأمورین دولت از لواحی شمال تهران میرسد، عده ای از عناصر مشکوک در نظر داشتند هنگامی که قرار داد شیلات پایان می رسد، در مراکز مهم ماهیگیری شمال دست بخرابکاریهای زده و با ایجاد وحشت و رعب دولت را وادار کنند که بتجدید امتیاز شیلات تن دودهد. باینجهت چند روز پیش دو گردان ژاندارم با کلبه تجهیزات مأمور شدند بسواحل شمال حرکت کنند. ستون اول از راه قزوین بپندر پهلوی رفت - ستون دوم از طریق فیروز کوه در نیمه شرقی سواحل دریای خزر مستقر گردید و بقرار اطلاع بر اثر مراقبت ستونهای اعزامی تاکنون هیچگونه خراب کاری بوقوع نپیوسته است.

## روابط ایران با اسرائیل

روز دو شنبه این هفته سفراء دولتهای عربی از دکتر فاطمی وزیر امور خارجه ملاقات کردند، در راهروهای وزارت امور خارجه گفته میشد که این ملاقات در باره اطلاع از روش آتیه دولت ایران در قبال دولت اسرائیل است، نمایندگان دول عربی بدولت ایران اطلاع دادند که گرچه مدتیست جنگ بین اسرائیل و اعراب متوقف شده معذالک این امر را نیاستی خانه یافته تلقی کرد دول عربی از دولت ایران خواسته اند که نظر رسمی خود را در این باره اعلام دارد یکی از مطلبین اظهار میداشت در این ملاقات نمایندگان عربی از دولت ایران تقاضا نموده اند که اگر دولت آلمان غربی در پرداخت خسارت با اسرائیل اصرار کند دولت ایران رابطه خود را با این کشور قطع کند و وزیر مختار خود را از آلمان غربی احضار نماید.

## نواب و امیر عبدالاله

گزارشی که در این هفته از بغداد تهران مغایره شده حاکیست که حسین نواب، سفیر کبیر جدید ایران در عراق طبق رسوم دیپلماسی و تشریفاتی در دوازدهم اردیبهشت در بغداد حضور یافته و اوراق استوارنامه خود را به امیر عبدالاله نایب السلطنه عراق تسلیم کرده است در این گزارش اضافه شده که فعالیت های سیاسی بسیار شدیدی از جانب هواخواهان سیاست انگلیس در عراق برای تجدید زمامداری ژنرال نوری سعید مبدول میگردد و با احتمال قوی در این زمینه، نوری سعید پیروز خواهد شد. گوری سعید از سیاستمداران فرسوده شرقی است که در تامل به دیپلماسی انگلیس شهرت دارد. دلیل زمامداری مجدد نوری سعید اینست که ملیون عراق از نواز پارلمان و کابینه جدید عراق خواسته اند نفت کشور آنها نیز مثل ایران ملی شود، انگلیسها برای آنکه این امر صورت نگیرد درصددند نوری سعید را زمامدار کنند.

## از بندر شاه تا آستارا

گزارشی که در این هفته از بندر پهلوی رسیده حاکیست که مقامات شوروی و رؤسای روسی شرکت شیلات، از چند ماه قبل که موضوع انقضای مدت امتیاز شیلات مطرح شد، طی جلسهای تصمیم گرفتند در صورتیکه دولت ایران از تجدید امتیاز خود داری کرد اقداماتی بعمل آورند که هزینه شیلات در شمال سنگین شود تا دولت ایران نتواند از عهده مخارج آن بر آید. برای انجام این منظور اقدام با استخدام چند هزار کارگر جدید غیر محلی کردند و آنها را در پاسگاه های بندر شاه تا آستارا بکار وا داشتند. گفته میشود که عده زیادی از این اشخاص شناسنامه ندارند و جمعی هم که دارای شناسنامه ساختگی هستند بهیچوجه بزبان فارسی آشنا نیستند.

## عدم رضایت در ارتش

در این هفته موضوع از دسته کردن ۱۳۶ هزار افسران در محافل داخلی تولید تعجب نمود و همه از خود می پرسیدند در این موقع حساس چرا ارتش را متلاشی میکنند؟ - نطق میراشرافی در این مورد که در مجلس ایراد کرد در میان افسران وطن پرست تأثیر بسزایی بخشید و امید می رود که دولت نسبت با این موضوع توجه خاص مبدول نماید.

کشتی طوفان زده میهن ما در وسط اقیانوس سیاست بامصاب بزرگ و امواج کوه بیکر مواجه و در نبرد است، امروز نمیدانیم که چه ساعتی رامیگذرانیم، ولی آنگاه می فهمند که بردباری و شهادت نسل حاضر و تدبیر و کیاست و جرأت ناخدا، تا چه حد در توفیق ما تأثیر داشته است. هر کلمه از دهان کسی در آید، رجله روی کاغذ آید، هر قدم برداشته شود، بحساب مخصوص ضبط و نکاشته میگردد.

اکنون حساب های شخصی را تفکیک کنیم، در کارهای مملکتی قدم از خط بیرون نگذاریم، و متوجه باشیم که کوچکترین غفلت موجب بدنامی ملی است. با التماس کلمه

# نگرانی دولت شوروی

طبق اظهار یک منبع موثق، سادجیکف سفیر کبیر شوروی طی یکی از ملاقاتهای اخیر خود با دکتر مصدق، نگرانی دولت شوروی را از شرکت ایران در سازمان دفاعی خاورمیانه ابراز داشت. سفیر کبیر شوروی ضمناً گفت که اگر دولت امریکا میخواهد با وساطت و میانجیگری در حل مسئله نفت، ایران را بسازمان دفاعی خاورمیانه بکشد، این امر باعث العمل شدید دولت شوروی خواهد شد. دکتر مصدق در پاسخ وی اظهار داشت که بهیچوجه چنین شایعه ای صحت ندارد و دولت ایران هیچگاه دست از بیطرفی خود بر نخواهد داشت.

## سرقت های سیاسی

در محافل سیاسی خارجی مقیم تهران، سرقتهایی که در خلال یکماه و نیم اخیر در برخی از مراکز سیاسی تهران روی داده مورد توجه خاص قرار گرفته است. یکی از این سرقتها یکماه و نیم قبل در خانه یک تاجر مصری که بعد از تعطیل سفارت انگلیس در تهران قسمتی از کارهای اداره اطلاعات و جاسوسی بریتانیا را انجام میداد، رویداد و یک چمدان محتوی اسناد و مدارک سرقت رفت. گفته میشود این اسناد با اندازه ای اهمیت داشته است که تاجر مصری حاضر شده است ۲ میلیون ریال به یابنده آن بدهد. سرقت دیگر نزدیک یک ماه قبل در سفارت شوروی رویداد، و برخلاف اظهار سخنگوی سفارت که گفت فقط مقداری اناچه سرقت برده شده معلوم گردید که مقداری از اوراق و اسناد سیاسی اداره اطلاعات سفارت شوروی دزدیده شده است و بر اثر همین سرقت عده ای از اعضاء سفارت مدتیست که تحت نظر میباشند.

## پشت پرده سیاست

کشتی میریلا بسیر خود در آبهای مدیترانه ادامه میدهد؛ قدر مسلم آنست که کپانی ساق نفت بغداد گاههای مصر مراجعه نخواهد نمود چون در آنجا احساسات ضد انگلیسی قلبه دارد؛ و از مراجعه بغداد گاه های ایتالیائی هم امیدوار نیست.

اخیراً معلوم شد وزیر فرهنگ دوستی و دشمنی با کسی ندارد و دست نشاندگی یکی از مشاورین نخست وزیر است، و چون شخصاً هم از اجرای دستورات او بر نمی آید دو سه نفر را اطراف وزیر به خدمت می گماشته که باو تلقین میکنند و حکومت می نمایند، این مشاور نخست وزیر تمام توده های ابرای انجام اغراض شخصی در وزارت فرهنگ بر کارها مسلط نموده و عناصر وطن پرست خدمتگذاران را کنار داده، اکنون کار بجای رسیده است که خدمتگذاران فرهنگ کشور با وضع بدین هستند.

انگلیس هادر جرائد اروپا و امریکا شایع کردند که مصدق سقوط می کند و دولتش دوام نخواهد داشت، روسها این مطلب را باور کردند و یادداشت اول را که تقاضای تمدید ۲۵ ساله شیلات بود دادند، بشتیبانی ملت ایران و رأی اعتماد اخیر مجلس و رفع اختلاف و اصلاحی که بین سران جبهه ملی شد منجر برفع اشتباه روسها گردید و فهمیدند که نظر انگلیسها اینست آنها را با ملت ایران طرف کنند و در این میان امریکائی ها خوش مرد از آب بیرون بیایند لهذا کوتاه آمدند و یادداشت دوم را تسلیم کردند.

پس از دو قرن اولین ما و عافلان که هیئت حاکمه ایران در مورد شیلات بازی نموده بیروزی ملت ایران انجام گردید، رئیس دولت با سرعت و پشت کار و تدبیر نقشه های خود را عملی نمود و شاه و ملت و مجلس از آن بشتیبانی کردند.

امید انگلیسها این بود که با بروز اختلاف بین ایران و شوروی جبهه دوم برای مبارزه در ایران باز شود و آنها نفس راحتی بکشند ولی حل عافلان موضوع، موجب تأسف محافل لندن گشته است.

اگر حسن نیت و بیطرفی شخص مصدق نبود روسها باطن خود را نشان نمیدادند و تقاضای تمدید نیست و بجای شیلات را میبگردند مصدق بآنها فهایند که شخصاً بآنها نظر بد ندارد، اگر ملت ایران بخوهد در مجلس رأی بدهد حاضر است با آنها کنار بیاید. ولی پس از ابراز احساسات عمومی و مخالفت مجلس روسها فهمیدند وقت نیست که روی نامساعد نشان دهند، و با فشاری آنها را مجبور و سفیدی امریکائی ها خواهد شد.

وضع مناسبات ایران و شوروی سروصورتی بخود گیرد و تشنج کمتر شود سروصدای بزرگی در وزارت فرهنگ بلند میشود که توجه نخب و وزیر جلب خواهد شد، سکوت عناصر فرهنگی از نظر وطن پرستی است.

شهرداری در نظر دارد با محاراج صاحبان مستغلات، اسفالت پیاده رو خیابانهای پر جمعیت و مرکزی شهر را اصلاح نماید که هم جمعی کار و نان پیدا کنند، و هم برای شب عید سروصورتی بشهر داده باشد، چون اغلب آنها قابل عبور نیست.

تا دو سه ماه دیگر اتفاقات بزرگی در ایران ممکن است حادث شود، ولی مربوط بتبیرات در اوضاع اجتماعی و تحولاتی است که ممکن است پیش آید، و مربوط بسقوط دولت و گذاره گیری رئیس دولت نخواهد بود.

فراکسیون نهضت ملی دل مهمی در حمایت و پشتیبانی دولت نازی نمی کند که از تعداد آن کاسته یا بر عدد آن افزوده شود؛ آنچه که بر مجلس و مجلسیان از او اخذ کرده شانزدهم حکومت میکنند، و او ابتکار عمومی است و دلیل آن اینست که افرادی که مسلمان عقیده بصدق و کار های او ندارند زود تر از سایرین رأی میدهند.

لذا رئیس دولت تمام حواسش پیش مردم است که میل آنها را رعایت کند، تا مردم هستند و او را میخواهند روی کار است، خواه فراکسیون نهضت ملی اکثریت داشته باشد خواه نداشته باشد.

روی جلد جلسه سری روز پنجشنبه ۹ بهمن ماه مجلس شورایی، یکی از جلسات تاریخی پارلمان ایران بود. در این جلسه نمایندگان با کمال فداکاری و وطن پرستی از تجدید امتیاز شیلات جلو گیری کردند، خبرنگاران ما توانستند برده از روی مذاکرات این جلسه تاریخی



پس از ۱۴ ساعت انتظار فقط یک ماهی در این تور افتاد « ازوم بروم » در شمار بهترین ماهیهای دریای خزر است ماهیها را بچوب میآویزند و بعد دود میدهند

### یادداشت شوروی

روز سهشنبه هفته گذشته ساجیکف سائر کبیر شوروی در تهران ازد کتر مصدق نخست وزیر ملاقات نمود و متن یادداشتی را که از مسکو بتهران رسیده بود بایشان تسلیم کرد.

پس از اینکه ترجمه این یادداشت ۳۵ سطر در اختیار دکتر مصدق قرارده شد نخست وزیر بلافاصله هیئت دولت را احضار کرد و جلسه فوق العاده می تشکیل داد، هیئت دولت پس از شور در باره یادداشت مزبور ارجاع آنرا برای اظهار نظر به کمیسیون خارجه مجلس شورایی لازم دانست و در نتیجه عصر روز چهارشنبه کمیسیون خارجه مجلس با اکثریت اعضا تشکیل شد.

دکتر فاطمی وزیر امور خارجه ابتدا متن یادداشت شوروی را برای اعضا، کمیسیون قرائت نمود و گفت:

۱- پس از تشکیل حکومت سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی همواره بین دولتمندان و شوروی روابط حسنه برقرار بوده و از اینراه دولت ایران منافع سرشار و هنگفتی نصیب شده و این حسن روابط دو کشور همیشه بود دولت ایران بوده است

۲- طبق دوبار وعده شفاهی که جناب مالی به بنده داده اید، امتیاز شیلات را تعدید فرمائید و در مدتی که مذاکرات در جریان است وضع اداره شیلات با همان

# میخواهند تا سیسات شیلات را آتش بزنند

## پرده از روی مذاکره جلسه سری مجلس شورایی برداشته میشود

### نمایندگان فریاد میزدند یادداشت دولت شوروی باید پس فرستاده شود

### یک نماینده مجلس اسرار چاقویی شرکت شیلات را فاش میکند

ساعت ۱۰ و ربع بود که جلسه سری بریاست مهندس رضوی تشکیل گردید. ابتدا رئیس اصل ۳۴ قانون اساسی را قرائت کرد و گفت این جلسه بنا بقاضای نخست وزیر برای رسیدگی بموضوع شیلات تشکیل میگردد، ضمناً از ناطقین خواست که مطالب را طوری بیان کنند که آقایان منشیها بتوانند آنها را یادداشت نمایند. منشیها عبارت بودند از کمال پور و ناظرزاده، در این موقع دکتر فاطمی پشت تریبون رفت و نامه ساجیکف سائر کبیر شوروی را خواند و اضافه نمود این نامه از طرف سفارت شوروی رسیده و قبلاً در کمیسیون خارجه مجلس شورایی و بعد در حضور آقای نخست وزیر و اعضای کمیسیون خارجه مطرح گردید و تصمیم گرفته شد پیشنهاد تعدید امتیاز شیلات جواب رد داده شود و طبق ماده ۴ قرارداد ۱۹۲۷ شیلات رفتار شود.

بعد وزیر خارجه شرحی راجع بتاریخ تنظیم قرارداد و تاریخ شروع آن بیان کرد و اضافه نمود چون در تاریخ انقضای مدت شیلات اختلافی در میان بود برای رفع سو، تفاهم این موضوع طی نامه می با مقامات شوروی بمیان گذاشته شد و در نتیجه روز ۱۱ بهمن روز خانه قرارداد شیلات اعلام گردید. در عقد قرارداد شیلات اشاره بنامه ۱۴ قرارداد ۱۹۲۱ شده است، و مدت بقیه دوره ۲۳



مورخ الدوله سپهر عضو

کردند. دکتر فاطمی وزیر امور خارجه در همان جلسه از نمایندگان خواهش کرد که کمیسیون خارجه جلسه دیگری در منزل نخست وزیر تشکیل دهد اینجهت عصر روز بعد این جلسه با حضور نخست وزیر تشکیل گردید و مجدداً نمایندگان باتفاق آراء یادداشت شوروی را رد کردند.

در این موقع دوات تقاضای تشکیل جلسه سری کرد تا در آن جلسه راجع به تعدید امتیاز شیلات مذاکره شود.

### جلسه سری

در نتیجه روز پنجشنبه هفته گذشته، برای اولین مرتبه در دوره هفدهم مجلس شورایی جلسه سری تشکیل گردید. تشکیل جلسه معرمانه «سری» طبق اصل ۳۴ قانون اساسی باید بدون حضور روزنامه نویسان و تماشاچی صورت گیرد. باینجهت در جلسه سری روزه شنبه روز نامه نگاران و تماشاچیان شرکت نداشتند

سوازش باشورویها خواهند کرد بنابراین کمیسیون خارجه مجلس باتفاق آراء اعلام داشت که دولت ایران حق دادن امتیاز باشورویها را ندارد.

مهندس رضوی پیشنهاد نمود که دولت حق نظارتی بوسیله (متخصصین ماهی شوروی دوشیلات) باشورویها بدهد تا زیر نظر متخصصین شوروی ماهی بخر خزر صید شود و طبق قرارداد داد های جداگانه بشود آنها بفروش برسد، ناصر ذوالفقاری شدیداً با این پیشنهاد مخالفت کرد و گفت مانع نگذاریم دولت باتباع روسیه حق دخالت در امور شیلات را بدهد، مهندس رضوی اظهار داشت با وجود مستشاران و متخصصین امریکایی در ایران صلاح نیست پیشنهاد رد شود، زیرا دولت شوروی اعتراض خواهد کرد که در حالیکه صدها مستشار نظامی و اقتصادی امریکایی در ایران وجود دارد چرا نباید استی از متخصصین ماهی شوروی در ایران استفاده شود، ناصر ذوالفقاری گفت دولت بایستی در موقع مقتضی بلادرنگ متخصصین امریکایی را نیز اخراج کند زیرا ما از همه بیگانگان بهر نحو که باشد بیزاریم و از همه آنها صدمت فراوان متوجه ما بوده است. دکتر فاطمی وزیر امور خارجه اظهار داشت نظر من در این موقع صلاح نیست دولت در دو جنبه بچنگد، خوب است افلا آقایان موافقت کنند مدت چندماه وضع شیلات بهین نحو باشد، زیرا اگر خیال امریکاییها و انگلیسها از جانب شیلات فارغ شود، و مطلع شوند که ما باشورویها جواب رد داده و آنها را از خود رنجانیده ایم دیگر حاضر نیستند در امر نفت تسلیم ما شوند، نمایندگان در جواب گفتند محال است ملت ایران بیه شوروی یا هر بیگانه دیگری تسلیم شود، و برای ما انگلیس و امریکا و شوروی یکسان است با این ترتیب نمایندگان کمیسیون خارجه باتفاق آراء یادداشت دولت شوروی را رد



هاشم صهبا رئیس هیئت نمایندگان ایران

شرایط سابق و بهین ترتیبی که قراردادها میشود ادامه خواهد یافت.

۳- بر طبق ماده ۱۴ قرارداد مودت ۱۹۲۱ دولت ایران موظف است قرارداد مخصوصی برای صید ماهی بخر خزر با اداره اذواق روسیه منعقد نماید، بنابراین دولت ایران از لحاظ روابط صمیمانه و دوستانه می که باشوروی دارد باید عمل نماید.

۴- در صورتیکه عمل مساعدی نسبت بدخواستهای اتحاد جماهیر شوروی نمود این عمل میرساند که صمیمیت و دوستی بین ایران و شوروی نیست.

### همه مخالف

هیئتکه یادداشت مزبور در مجلس قرائت شد تمام اعضا، کمیسیون خارجه با تعدید امتیاز مخالفت نموده گفتند این امر مطابق با حیثیت و شئون ملت ایران نیست و اگر ما باشورویها سازشی کنیم انگلیسها ما را منتهی بظرفداری از سیاست یکجانبه



دکتر مشاور عضو



مهندس بریمالی عضو

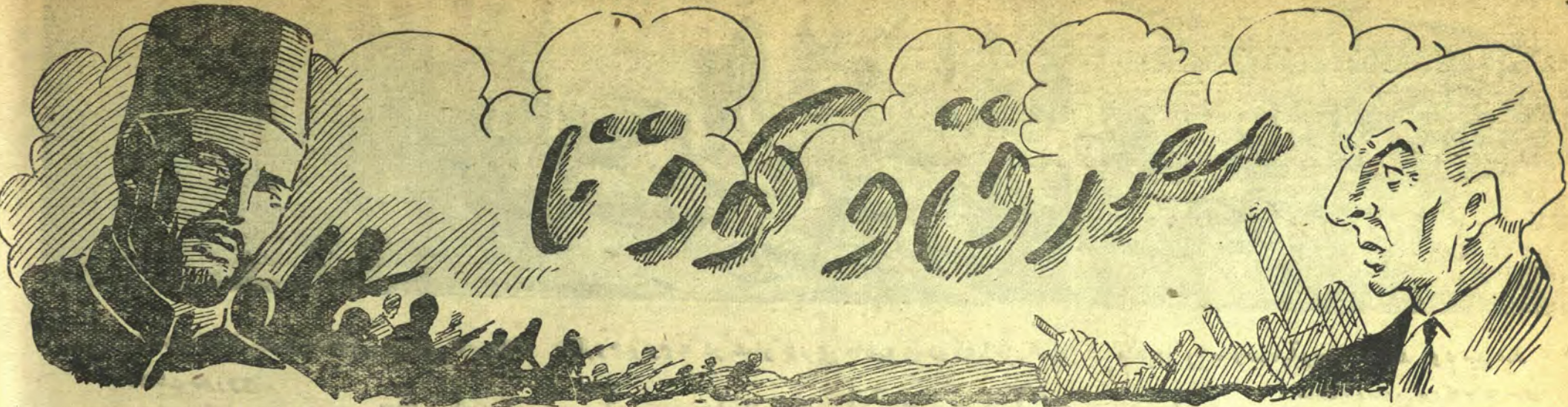
ماهی ازوم بروم در سردخانه شیلات

رئیس ایرانی و روسی فروش خاویار

دروروی شرکت شیلات در بندر پهلوی



# محرران و کودتا



در ۲۴ صحت ۱۲۹۹ که کودتا شد، هیچکس نمیدانست موضوع چیست، حتی کلمه کودتا بیسابقه بود، و علت آنکه تمام رجال مملکت دستگیر شدند و هیچ نقطه هم صدا بیرون نیامد همان بی اطلاعی و جهل موضوع بود، ولی دکتر مصدق در شرازم بعضی آنکه از اوضاع تهران با خبر شد فهمید که چه آشی در کاسه است. آنها که نمیتوانند برای این فهمها و درکها و استنباطها ارزش قائل شوند، در جهل مرکب باقی بمانند، و الاصل موضوع همین است که بین قوم و ملتی یک نفر موضوعی را میفهمد که دیگران از فهم آن عاجز هستند.

دکتر مصدق والی فارس بود اگر سکوت میکرد کسی بکار او کار انداخت، او ندانسته و شهید شده این مخالفت را نکرد، او میدانست که مخالفت با کودتا در سر نوشت سیاسی او تا آخر عمره و ثراست، مخالفت کودتا او را به مخالفت با سلطنت رضا شاه کشانید، مخالفت با کودتا او را بزندان و تبعید برد، مخالفت با کودتا از طرف دکتر مصدق یعنی عالمها و عوامه مخالفت با سیاست انگلستان در ایران و هندوستان، آنهم کدام انگلستان؟ انگلستان بعد از جنگ اول، انگلستان فاتح دنیا، انگلستان بدون رقیب در خاور میانه، آن روز آمریکا و روسی نبود که اشخاص بروند سیاست خودشان را با سیاست رقابتی آنها با کودتا یعنی رفتن دردها و شیرو بوقول شیخ سعدی «گر چه کسی بی اجل نخواهد مرد - تو مرو در دهان اژدها»

مردی در تهران قیام کرده بود، تهران را فتح کرده بود، حکومت و دولت را ساقط کرده بود، شاه تسلیم شده بود و دستخط نفست وزیر صادر گردیده بود، قوای انتظامی آنروز مملکت (قزاق، ژاندارم، پلیس، بریگادمر کزی) بفرمانش درآمده بودند، مردم یک مملکت سراطاعت در مقابلش فرود آورده بودند و بر اوضاع مسلط شده بود، خارجیه هم حکومتش را بر سریت شناخته بودند و خلاصه فرمانروای مطلق بود. تنها یک نفر در مقابل او قد علم کرد، بسرعت تصمیم گرفت و اعلام داشت، یعنی گفت همه شما را قبول

دارند، مع شما را قبول ندارم. کار بحق و باطل موضوع نداشته باشد، جرئت این کار، خود موضوع قابل توجه است، مقصود ما اینست یاد آور شویم که دکتر مصدق در تمام دوران زندگی سیاسی این طور بوده، اگر مصدق هیچ کاری نکرده بود، و همسین یک نقش را بازی کرده بود، در خور و شایسته آن بود که مرد اول این مملکت باشد باز هم توجه کنید، در صدد تحریک مردم بر نیامد، سوار و تفنگچی جمع نکرد، پول نداد، اغتشاش و انقلاب راه نینداخت بر مردم شیراز، باهالی فارس گفت تشخیص من اینست که این کودتا خلاف مصالح مملکت است و این ضربه بر پیکر حکومت



قوام السلطنه

ملی و مخالفت با قانون اساسی است، من تسلیم نمیشوم ولی شما خود دانید، مردم تظاهرات زیاد کردند، ولی او تحریک نکرد و استمفا داد و کنار کشید و چنانکه که فتنه بجهاد فرسختی شیراز قریه «سیدون» رفت و در آنجا مراقب اوضاع بود، می- دانست که حریف در تهران بیکار نمیشیند، و مخالفت او را سرسری نخواهند انگاشت دوستان هم از تهران می نوشتند که آنها از آسیاها افتاد و کار یکسره شد، شما بیخود مخالفت کردید و حالا این مباحثه مصدق دید الی الا بد که نمیشود در میان داشت، تصمیم گرفت و حرکت کرد

## چند قدم بعقب بر گردیم

هر که شد محرم دل در حرم یار بماند محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد

و آنکه این کار ندانست در انکار بماند قصه ما است که هر هر سر بازار بماند حافظ

به «مهیاری» نه فرستگو اصفهان رسید، رئیس تلگراف فارس هم معزول شده بود و او هم آنجا باو ملحق گشته، مشغول صرف ناهار بودند، مستخدمش آمد گفت: آقا، یک نفر ژاندارم آمده با شما کار دارد، مصدق تصور کرد آمده اند او را دستگیر کنند، گفت بگوئید مطلبش را بگوئید، جواب آوردند عرض محرمانه دارد، عیاشیش را بدوش انداخت و اسلحه می را که داشت زیر عبا در دست گرفت، وقتی رو بر او شد انسرژاندرمی بود، ادب کرد و سلام داد، گفت من از اصفهان میآیم، از جانب دوستان شما آمده ام، دستوردستگیری شما با اصفهان رسیده، در اصفهان توقف نکنید، از این دروازه وارد شوید از آن دروازه بیرون بروید، بدروازه ها دستور داده ایم مزاحم شما نباشند، ولی اگر در اصفهان بمانید دستگیر میشوید، مصدق پرسید شما کی هستید؟ دوستان من چه اشخاصی هستند؟ گفت حالا دانستن آن لازم نیست، و خدا حافظ کرد و رفت

دکتر مصدق همین کار را کرد، از این دروازه وارد شد، از آن دروازه خارج شد، و راه کز را در پیش گرفت، بخوابین گزوقتی از ورود او مستحضر شدند مقدمش را گرامی شمردند، کمال اکرام و اعزاز را به عمل آوردند، در اصفهان بجهتجوی مصدق پرداختند، اول تصور کردند خانه معتدالدوله برادر صادمالدوله رفت است، آنجا را تفتیش کردند، بعد نقاط دیگر را زیر نظر گرفتند، سردار محتشم بختیاری پیام فرستاد که شما در کز بی حیا مطلق هستید، می آیند شمارا دستگیر می کنند، بخاک بختیاری بروید، همه بجان و دل از شما پذیرایی می کنیم، دکتر مصدق شخصاً از بیراهه بخاک بختیاری حرکت کرد و خانواده را

خطاب می کند ای ولتر: تو پیشانی ستارهها را بوسه میزنی و مردم او را در زمین میجویند.

مصدق را در قلمه قهقرخ (قهوه درخ) ملکی امیر مفتح بختیاری جای دادند، و معظم- السلطان پدر همین دکتر معظمی از طرف امیر مفتح مأمور پذیرایی و میزبان او شد، بهار دلپذیری گذشت، زندگانی روستایی بر مردم شهری کواد است، این داستان مربوط به سی سال پیش است.

هنوز اخلاق مردم خراب نشده بود، و پلبیدیها و دورنگیها به دهات و نیلات سرایت نکرده بود، مردم صحرائشین از همه جا بی خبر،



سید ضیاءالدین

خوی اجدادی را ترك ننگته وارد سیاست نشده بودند، مهمانرا گرامی می داشتند، وطن پرستی از مدنیت یافته بود، سران نیلات هنوز با خارجیهها راه پیدا نکرده بودند، و در حقیقت خانههای نیلی دژهای تسخیر ناشدنی محسوب میشد، هر کس با آنجا راه می یافت در پناه بود، ناراحتی های گذشته و نقامت های کسالت متمدن در شرف رفع شدن بود که خبر رسید دولت

ساقط، و سید ضیاء الدین از ایران رفت! قوام السلطنه را از زندان خارج، و باقرمان نفست وزیری بخاک صدارت آوردند کابینه را تشکیل داد و دکتر مصدق را بو وزارت دارائی معرفی کرد (و هم در این کابینه بود که برای اولیو بار رضا خان پهلوی سردار سپه بو وزارت جنگ معرفی گردید) دکتر مصدق از قبول وزارت دارائی سرباز زد، و به بهانه کسالت و رفع نقامت خود را کنار کشید، ولی دولتی هادست از سرش برنداشتند، مصدق نه با سید ضیاء آتش به یک جوی میرفت و نه سر هم کاری با قوام السلطنه و یاران او را داشت، او همانوقت در دماغش این فکر خلجان داشت که باید نفو کرد این اساس کهن را، قوام السلطنه از مقاومت و امتناع مصدق استفاده کرد و عبادت و توف (معتد السلطنه) برادر خود را با پست معاونت کفالت داد، که هم نام دکتر مصدق در کابینه موجب وجهه و اعتبار باشد، و هم دستش در وزارت مالیه باز و مشغول کار خود باشد، و شاید این رویه هم بیشتر مطلوبش بود، این وضع ادامه یافت تا کابینه قوام السلطنه در مهرماه ۱۳۰۰ سقوط کرد. یعنی اسماً دکتر مصدق وزیر دارائی بود ولی قدم بو وزارت دارائی نگذاشت، و با دولت قوام السلطنه همکاری نکرد.

آنها که نشان اجازه میدهند، میدانند چه تلاشها و کوششها برای ورود بکابینه و وزیر شدن آنوقتها بعمل میآید (حال هم همینطور است) و چنانکه ملاحظه میشود هم قبل از کودتا که مشیرالدوله کابینه را تشکیل داد و دکتر مصدق را وزیر داد گستری کرد، و هم بعد از کودتا که قوام السلطنه دولت را معرفی نمود و مصدق السلطنه را وزیر دارائی انتخاب کرد، دکتر مصدق در تهران نبود و هر دو بار از قبول وزارت امتناع داشت و معتقد بود تا محیط آماده نباشد و شرائط و موجبات کار فراهم نگردد قبول مسئولیت غلط است، ولی خرابی روز افزون اوضاع مالی، و احتیاج شدید مملکت به پول و نقشه وسیعی که برای بسط تشکیلات در دست بود، لزوم یک شخصیت بزرگ را در آس و وزارت دارائی الزام میکرد، و کم کم این صدا بلند شده بود که کار هر بز نیست خرمن کوفتن - گاو تر میخواهد و مرد کهن ...

دنباله این داستان که مربوط بو وزارت دارائی دکتر مصدق و اختیارات است در شماره بعد





# امپراطور آفریقا

## ازدهای استعمار مرتجع ماهی های مرتجع

پرده آهنین، از جلو ماهیهای مرتجع (ایرانی الاصل) برداشته شد. ۱. **مسو نیک ارتجاع، ازدهای استعمار، ونگوت گپیتالیزم و مسو مسمار نژودالیزم**

### از نظر رادبو مسکو

«امپراطور آفریقا» جزء يك هیت سه نفره، مأمور تحویل ماههای دریای از شرکت سابق شیلات شده است. تفاوت که در مسکن يك وجب زمین نداشت که شب در آنجا بیخوابه کند و این برادرها با اندازه کشور خجاست و بین املاک دارند... وقتی شادروزیان واردخانه آنها می شود سخت از همه هاتان بازمیماند. زیرا اقلا ده نفر آدم قدرتیند شیه یکدیگر می یابید که مردم به شان احترام میکنند و اسم ههشان هم ذوالفقاری است.

تازه وارد مبهوت می شود که خدایا هه این افراد که با اندازه يك دوره تسبیح هستند آبا برادران ذوالفقاری می باشند؟ در این موقع انسان بیادستارگانی می افتد که شعرا بان (خوشه پروین) لقب دادند و هیچوقت از هم جدا نمیشوند.

چندی قبل بدنبال يك سخنرانی که ناصر در مجلس در باره شیلات انجام داد، رادبو مسکو يك تشکره بازی در آورد و چنان به ناصر ذوالفقاری چشم غره رفت و براق شد که زهره شیر از این چار و چنگال آب می شد... مسکو فحشها و ناسزاها بناصر ذوالفقاری داد که در قاموس نجاهی نظیر نداشت، زیرا مرسومست که چشم دشمن هه برهیب افتد پس از آن سخنرانی روزنامه های که روسهای فارسی زبان در تهران منتشر می سازند شروع کردند به چغلی ناصر کردن و تلنگر پوست وی زدن، از اینجا بود که ماهیهای ساحلی ایران دانستند اگر هم بکنفر طرفدار دارند آن کسی است که (کله ماهی خود) نیست و حتی نینداند فرق ماهی با قور باغه چیست!

از آنروز این مورخ الدوله سپهر و عباس خلیلی عضو ماهی دوست شیلات دانستند که اگر يك همدردم مجلس دارند همان ذوالفقاری است.

این آقای ناصر ذوالفقاری که بناقول رادبو مسکو غول ارتجاع و فرزند امپریالیسم و استعمار کننده قشرهای فترده دهانین و توده های رنجبر و وسیع است، بگردن ماهیهای آب ساحلی ایران (که بناقول مهندس بریمالی بیش از هشتاد نوع است) حقی بزرگ دارد، زیرا این او بود که چندی پیش در پشت تریبون مجلس در دفاع از آن زبان پسته ها که مدت نیم قرن پوست و گوشت (و حتی تخشان) در اختیار آزاد کنندگان نوع بشر از یوغ استعمار ارقار داشت سخن گفت و حقایق از جاسوسیهایشان فاش کرد که هنوز برای من و شما باور کردنی نیست. حالا اگر بنا بقیقه ملای رومی معتقد باشیم که حیوانات حس ششمی داشته و از حوادث آینده مطلع هستند باید گفت هم اکنون که شما این سطور را می خوانید در عمق دو متر تا ۲۰ متری کف دریای مازندران، چشمن پر شوری شرکت کلیه ماهیهای ریز و درشت، برای آزادی از چنگ اجانب، همان الم شنگه ای براه انداخته اند که ما در ماه مه پارس سال هنگام عزیت آهای در يك و همراهان از آبادان ابراز داشتیم...

روسیا که مره ۱۱ تن طلاهای مفت ما و عدم پرداخت خساراتی که بابت اشغال ایران وارد آوردند (زیر دندانان باقی مانده است، هنوز ماهی ایران و تخموی را (که اکنون بنام خاویار معروفست) رها نمی کنند، از قدیم میگفتند که «چشته خور

خلیلی آب نمی بیند والا شناگر قابلی است، حالا باید دید دولت ثعلی از وجود این مرد برای غلبه و اداره شیلات میتواند استفاده کند یا نه. در قلب و دل خلیلی مغزنی برای بنش و کینه و حسد نیست و آنچه دارد بر زبان است، اگر طرفدار کسی شد او را با سنان میبرد و اگر مخالف شخصی شد او را در قمر دریا دفن میکند.

خلیلی در هر مجلسی باشد تا کمی جلسه شیر در بلنک «۱» می شود می برد بالای تریبون و نطق غرائی بلهجه معرب خود ادا میکند، در اینجا از هر موضوعیکه سخن آغاز کرده باشد بالاخره آنرا به دزنده باد ایران» خاتمه میدهد.

معروفست میگویند دو چیز بایران ختم میشود. یکی دنباله خلیج فارس و دیگری سخنرانی عباس خلیلی، خلیلی ۱۷ هزار بیت اشعار فردوسی را بر سر بی ترجمه کرده و در روزنامه های معر ری منتشر ساخته است.

اورا عده ای «بدر مطبوعات» میخوانند او میگوید من و سایر از باب جراید بهره مطبوعات را از روی عدالت تقسیم کرده ایم. هر که از مطبوعات فحش و ناسزا میشوند چون میگوید بر پدر مطبوعات لعنت اینجا منظور (بدر مطبوعات) من هستم! اما وقتی که قرار می شود روزنامه نویسی، بهندوستان، یا انگلستان یا فرانسه و پاکستان و یا شب نشینیها برود نوبت سایر همکاران است. بقیه در صحنه ۱۹

### ذوالفقاری، ازدهای امپریالیزم



خلیلی دوباره ماهی ایران میگوید: این غذای لذیذ اگر خوبست چرا در سفره ما نباشد واقعا درست گفته اند که (سیب سرخ خوبست اما برای دست چاق!)

خلیلی سبک خاصی در ادبیات فارسی آورده که بعدها مکتبی شد. او ۲۱ کتاب نوشته است که از همه مهمتر برسی (کنز الادب) و فارسی بیچاره غندی روزگار سیاه است. خواندن سر مقالات اقدام آقادر شیرین و خواندن بود که گاهی اوقات خودش هم از خواندن آن کیف میبرد، حالا باین استادی چرا نتوانست روزنامه نویسی را ادامه دهد و برای يك لقمه نان سفر (حجاز و حبشه) کرد، خدا عالم است مع الوصف نیاید تمجب کرد که مرحوم وزیر مترجم روزنامه اقدام و يك وزیر دادگستری دفتردار خلیلی بود. در ایام سابق بکرو خلیلی چنان در محاصره ربالی (۱) قرار گرفت که چار شد هر چه کتاب داشت بشکرانه بغت مشکی خود بقیمت کاغذ سیاه بمطار های سیزه میدان بفروشد. حالا باین تنگی سوراخ میریشت جای تمجب نیست که وقتی هم در عربستان در يك مسابقه ادبی عربی شرکت کرد و هزار لیره پول نصیبش شد و کول نهیب احساسات باقی خود را خورد و آنرا (بدون مطالعه) بیک نگاه خیره بخشید و سالها افسوس اینکار را خورد.

خلیلی وقتی دید که پشه وری خود را رئیس جمهوری یافت و وزیر آذربایجان میخواند، در روزنامه خود را بشوخی «امپراطور آفریقا» و با گاندی ایران» خواند و این دو نام مدت ها سوژه روزنامه نویسهای شوخ قرار گرفت، حالا هم روزنامه نویسها بشوخی میگویند (امپراطور آفریقا) مأمور تحویل ماهیهای دریای خزر از شرکت سابق شیلات شده است!

خلیلی در بازگشت از سفارت حبشه عکسهایی با لباس و هدایای آن مملکت گرفت که مدتی نقل مجالس بود و حتی شاه هم هوس کرد او را بهمان ریخت به بیند.

**خلیلی معتقد است این دکتر هصدق بود که توانست ماهیهای ایرانی الاصل و مرتجع را با يك حیاست (ماهی پسندانه ای) بطرف آبهای ساحلی ایران (کیش) کند.**

عباس خلیلی در سال ۱۳۱۳ (یعنی سال ۱۳۱۳ قمری) متولد شده و بهین احاطه معقد است در سراسر چهارخانه زندگیش قمر در عرق منزل کرده است...

سیزده سالش تمام شده بود که دانست تنگک برای آدم کشتن است و زندگی یعنی يك جنگ طولانی و يك مبارزه همیشگی. در مبارزات استقلال عراق خلیلی فرصتی یافت که لوله تنگک را بست انگلیسها گرفته و مشق نشانه ووی کند.

از آنروز خلیلی به امپراطوری انگلیس اعلان جنگ داد. میگویند دوهمین (غزوه) بود که يك مارشال انگلیسی به تیر بلای خلیلی گرفتار آمد و با قده (مارش) بسوی جهنم رفت. ۴۵ روز کار خلیلی ماشه چکانیدن بود. اما چون قمر در میان عقرب منزل داشت انگلیسها توای کمکی آوردند از ۲۱۱ نفر رفقای خلیلی ۱۱ نفر دستگیر و بدار آویخته شدند. ۴ نفر تیرباران شدند. ۱۹۶ نفر بقیه به سنگاپور تبعید شدند ولی چون لطف خداوند شامل حال عطارهای سیزه میدان تهران بود. (زیرا مدت بیست سال مصرف پاکتهای آنها از طرف روزنامه اقدام نامین شده بود) بهین لحاظ

ناصر داستان خوشتر می دارد، بدین معنی که وقتی از فرانسه بدنبال تحصیل حقوق بازگشت، بنام کمونیست بودن بزندان افتاد، برادر دیگرش سلطان محمد را بنام فاشیست گرفته بودند... يك برادر دیگر بنام انگلو فیل بودن در اتهام باقی ماند... بدین طریق برادرها سیاست های مغلف را بین خود تقسیم کرده بودند تا در سرما و گرما بی نصیب نمانند... ناصر طبعی احساساتی و ذبانی بزبن بهادر و دلی شکم بآب زن دارد...

هنگامیکه این برادرها لباس سواره نظام بتن کرده و بر اسب سوار می شوند انسان یاد شوالیه های قرون وسطی می افتد... این برادرها وقتی يك اسب خوش بالو کفل می بینند آب از لک و لوجه شان براه می افتد. اینها عاشق سواری هستند (البته سواری اسب)

از فتودال های ایران که صاحب تفنگ و عده هستند تنها خانواده می که روز حاجت وطن بیدان آمد و بدر خورده اند ذوالفقاریها می باشند.

اینها اگر در املاک و علائق خود (چنانکه دشمنان آنها نسبت میدهند) زور می گویند و اگر برخلاف اصل تفنگ بدوش گرفته و برای خود حوزه قدرتی درست کرده اند ولی در حادثه آذربایجان مردانه بیدان آمدند و با این رشادت و جرأت و کار بواقع روی تمام گذشته ها داشته و در قلب و دل همه جا گرفتند.

ناصر خان ۳۸ سال دارد و در میان یازده برادرشك پوش تر از همه است شاید بدان لحاظ که مدتی عضو وزارت خارجه بود سوسمار فتودالیزم، ازدهای استعمار، بیرکایتالیزم، بلنک ارتجاع، اینها از لقب های ابتکاری بود که در فرهنگ آندسته از مردمیکه خود را بکوجه علی چپ زده و نان خود را در کاسه همسایه مسی طلبند برای این برادرها درست کرده بودند.

وقتی سال ۱۳۲۵ در زنجان این برادرها با پرچم سبز و شال سبزتر و واسله آنشی در جنگ با کفار که متکر خدا و رسول هستند بمبارزه پرداختند، اسان بیادیرغیر اکرم صل الله علیه و آله می افتاد، با این



خلیلی، امپراطور آفریقا

# چگونه انگلیسی ها یک ناخدای ایرانی را در بند گرفتند



۵۰۰ کارگر انگلیسی و هندی و ایرانی، با چوب و آهن بجان یکدیگر افتاده و صحنه کشتی را غرقه بخون ساختند

## دهه بی از مردم میخواستند کشتی «دوارکا» را آتش زده، کارکنان آنرا بقتل رسانند چگونه یک ناخدای انگلیسی از ترس دولت ایران بیحرفین فرار کرد

هفته پیش روزنامه‌ها و رادیوهای خارجی و مطبوعات داخلی خبر دادند که یک کشتی انگلیسی در بندر بوشهر؛ یک ناخدای ایرانی را زود دیده بنطه نامعلومی برده است! این خبر در همه جا تولید بهت و وحیرتی زاندا الموصوف کرد بطوریکه همه بی تابانه انتظار داشتند از ماجرای این دزدی عجیب و سرلشت ناخدای ایرانی آگاه شوند. در مصاحبه مطبوعاتی روزانه دکتر فاطمی وزیر خارجه نیز چندی از خبرنگاران در این باره سوالاتی کردند و او اظهار داشت که دولت مشغول تحقیقات است و بمحض اینکه نتیجه تحقیقات معلوم شد آنرا در دسترس عامه خواهد گذاشت. اینک پیش از آنکه دولت توضیحی در این باره بدهد خبرنگاران تهران مصور اطلاعاتی را که در این باب بدست آورده‌اند در دسترس خوانندگان میگذارند:

کرد، (مختار) و سایر ایرانیها بطرف دری از کارگر هندی بافسر انگلیسی اعتراض کردند، همین اعتراض سبب شد که نزاع شدیدی بین آنها در گرفت. هنگامی که کشتی از آب‌های بوشهر دور شد و وارد آب‌های کویت گردید یکی از عمله‌های هندی کشتی محرمانه به (سپاهی) اطلاع داد فرمانده کشتی قصد دارد فرمانده دوم را که مسئول این ماجراست مخفیانه در کویت پیاده کند، (سپاهی) از لحظه اینکه کشتی در کویت لنگر انداخت، شخصاً بطرف پله های کشتی رفت و چند ساعت متوالی مراقب فرمانده دوم بود، و چون دید ممکن است هنگام شب او را از راه دیگر فرار دهند، نزد فرمانده کشتی رفت و با او گفت: اگر فرمانده دوم را در کویت پیاده کنید، در خرمشهر خود شما را تحویل مقامات دولتی ایران خواهم داد، فرمانده اول از این تهدید سپاهی ترسید و از فرار دادن فرمانده دوم موقتاً خودداری کرد، کشتی پس از اتمام کارش بطرف خرمشهر عزیمت کرد، ساعت ۸ بامداد روز چهارم بهمن کشتی دوارکا وارد خرمشهر شد و سپاهی کارگر مضرور ایرانی را به نیروی دریایی جنوب معرفی کرد و جریان امر را نیز گزارش داد. ضمناً متذکر شد که کشتی ساعت دو بعد از ظهر بطرف بصره حرکت خواهد کرد،

با خود بردند. این خبر بسرعت برق به تهران و از تهران بسایر نقاط دنیا مغایره شد و همه را متوجه این حادثه هیجان انگیز کرد. راجع باین حادثه دو فقره گزارش متناقض به تهران رسید، یکی آنکه (احمد مختار) سر باربر با اتفاق چند کارگر دیگر هنگامیکه قصد سرعت چند صندوق کالا را داشتند بین آنها فرمانده دوم کشتی که مسئول کالاها بود نزاع شدیدی در گرفت که کم کم در آمد و ساعت چهار و نیم بعد از ظهر در حدود پانصد نفر از کارکنان کشتی که از افسران انگلیسی و عملجات هندی و باربران ایرانی بودند بجان هم افتادند و با چوب و تخته و آهن باره یکدیگر را شدیداً زخمی کردند



هیچوقت کشتی را آتش نزنند هنگامیکه ناخدای اول کشتی وضع را وخیم دید با کمک سروان کریم سپاهی رئیس اداره بندر، و با تهدید به تیراندازی و باز کردن لوله آب آنها را از یکدیگر جدا کردند و موقتاً غائله خاموش شد، چون (احمد مختار) سر باربر و عده‌ای از کارگران بشدت مجروح و مشرف بقتل شده بودند رئیس اداره بندر جریان حادثه را طبق صورت مجلسی بداره گمرک بندر بوشهر اطلاع داد و فرمانده دوم کشتی را هم تحت نظر گرفت رئیس گمرک بوشهر نیز بلا فاصله جریان را تلگرافی بمقامات مربوطه مرکز اطلاع داد و کسب تکلیف کرد. بناخدای کشتی خبر دادند که عده زیادی از اهالی در نظر دارند خود را بکشتی رسانند کلیه کارکنان (دوارکا) را بکشند و کشتی را نیز آتش بزنند. این خبر چنان ناخدای انگلیسی را دچار ترس و وحشت کرد که تصمیم گرفت در همان لحظه از آنجا حرکت کند در این موقع رئیس اداره بندر هر چه کوشش کرد از حرکت کشتی جلو گیری کند نتوانست علاوه بواسطه طوفان شدید ارتباط بین کشتی و بندر نیز قطع شده بود. ناخدارا از دیدند! نپساعت پس از آنکه کشتی از بندر بوشهر حرکت کرد، این خبر در شهر منتشر شد که انگلیسها سپاهی ناخدای ایرانی را با (احمد مختار) و چند نفر دیگر زود دیده و

بطرف ساحل روز دوم بهمن ماه جاری، طبق اطلاع قبلی که نماینده شرکت «گری مکنزی» در بوشهر، با ادارات گمرک، بندر، بهداشتی و نیروی دریایی داده بود، کشتی باری و مسافری «دوارکا» وارد آبهای ساحلی بندر بوشهر شد و در هفت مایلی شهر دو لنگرگاه خارجی بنام «زهره» لنگر انداخت ابتدا رئیس قرنطینه، کشتی را بازدید کرد بعد دستور «کریم سپاهی» رئیس اداره بندر بوشهر، سایر مأمورین دولتی تشریفات لازم را انجام دادند، و بعد مسافران مشغول پیاده شدن از کشتی شدند و بارها نیز بعمل کالاها پرداختند.

چون بندر بوشهر اسکله کنار گمرک ندارد طبق معمول هنگامیکه کشتیهای تبارتی وارد بندر میشوند ناچار در سه مایلی بندر دو لنگرگاههای «زهره» و «غایوی» که هر یک با چراغهای سفید و قرمز مشخص اند لنگر میاندازند، و برای اینکه در کار تخلیه کالا و بارگیری کشتیها تسریع شود، فرمانده کشتی قبل از ورود ببندر، از شرکت «گری مکنزی» که در تمام سواحل غربی و شرقی خلیج فارس ست نمایندگی «شرکت کشتی رانی انگلیس و هند معدوم» دارد تقاضای اعزام عده‌ای بار میکنند این تقاضا توسط نمایندگی مزبور انجام میشود، و کارگران مورد احتیاج با قایقهای موتوری و پادی بطرف کشتی میروند.

زود خود در کشتی روز دوم بهمن ماه نیز چون ناخدای کشتی قبلاً تقاضای اعزام عده‌ای کارگر در حدود صدویست نفر را کرده بود، نماینده شرکت عملیات مزبور با سرپرستی (احمد مختار) سر باربر که زبان انگلیسی و هندی را میداند بکشتی فرستاد. اینکشتی که بنجهزار تن ظرفیت دارد دارای چهار جایگاه و انبار بزرگ کالا است که بنام «خن» نامیده میشود و وقتی بخواهند مقدار زیادی جنس را از چهار انبار کالا تخلیه کنند تمام جر قیله‌ها و باربران ایرانی و هندی سرماً شروع بکار میکنند. چند ساعت از ورود کشتی و تخلیه بار آن گذشته بود که ناگهان بین (احمد مختار) سر باربر و فرمانده دوم کشتی که انگلیسی است و مسئول حفظ اموال و امانت و تخلیه و تحویل کالا است نزاعی روی داد، این زد و خورد بسرال حظه‌ای کتک کاری دو فری بصورت چنگ خونینی در کشتی

کرد، این موضوع بلافاصله در همان ساعت به فرمانداری خرمشهر اطلاع داده شد و مخصوصاً خاطر نشان گردید که کشتی ساعت ۱۴ بطرف بصره حرکت خواهد کرد، ولی فرماندار خرمشهر تا ساعت حرکت کشتی هیچگونه اطلاعی به نیروی دریایی نداد تا از حرکت آن جلو گیری بعمل آورد، در نتیجه کشتی (دوارکا) ساعت دو بعد از ظهر چهارم بهمن بطرف بصره حرکت کرد، ناخدای کشتی انگلیسی برای آنکه در مراجعت، فرمانده دوم کشتی را در خرمشهر توقیف نکنند او را در بصره پیاده کرد و یک روز بعد او را با هواپیما بحرین فرستادند سروان سپاهی هم دوروز پس از ورود به خرمشهر ناچار ببوشهر مراجعت کرد، در حالیکه تمام کوششهای او برای تعقیب و مجازات ناخدا دوم کشتی دوارکا بر اثر سستی و بی‌حالی بعضی از مأمورین بی اثر ماند. ناخدا سپاهی در سال ۱۳۱۲ برای فرا گرفتن فن دریانوردی از طرف ارتش ایران بایتالیا رفت، و پس از خاتمه تحصیل بادرجه ستوان دومی وارد خرمشهر شد و تا حادثه شهر یور ۱۳۲۰ در نیروی دریایی ایران خدمت میکرد پس از حادثه شوم شهریور ماه و متلاشی شدن نیروی دریایی ایران وارد خدمت گمرک شد، و بریاست اداره بندر بوشهر منصوب گردید - سپاهی در سال ۱۳۲۵ که منقض جنوب در فارس رویداد، گرفتار سر نوشت شومی گردید و بدست رئیس عالی تنگستانی معروف به (چه پیری) که از سارترین مشهور است اسیر گشت و پس از آنکه مدت‌ها زندانی بود با فروش تمام اناثه و لوازم زندگیش هشت هزار تومان به خان سارق داد و آزاد شد، ولی پس از ورود قوای دولتی ببوشهر مجدداً بایشهر رفت و بریاست اداره بندر بوشهر منصوب شد. سپاهی همسری ایتالیایی دارد که زبانهای فرانسه، انگلیسی و ایتالیایی را بخوبی میداند.

زد و خورد شدیدی بین کارگران کشتی «دوارکا» در گرفت



کشتی «دوارکا» دور از چشم نیروی دریایی ایران بصره رفت، و محرمانه ناخدای دوم خود را در این شهر پیاده کرد



# (سلطان بروجر) سفارت روس زیاد برود!



«کفیل وزارت خارجه روسيه بن اطلاع داد که اميدوار است تا فردا تزار امپراطور روسيه با اقامت شاه مخلوع ايران در «کيف» موافقت کند، و متحمل مخارج او نيز بشود. يك کشتی هم حاضر خواهد شد تا او را به پتروسکی ببرد» بالاخره روز ۲۵ اوت موافقت نامه ای از طرف محمدعلی میرزا و وزراء مختار انگليس و روس و نمایندگان دولت ايران امضاء شد داور بر اینکه «محمدعلی میرزا کلیه جواهرات سلطنتی را که در اختیار دارد بدولت ايران تحويل میدهد و تمام املاک شخصی خود را بدولت ايران واگذار میکند و ظرف ۴۸ ساعت از تهران بخارج کشور عزیمت میکند و در عوض دولت ايران در حق محمد علی میرزا و خانواده او باستثناء سلطان احمد شاه و محمد حسن میرزا ولیعهد، سالیانه مبلغ صد هزار تومان مستمري برقرار خواهد ساخت که از زمان حرکت ایشان از ايران بيهمه سه ماه به سه ماه، توسط بانک استقراضی ايران پرداخته خواهد شد، ولی در صورتیکه محمدعلی میرزا از روسيه خارج شود، و در ملک دیگری غیر از روسيه دست با اقدامات سیاسی و تحریکات پلینیکي بر ضد ايران بزند دولت ايران حق خواهد داشت که مستمري او را قطع کند»

بسیوی روسيه بالاخره عصر روز ۹ سپتامبر ساعت چهار بعد از ظهر، محمد علی میرزا با اتباع خود از سفارت روس بطرف انزلی حرکت کرد - صدویست قزاق ایرانی تحت فرمان يك صاحب منصب روسی تا قزوین با او همراه بود، و از آن نقطه قزاقان روسی جای آنان را گرفتند. به علاوه نمایندگان سفارت روس و انگليس و سه سوار هندی و سه قزاق روسی نیز از لحاظ تشریفات جزو اسکورت بودند. نماینده سفارت انگليس بنام «کن» که در این سفر همراه محمد علی میرزا بقیه در صفحه ۲۰

عضد الملك نایب السلطنه



## خانه های پایتخت از فرش توپ میله زید و فضای شهر ازدودباروت تاریک شده بود تزار روس موافقت کرد که شاه مخلوع قاجار به «کیف» برود شاه گفت ملکه از دوری ولیعهد رنج میبرد، بگذارید ولیعهد با ما درش مسافرت کند

در روزهایی که مجاهدین و آزادخواهان ایرانی برای اجابت کشور از جنگ محمد علی میرزا و وازگون ساختن حکومت استبدادی او بجهان حمله ور شده و با قزاقان روس و قوای دولتی مشغول زدوخورد بودند، سفارتین انگليس و روس تمام جریانات روزانه را مرتباً بلندن و پترزبورگ منجمله میگردند. در خلال این تلگرافها مطالبی مشاهده میشود که مداخلات علنی و صریح دولتی انگليس و روس را در امور داخلی ايران نشان میدهد. اینک قسمتی از این تلگرافها که مربوط به آخرین روزهای حکومت سیاه محمد علی شاه و پناه برهان و سفارت روس و خلغوی از سلطنت و اخراج او از ايران است ذیلا نقل میشود:

منصوب نماید» در تلگرافی که روز ۲ ژوئیه از طرف سر بار کلی بوزیر خارجه انگليس مخابره شد چنین نوشته شده بود «کنسول انگليس در شیراز تقاضا کرده است که آصف الدوله از حکومت شیراز معزول شود و جداً خواسته که وی از کار برکنار گردد. باینجهت من بدولت ايران اصرار خواهیم کرد که حاکم فعلی را فوراً معزول کند و در صورتیکه تا امشب دولت ايران تقاضای مرا نپذیرفت دستور خواهیم داد که قوا از بوشهر حرکت کنند»

جواهرات سلطنتی روز ۲۲ ژوئیه این تلگراف از طرف وزیر مختار انگليس در تهران بوزیر خارجه آن کشور مخابره شد، «علت اساسی عدم حرکت محمدعلی میرزا از ايران موضوع جواهرات سلطنتی است. محمدعلی

میرزا جواهرات مزبور را اخذ و سفارت روس برده و تا اطمینان نکند که حقوق کافی در باره او برقرار نخواهد شد، البته جواهرات را تسلیم نخواهد کرد اگر این جواهرات از ايران خارج شود دیگر جمع کردن آن غیر ممکنست. سه روز بعد تلگراف دیگری باین مضمون از طرف سر بار کلی بلندن مخابره شد «دو پروز هیتی از طرف ملیون نورد محمدعلی میرزا رفتند و از او خواستند که جواهرات سلطنتی را تسلیم نماید، این هیئت اعلام کردند که دولت سالی بیست و پنج هزار تومان حقوق در باره او برقرار خواهد ساخت. ولی محمد علی میرزا اظهار داشت که حاضر است جواهرات را بدهد، ولی در باب مواجب موضوع را بسوی سالیان واگذار کرده است. بعد همکار روسیه به نمایندگان ملیون اظهار داشت که مبلغ پیشنهاد شده خیلی کمست، بقرار اطلاع محمد علی میرزا املاکی دارد که عایدات سالیانه آن قریب بیست هزار لیره است» در تلگراف روز ۳ اوت سر بار کلی چنین گزارش داد «من و همکار روسیه در صدیم دولت ايران را اودار کنیم که مواجب محمد علی میرزا را تا پنجاه هزار تومان اضافه کند، در عوض او هم جواهرات را بدولت ايران بدهد»

میرزا ولیعهد، و احمد شاه در آغاز سلطنت باین شرح برای وزیر خارجه انگليس فرستاد «خیلی لازمست که محمدعلی میرزا هرچه زودتر از این کشور خارج گردد - تزار امپراطور روس در پاسخ تلگراف محمدعلی میرزا اظهار داشته که چون او سفارت امپراطوری روس پناه برده، لذا به شارژدافر روس در تهران دستور داده است که از او حمایت کنند و احترامات لازم را بعمل آورد. محمد علی میرزا در آغاز کار اظهار میباید که میخواهد به گریه برود، اما حالا میل ندارد از این کشور خارج شود»

مداخله در امور داخلی ايران در خلال این احوال تلگرافهایی از طرف سیاسیون انگلیسی مخابره شد که مداخله صریح آنها را در امور داخلی ايران ثابت میکرد. از جمله سر ادوارد کری وزیر خارجه انگليس در تلگراف روز ۱۹ ژوئیه خود به مستر «اوبرون» خاطر نشان ساخت که «من بدولت ايران فشار خواهم آورد که علاوه الدوله را بحکومت تبریز

شده بدی در تهران جریان دارد مترجمین سفارت انگليس و سفارت روس را از قتلک بتهران فرستادیم تا با قزاقها و ملیون وارد مذاکره شوند و کاری کنند که قرارداد متار که جنگ بین آنها با امضاء برسد متحصنین سفارت روس تا این ساعت عبارتند از محمد علی شاه، نایب السلطنه، امیر بهادر جنگ چند نفر از درباریان، خانواده سلطنتی - در ده زرگنده نیز قریب هشتصد سرباز چادر زده اند. در سفارت انگليس هم دو نفر، یکی سعد الدوله و دیگری مخبر الدوله متحصن شده اند. وقتی این خبر بلندن رسید و در کشورهای اروپا خبر پیروزی ملیون و آزادخواهان منتشر شد، یک روز نامه انگلیسی نوشت «محمد علی شاه، مردی که خود را سلطان بروجر میداندست، و نزدیکانش وی را نواده اسکندر کبیر، و یادگار خاقان چین میدانستند، از بیم جان از قصر سلطنتی فرار کرد و سفارت روس پناه برد...»

تغییر سلطنت روز ۱۷ ژوئیه تلگراف دیگری از طرف سر بار کلی به «سر ادوارد کری» باین شرح مخابره شد (امروز صبح زود تلگرافی از طرف رؤسای ملیون بسفارتین رسید داور بر اینکه طبق راجی که در جلسه فوق العاده مجلس داده شد، مقرر گردید هیتی از طرف مجلس نزد محمدعلی شاه رفتند و در خصوص تغییر سلطنت مذاکره کنند. منتها چون اعلیحضرت خود را تحت حمایت دولتی روس و انگليس در آورده اند باینجهت ما از جناب عالی خواهش میکنیم همین فرمائید که فردا در چه ساعت این هیئت میتوانند خدمت اعلیحضرت برسند؟ این پیام را همکار روسیه با اطلاع شاه رساند محمدعلی شاه قبلا اطلاع داشت که در جلسه دیروز مجلس ولیعهد را بسلطنت انتخاب کرده اند و این مطلب هم دیشب بطور غیر رسمی اعلام شد، شاه و ملکه هر دو از جدا شدن از احمد میرزا شاه جدید خیلی ناراحت هستند ولی بامفاقت از پسر کوچک خود راضی بنظر میرسند محمدعلی میرزا پس از ملاقات طولانی با مسیو «سابلین» باو گفت اشکالی ندارد که ولیعهد بر تخت سلطنت جلوس کند، اما خوبست باو اجازه بدهند که مدتی بامادر خود بسفر برود.



محمد حسن باین شرح از طرف وزیر مختار انگليس به «سر ادوارد کری» الان سفارت روس پناه برود در آنجا متحصن گردید. متأسفانه هنوز جنگ که محمد ولیخان سپهسالار از سران انقلاب

شده بدی در تهران جریان دارد مترجمین سفارت انگليس و سفارت روس را از قتلک بتهران فرستادیم تا با قزاقها و ملیون وارد مذاکره شوند و کاری کنند که قرارداد متار که جنگ بین آنها با امضاء برسد متحصنین سفارت روس تا این ساعت عبارتند از محمد علی شاه، نایب السلطنه، امیر بهادر جنگ چند نفر از درباریان، خانواده سلطنتی - در ده زرگنده نیز قریب هشتصد سرباز چادر زده اند. در سفارت انگليس هم دو نفر، یکی سعد الدوله و دیگری مخبر الدوله متحصن شده اند. وقتی این خبر بلندن رسید و در کشورهای اروپا خبر پیروزی ملیون و آزادخواهان منتشر شد، یک روز نامه انگلیسی نوشت «محمد علی شاه، مردی که خود را سلطان بروجر میداندست، و نزدیکانش وی را نواده اسکندر کبیر، و یادگار خاقان چین میدانستند، از بیم جان از قصر سلطنتی فرار کرد و سفارت روس پناه برد...»

تغییر سلطنت روز ۱۷ ژوئیه تلگراف دیگری از طرف سر بار کلی به «سر ادوارد کری» باین شرح مخابره شد (امروز صبح زود تلگرافی از طرف رؤسای ملیون بسفارتین رسید داور بر اینکه طبق راجی که در جلسه فوق العاده مجلس داده شد، مقرر گردید هیتی از طرف مجلس نزد محمدعلی شاه رفتند و در خصوص تغییر سلطنت مذاکره کنند. منتها چون اعلیحضرت خود را تحت حمایت دولتی روس و انگليس در آورده اند باینجهت ما از جناب عالی خواهش میکنیم همین فرمائید که فردا در چه ساعت این هیئت میتوانند خدمت اعلیحضرت برسند؟ این پیام را همکار روسیه با اطلاع شاه رساند محمدعلی شاه قبلا اطلاع داشت که در جلسه دیروز مجلس ولیعهد را بسلطنت انتخاب کرده اند و این مطلب هم دیشب بطور غیر رسمی اعلام شد، شاه و ملکه هر دو از جدا شدن از احمد میرزا شاه جدید خیلی ناراحت هستند ولی بامفاقت از پسر کوچک خود راضی بنظر میرسند محمدعلی میرزا پس از ملاقات طولانی با مسیو «سابلین» باو گفت اشکالی ندارد که ولیعهد بر تخت سلطنت جلوس کند، اما خوبست باو اجازه بدهند که مدتی بامادر خود بسفر برود.

محمد حسن باین شرح از طرف وزیر مختار انگليس به «سر ادوارد کری» الان سفارت روس پناه برود در آنجا متحصن گردید. متأسفانه هنوز جنگ که محمد ولیخان سپهسالار از سران انقلاب

مباران تهران در خیابانهای تهران جنگ شدیدی بین قوای دولتی و ملیون جریان داشت. فرش توپها و انفجار گلوله ها، عمارات و خانه هایی را که در فاصله چند میلی قرار داشتند بلرز در میآورد، دود بساروت بعدی بود که فضای قسمتی از شهر تاریک شده بود، چندین ازابه توپ قوای دولتی در نزدیک مدرسه امریکائی، و جلو باغشاه، و میدان بهارستان بلا نقطه شلیک میکرد مجاهدین و آزادخواهان با نهایت دلیری و از جان گذشتگی بقوای دولتی حمله ور شده و آنها را بی دربی عقب می نشاندند در این موقع «سر بار کلی» وزیر مختار انگليس و «سابلین» وزیر مختار روسیه بسلطنت آباد نزد محمد علی شاه رفتند. سر بار کلی در گزارشی که روز ۱۴ ژوئیه راجع باین ملاقات برای «سر ادوارد کری» وزیر خارجه انگليس فرستاد چنین مینویسد:

محمد علی شاه غمگین است «ملاقات امروز ما با محمدعلی شاه که خیلی اندوهگین بنظر میرسید به نتیجه نرسید. ما از شاه استعفا کردیم که از مباران تهران جلو گیری کند و اعلان متار که جنگ دهد تا با ملیون مذاکره آغاز شود ولی شاه در جواب گفت: درموتیکه من باندازه کافی قواد اختیار داشتم و میتوانستم انقلابیون را مغلوب کنم شما نکذاشتید، اما حالا که آنها هر دم بقصر سلطنتی نزدیک تر میشوند، و قوای دولتی مورد حمله قرار گرفته چگونه میتوانم اعلان متار که دم، بعد محمد علی شاه از ما خواست که انقلابیون را وادار کنیم که دست از جنگ بردارند ولی ما گفتیم اینکار عملی نیست زیرا ملیون که اکنون فاتح بنظر میرسند تقاضای ما را نخواهند پذیرفت»

پناه سفارت روس دوروز بعد یعنی در ۱۶ ژوئیه تلگرافی باین شرح از طرف وزیر مختار انگليس به «سر ادوارد کری» مخابره شد «محمدعلی شاه الان سفارت روس پناه برود در آنجا متحصن گردید. متأسفانه هنوز جنگ که محمد ولیخان سپهسالار از سران انقلاب





# محمد رشید یاسی معروف در مرز ایراد

در شهریور ۱۳۲۰ کر چه بظاه ر جنگی در کردستان روی نداد، ولی قسمتهای نظامی کردستان زود خورد های خوبی با اکراد کردند و هنگهای بانه - سردشت - مریوان و قسمتهای مهاباد و سقر، یکی پس از دیگری بوسیله اکراد خلع سلاح شدند.

۵ باب

پس از ورود متفقین بایران در شهریور ۱۳۲۰ ستون کوچکی از سربازان شوروی از راه میانداوب - سقر بیانه آمده و سرباز خانه آنجا که تقریباً در یک کیلو متری شهر واقع است معاصر کرده و روسها پس از اسیر کردن فرمانده هنگ «سرهنگ لشکری» و چند نفر از افسران دیگر اسلحه و مهمات هنگ را از سربازان گرفته و در انبار ها گذاردند و سربازان و درجه داران را آزاد کردند، چون خودشان از جنگ بین‌المللی اول خاطرات تلخی در این منطقه داشتند بلا درنگ بهر کز خود در میان دو آب مراجعت نمودند - سربازان و درجه داران بدون سرپرست دسته دسته راه چنگلهای و جاده منحصر بفرد بانه - سقر را در پیش گرفته و با وضع وقت باوی خود را بشهرهایشان رسانیدند، در این میان عده کمی از گروهیان با چند افسر فداکار که از مراجعت روسها مستحضر شدند تصمیم گرفتند بشهر مراجعت کرده و با در دست گرفتن برجها و قلعه شهر، از سرباز خانه و شهر دو مقابل اشرا دفاع کنند، بلافاصله با سرپرستی سرگرد فریار درجه داران انبارها را باز کردند و پس از مسلح شدن در داخل برجها و قلعه برای دفاع آماده شدند.

## هجوم اکراد بشهر

هنوز ۲۴ ساعت نگذشته بود که بیکرادگان اطراف و عشایر عراقی که از جریان مستحضر شده، با سلاحهای خود سواره و پیاده از هر سو راه بانه را در پیش گرفته و بشهر هجوم آوردند، عشایر که در ابتدا دارای هیچگونه نقشه صحیحی نبودند و سرپرست و رئیس مشخصی نداشتند کم کم تحت فرماندهی محمد رشید قادر خانزاده که از سرکردگان عشایر عراق بود و نفوذ و قدرت زیادی داشت قرار گرفته و مشغول زدو خورد با مدافعین معدود شهر شدند - این زدو خوردها که ابتدا از سرباز خانه شروع شد، پس از تصرف آنجا، به برجها و قلعه و داخل شهر کشید و مدت یک هفته ادامه داشت، مذاقه این ارجان گذشته با کمال رشادت از شهر دفاع میکردند، در این زدو خورد ها رشادت یک گروهیان پیر بنام «تیموری» که با یک قبضه مسلسل سنگین در تپه معروف به «بانه کهنه» عده زیادی از اکراد را بقتل رسانید مورد توجه عموم قرار گرفت، قسمی که هنوز رشادت این گروهیان در میان اکراد ضرب المثل است، بالاخره در نتیجه تفرق عده اکراد مدافعیین شهر متواری شدند و عده ای هم تسلیم و یا شهید

گروهی از سواران مسلح و عشایر کرد عراقی در پشت مرز ایران

در یک شب تاریک و سرد محمد رشید از مرز ایران گذشت و با درجه سر لشکری مشغول خدمت شد هنگامی سربازان وارد شهر خاکستر شده بانه شدند که اثری از یاسیان نبود

## شورش یاسیان و آتش زده و سنگه آنها بزور بخاک عراق بردند

گردیدند، با آن ترتیب شهر و اسلحه و مهمات یک هنگ بچنگ محمد رشید افتاد و مشارالیه در آن منطقه، حکومتی برای خود بوجود آورد.

تصرف سقر و پیش وی بسندج محمد رشید پس از اشغال بانه با عده زیادی از اکراد که با سلاحهای نو تجهیز شده بودند راه سقر را در پیش گرفت و آنجا را نیز که در آن موقع جز عده معدودی ژاندارم محافظی نداشت تصرف در آورد، آنگاه رؤسای عشایر سقر «بجز طایفه رشید تپه کوهی» را با خود همراه کرد و به طرف سندج و سقر شد و در نظر داشت پس از تصرف سندج بکرمانشاه هجوم برده، و حکومت مستقلی در آنجا بوجود آورد، ولی در همین موقع دوسر دار رشید و دلایر ایران، یکی سر لشکر امین، دیگری سرتیپ ارفع جهت سرکوبی و قلع و قمع محمد رشید بصوب دیواندره «بین سندج و سقر» که در تصرف عشایر بود راه افتادند و پس از یک سلسله زد و خورد های طولانی و خونین که منجر بشهید شدن سر لشکر امین گردید، سقر بصرف قوای دولتی در آمده و محمد رشید بیانه عقب نشینی کرد.

سرتیپ ارفع در سال ۱۳۲۱ در نظر داشت بانه را نیز از تصرف یاسیان بدر آورد ولی انگلیسها که من غیر مستقیم سرتیپ ارفع فشار می آوردند نگذاشتند بساط حکومت چابره محمد رشید یکباره برچیده شود - این موضوع در یادداشتهای مرحوم ارفع مکرر دیده میشود که از فشار انگلیسها و تحویل اراده آنها مینالیده است. این بود که محمد رشید تا مهر ۱۳۲۳ در بانه فرمانروایی مطلق داشت، و از همه مهتر اینکه همه ماهه مبالغ هنگفتی پول نقد و چندین تن قند و شکر و قهش از طرف دولت بوی تسلیم میشد.

## تصرف مریوان

محمد رشید در سال ۱۳۲۳ بکرمانی بانه و اطراف آن قناعت نکرده و عده ای از سواران زبده خود را که متجاوز از ۸۰۰ نفر بودند بسر کردگی برادرش محمد امین، از راه شیلر عراق جهت تصرف شهر مریوان که در آن موقع حاکم آن «محمدخان کافی» ساکن بود و از طرف دولت درجه سرهنگی افتخاری با او اعطا گردیده بود اعزام داشت لشکر ۴ کردستان که فرمانده آن سرتیپ هوشمند افشار بود، این عمل محمد رشید را اعمات بزرگی نسبت بخود و ارتش دانست و با کسب اجازه از ستاد ارتش، دو ستون

نظامی به مریوان و بانه کسبل داشت، ستون مریوان شهر را بزوری تصرف در آورد و سواران محمد امین را متواری ساخت، ستون بانه که فرماندهی آنرا خود هوشمند افشار عهده دار بود، در تاریخ هفتم مهرماه ۱۳۲۳ معرعه بگردنه معروف خان «بین سقر و بانه» رسید که شهر بانه در آتش شعله ور بود و شعله های آن بخوبی از گردنه خان دیده میشد.

## محمد رشید چه میکرد؟

محمد رشید پس از آتش زدن شهر که نقشه آن قبلاً با تبادل نظر بیکرادگان تنظیم شده بود، تا آخرین لحظه ورود بانه در ارتفاع مشرف بشهر بشام «آربابا» توقف کرد و ورود ستون نظامی را در میان دود و خاکستر و غرش اراک های جنگی و حرکت آنها را در میان خرابیهای شهر مشاهده نمود پس از ورود ستون بشهر محمد رشید ارفع آربابا را ترک کرد و دستور داد که کلیه قرا، منطقه بانه را آتش زده و اهالی دهات را بزور بمراق بکوشانند. این عمل با زور و تهدید انجام شد و متجاوز از ۳۰۰ آبادی تخلیه و آتش زده شد، نظر محمد رشید این بود که چون زمستان سختی در پیش است و سربازان نمیتوانند بدون مأمن و مسکن در زیر سرمای ۳۰ درجه کوهستان مرزی بسر برند، ناچار شهر سوخته را تخلیه و مراجعت خواهند کرد، ولی در عمل دیده شد هوشمند افشار که مرد با راده و مقتدری بود، نه تنها در زیر برفهای سنگین و سرمای طاقت فرسای آن سال مقاربت نمود بلکه با اعزام ستونهای بهر زود خورد های شدید با یاسیان، محمد رشید و اتباع او را بکلی از خاک ایران راند و پرچم ایران را بر فراز ارتفاعات مرزی باهتزاز در آورد، و در آذرماه همانسال نیز خود با ستونی بسر دشت حرکت کرد و آنجا نیز اشغال نمود.

ناگفته نماند که آنسال بافسران و سربازان مقیم بانه بسیار سخت گذشت، زیر مسکنی جز مساجد که سوزانده نشده بود وجود نداشت، و آنها نیز برای سکونت سربازان کفایت نمیکرد، و سربازان با وضع بسیار مشکلی زمستان سخت را در میان چادرها گذرانند.

اما محمد رشید پس از فرار به عراق مدتی در آبادیهای خود بنام وینه و داروخان بسر برد، و باین امید بود که مجدداً از طرف انگلیسها تقویت شده و راه ایران را در پیش گیرد، ولی چون مقتضیات اینکار را ایجاد نمیکرد و دولت عراق تحت فشار مکاتبات

## قاتل سر لشکر امین کیست؟

محمد رشید قادر خانزاده، پسر قادر خان، دارای چند برادر است که از همه مقتدرتر و با نفوذ تر محمد امین خان است وی مردی رشید و بی باک است و در بین عشایر دارای شهرت و قدرت زیادی میباشد، این مرد قاتل مرحوم سر لشکر امین، و علی خان حبیبی تپله کوهی است، در سال ۱۳۲۱ سر لشکر امین بدست تفنگچیان محمد امین، و علیخان حبیبی نیو بدست خود محمد امین در سقر شهید گردیدند.

دیگر از برادران محمد رشید، علی بک است که اقتدار چندانی ندارد، محمد رشید دارای چند فرزند است که در بین آنها مجید خان بیش از همه مایل بشراحت و یافگیری است، طایفه محمد رشید در ایران و عراق، دارای املاک زیادی است ولی در سال ۱۳۲۳ املاک آنها در ایران ضبط گردید، با اینحال همه ساله موقع برداشت محصول، سواران آنها بدهیات آمده و با زور سهمیه خود را از رعایا میگیرند و شبانه بمراق فرار میکنند.

محمد رشید باینتر بیکرادگان ایرانی بخصوص طایفه احمدی اناه قایل است، ولی بیشتر آنها از اعمال و رفتار محمد رشید اظهار انزجار میکنند، و از تشریک ساعی با او در سالهای ۲۰ و ۲۱ و ۲۳ پشیمان بودند و دیگر بهیچوجه مایل بهمکاری با او نیستند، و اگر مأمورین دولت بسا بیکرادگان که مردمی علاقه مند بایران هستند خوش رفتاری کنند و آنها را بسناوین و بهانه های مغتلف آزار ندهند، نه تنها تن بهمکاری با محمد رشید نخواهند داد بلکه بسا کمال رشادت از مرز و خاک ایران دفاع خواهند کرد و نخواهند گذاشت بای هیچ بیگانه ای بخاک ایران برسد

ع - ب



اینها گروهی از سواران دلیر و وطن پرست ایل تکا کاند

وردی که در وسط ایستاده و دست پرشانه فرزندش نهاده برادره محمد رشید است





پس از آنکه طاهر بن خلف سردار بزرگ سیستانی مثل برادرانش دست پدر خود خلف بن احمد بتل رسیده همسر وفا دار او را به دختر عضد لدوله نزد ابراردی خود عماره حکمران بم...



طاهره و طاهره

بقلم انوشه

نیت بدرون آمد و این همان کار است که حضرت سلطان میخواهند انجام دهند... رابعه گفت: چیست آن دلیل؟ امیرعلی گفت: امیر و امیرزاده طاهر...

امیرعلی گفت: همینطور است که... رابعه لبخندی آشکارتر زد و گفت: لابد برآموریت دارد که در صورت امتناع...

خصوصاً با اوزیاد بحث کرده ام ولی بهتر آنست که شما شرح رسالت او و پیام سلطان را بشنوید و نظر خود را بگوئید... امیرعلی سر تعظیم فرود آورد و با لحن آرام و مطبوع گفت:

یاحتی در کنار کاهواره بیکدیگر علاوه نمیدهند و عشق حقیقی و خلل ناپذیر و آتشینی بین آنان بوجود میآید که اگر بوسل نبی انجامید برکات...

رابعه از شنیدن اینکلام اندکی ابرو در هم کشید و مردد ماند که در جواب پرسش چه گوید زیرا نه میتوانست گفته...

پیش این زن مردانگی و شجاعت خود را فراموش کرده ام ، شخصیت خود را زیر پا گذاشته ام ، بجای اینکه سپهسالاری سلطان را در یک اردو کشی بزرگ برای مقهور کردن پادشاهی قوی شوکت پذیرم رسالت او را نزد یک زن پذیرفته و به کاخ او مثل یک ناصد بینوا بیس و پا راه یافته ام برای آنکه گره برابری او نیفتد و کلمات تند بر زبان او راه نیابد خود بلعن یک بنده و از سلطان خود بصورت یک زیر دست حقیر سخن گفته ام . . . . . کاش میتوانستم در حضور او مثل خود او باشم ، درشت و مردانه تکلم کنم ، و او اطرافیانش را از صراحت خود و از صولت سلطان پترسانم ؛ باو بگویم مرسلطان آنست که فوراً به سیستان حرکت کنی و گرنه سپاه سلطان طرف بم حرکت خواهد کرد و خاک این دیار را با سر گردنکشان از زیر پای پیلان کوه بیکر جنگی خواهد گذراند ؛ کاش آن مایه غیرت و همت میداشتم که این زن مغرور را زیر بنجه خود مقهور سازم و چنان بیچاره و ذلیلش کنم که دست انتماس و تضرع بدامان من زند و برای اینکه من بر او رحمت آورم و از خشم سلطان اینش سازم بهر توقع و آرزوی من کردن نهد ؛ کاش میتوانستم عشق خود را با جلالت همراه سازم و در راه وصل و کامیابی مثل یک سردار فاتح باخشونت و خونریزی پیروز گردم ؛ او ای زن ، ای رابه ، تو آنقدر زیبایی و جلال و عظمت داری که مرا با همه خیره سری ذلیل و مقهور کرده ای و اکنون پیش از هر چیز دیگر بپیم از آن دادم که سلطان محمود نیز چون چشمش بر تو افتد و ای همه تفاوت را که بین تو و ملکه شام زنان و دیگر زیباییان حرم و وجود دارد مشاهده کند ما بد من و بد ترا از من همت و اراده و غیرت خود را از کف دهد ، سردردم تونهد ، ترا در کنار خود نامتکای سلطنت ببرد و تاج ملکه را بر سر تو گذارد . . . شایده اینهمه خشکی و غرور تو از آن جهت است که امثال مرا لایق خود نمیشماری و در راه خود صدها چون بوعلی استاد هرمز و امیر علی خویشاوند را بکاف مرگ میافکنی تا تکیه بر شانه سرداری چون طاهر بن خلف یا سلطانی چون محمود غزنوی زنی . . او ای رابه ، به چشمان تو سوگند که اگر سلطان محمود به بم آید و ذینتت نوشود و تو در مقابل شوکت و جلال و جاذبیت او تاج خوت از سر نیکنی و اکلیل عشق و سلطنت از دست او ستانی فوراً دست بقبضه خنجر زهر آگین خود خواهم برد و سینه سردوستک آسای ترا تا اعناق قلبت خواهم دراند ؛

از این اندیشه خونش بجوش آمد و رهت خیالش در هم کسخت . مضطرب و سرگردان باخود گفت :

چه باید بکنم ؟ با احتمال قوی دوروز بعد اعلام خواهد داشت که شهر بم در انتظار قدم سلطان خواهد بود ؛ آیا این خبر را با اطلاع سلطان برسانم و عشق و آرزوی خود را درین خطر بزرگ قرار دهم . . تاکنون امکان نیافته است که زنی هر قدر مغرور و بلند پایه باشد در پیشگاه سلطان پلرزه در نیاید و برای پناه بردن به آغوش وصال او از همه چیز تگردد ؛ چشم خود دهم صحنه ای را که در آن یک پادشاه گردنکش کردن زیر تیغ جلاد داشت و نگاه نافذ و لبخند شیرین و آمرانه سلطان ملکه او را با اشاره ای به رنق وصل میخواند و چند ساعت بعد بیکر پادشاه یاغی برای عبرت دیگر ملوک هند پوشیده در بر آهن در دیده می در میان دروازه آویخته بود و بیکر سیمین ملکه اش بی حجاب پیراهن در آغوش سلطان فشرده میشد . . . . . زنانی چنان بزرگ تسلیم اراده سلطان شدند که من و امثال من جرأت نداشتیم آرزوی وصالشان و حتی آرزوی یک نگاهشان را در دل پیروانیم ؛ این زن که من بایک نظر دین و دل در بازی عشقش باختم و با کمال جرأت وصل او را بدل خود نمودم چگونه ممکن است در مقابل اراده سلطان نیز

همچنان گردنکش و مغرور بماند . . سلطان وارد خواهد شد . در نخستین ملاقات تنای وصال این لعنت پر نخوت دلمی در دلش راه خواهد یافت ، خواهد گفت که مایل است امیره را بی حضور دیگران ملاقات کند ؛ چه کس را یاری مخالفت تواند بود ؛ سلطان چون خود را با امیره در حجره می تنها ببند دست او را خواهد گرفت و نرم نرمک بر سر زانوی خود جایش خواهد داد .

چون خیالش با اینچارسید الهیایی چون آمیز و خشمی بیکران پیدا کرد و در حالی که دندان بر هم میفشرد گفت :

نه ، نه ، نباید این ملاقات صورت گیرد ؛

و چون فوراً بغضش رسید که قدرت جلو گیری از عزیمت سلطان به بم و ملاقات او را با رابه ندارد گفت :

باید درین خصوص با رابه صحبت کنم ، باید باو بفهمانم که دوستش میدارم . و چون این قدرت را نیز در خود نیافت گفته خشم آگین خود را اینطور اصلاح کرد :

باید باو بفهمانم که ممکن است سلطان چنین تصدی داشته باشد و در صورتی که این مقصود سلطان بر آید ، نه فقط بر آید ، بلکه احساس شود که بر خواهد آمد برق تیغی خواهد درخشید و این آرزو را از دل او باخون خواهد شدست ؛

سوزش و شورشی در دلش افتاد که چون لغتی درباره آن اندیشید به تفسیر و تشریح آن موفق شد ؛ دریافت که عشقی آتشین تر از همیشه نسبت به رابه و کینه ای ناگهانی و بیساقه نسبت به سلطان محمود پیدا کرده است ؛

به عمارتی که برای اقامت او در نزدیکی دارالاماره معین شده بود رفت و غوطه ور در هزاران اندیشه و خیال در انتظار انقضای دوروز مهلت نشست .

اما رابه بلا صله بس از بیرون رفتن امیر علی از کاخ با عماره بصحبت و مشورت پرداخت و بس از ساعتی هر دو ملازم دیدند که سردار زینب را نیز درین صحبت شرکت دهند .

چون سردار زینب وارد شد عماره مقدمات موضوع را برای او بتفصیل بیان کرد . آننگاه گفت :

ببمان دلائل که سلطان محمود میخواهد به بم آید و با من و خواهرم وارد مذاکره شود خواهرم مایل نیست که وی قدم درین سرزمین نهد . من عقیده امیره را که با دلائل قوی همراه است تأیید و تصدیق میکنم ؛ سلطان محمود ممکن نیست از عزیمت به بم قصد خیر و پاکیزه می داشته باشد . او یک پادشاه کشورستان و جهانگشا است که هیچ چیز سیرش نمیکند و از اینکه رو باین اقلیم آورده است قصد و اندیشه ای بجز آن ندارد که کرمان و فارس و خوزستان و بین انهرین را نیز بر متصرفات خود بیفزاید و خزائن و نفاس آنرا به غزنین حمل کند زیباییان باکدامن آنرا همچو سپاهیان ترک سازد و عمارات پاکیزه آنرا برای چاپیدن اثاث آن ویران سازد و افتخارات آنرا بدست نابودی سپارد .

سردار زینب گفت : ولی او اگر چنین قصدی داشته باشد حاجتی به آن ندارد که خواستار ملاقات و صحبت دوستانه شود ؛ مگر وقتی که بخواید یکی از بلاد هندوستان را استیلا و غارت کند قبلاً قاصد و رسول میفرستد و از راه ملایمت و مدارا وارد میشود . . مگر برای سلطان با سپاه عظیمی که سد با جوج و ما جوج هم در مقابل آن نیروی مقاومت توان داشت لشکر کشی به این سرزمین و تاختن تا مغرب ایران چه اشکال دارد ؟

رابه گفت : این مطلب کمالاً صحیح است ولی چنانکه میدانم درین مورد موضوع دیگری نیز در میان است که سلطان را ناگزیر از انتخاب طریق مدارا میکند و آن علاقه شد بدوخل نابدیری است که دخترش نقش جهان بطاهر پیدا کرده است و سلطان



**سلطان ، دوروز چشم اشخار دست او را خواهد گرفت و بر نخوت و غرور او غالب خواهد آمد**

امیر علی با آنکه طی دو شبانه روز گذشته هزاران خیال پیش خود بافته و مطالبی برای گفتن به رابه در ذهن خود آماده کرده بود در مقابل او نتوانست یک کلمه هم بر زبان آورد ، فقط سر اطاعت فرود آورد و گفت :

امیر امیره را عیناً بوسیله قاصدان خاص به مرض سلطه میرسانم و در صورتی که اجازه فرمایید در انتظار جواب ایشان در بم بمانم .

رابه بسرمدی گفت : مانعی ندارد ؛ از روز بعد اجرای نقشه رابه شروع شد ، چندین مأمور به افراد مورد اعتماد برگزیده شدند و هر یک از آنان با هیئتی برای اعلام خطر و تبلیغ اتحاد و هم آهنگی و تمنا ی جمع آوری و تجهیز سپاه و اعزام آن بطرف بم عازم یکی از بلاد شد .

امیر علی چنان مستغرق در عشق خود بود که نمیتوانست ازین جوهرانات خوری یابد او همان شب ساعتی چند صرف وقت کرد و چندین نامه نوشت و بنسندید تا این نامه را برای سلطان محمود آماده کرد :

« به پیشگاه حضرت سلطان السلاطین از طرف غلام جان نثار امیر علی خوشاوند : او امر خداوند کار معظم را به امیر و امیره ابلاغ کردم و زمین را بت و مطلوب آماده ساختم ، همه سردر خط بندگی حضرت سلطان دارند ؛ امیره رابه در صورتی که شخص ایشان بتوانند آزادانه و بنحوی که مطلوب خودشان است زندگی کنند حاضرند دست اتحاد حضرت سلطان دهند و خاطر مبارک شاهنشاه را از جهت این نواحی آسوده سازند . البته تشریف به حضور سلطان را برای صحبت درین خصوص لازم میدانند و مایه افتخار خود می شمارند ولی چنانکه اظهار داشتند و بنظر جان نثار نیز رسید این شرفیابی خواه در بم یا در سیستان تا سه چهار ماه دیگر میسر نیست زیرا هم آنکه ملک بهاء الدوله پادشاه فارس در شیراز در کمال صهوبت بیمار است و امیره رابه پیش از ورود جان نثار به بم تصمیم گرفته و اعلام داشته بودند که بشیراز عزیمت خواهند کرد . ازینرو تنها کردند که حضرت سلطان اجازه فرمایند برای بقیه در صفحه ۱۳

سردار زینب پس از لحظه می تأمل گفت : چرا ، از کرمان و فارس و خوزستان میتوان دوست هزار مرد جنگی فراهم آورد و با یک حمله سیستان را از چنگ سلطان محمود بیرون آورد و او را بترکستان باز گرداند و پایه سلطنتی بزرگ درین قسمت ایران ریخت و بعد دیگر نقاط کشور را از چنگ ترکان غارتگر بیرون آورد ولی با ملاحظه اغتشاشات و پراکندگی ها و داعیه های گوناگونی که درین سرزمین حکم فرما است و با ملاحظه عدم کفایت و سستی و دون همتی افرادی که بر این ایالات حکومت میکنند و سوء سیاست و خود خواهی و عدم کفایتشان مردم را ببنتهای فلاکت و تیره روزی دچار کرده است هم بوجه آمدن چنین اتحاد و اتفاق متنوع است و هم جمع آوری و تجهیز چنین سپاه ؛ مهمان من به سهم خود حاضر درین راه اقدام کنم .

را به گفت : من نیز این مشکلات را میدانم و نظرترا تصدیق میکنم ولی با وجود این ضرر ندارد که قدمی درین راه نهیم و آزمایش کنیم ، شاید خدا بخواهد و توفیقی دست دهد ؛ درین صورت اقدام سردار زینب گفت : ولی سلطان محمود در سیستان است و برای حرکت باینجا در انتظار جواب امیر علی است و بدین ترتیب ما وقت کافی برای اقدام باین کار نخواهیم داشت .

رابه گفت : درین خصوص هم فکر کرده ایم . تصمیم گرفته ایم ، به امیر علی اعلام داریم که چون برادرم بهاء الدوله در شیراز بسخنی بیمار است طبق تصمیم قبلی بهین زودی عازم شیراز خواهم شد و رفتن و اقامت در شیراز و باز گشتنم محدود سه ماه طول خواهد کشید بنابراین خوب است حصول ملاقات بین ما و سلطان خواه در بم یا در جای دیگر به سه چهار ماه بعد موکول شود .

سردار زینب این رای را پسندید . دو روز بعد امیر علی برای دریافت جواب کاخ رابه آمد رابه او را پذیرفت و با ملامت و خورشومی ولی بالحنی قاطع نظر خود را اعلام داشت .

بطاهر آن دختر جرات نیورزد قدم بپناگری و خونریزی در سرزمین مانهد .

و عماره فوراً گفت : خواهرم بهین دلیل هم مایل نیست سلطان محمود وارد بم شود . . امیر علی رسول سلطان اعلام داشت که سلطان بی میل نیست که در آئینده دامادی چون طاهر بن طاهر داشته باشد و این موضوعی است که خواهرم بدلائلی که خود دارد نمی پسندد بدین جهت فکر ما پس از ساعتی بحث با بنجار سید که با تو صحبت کردیم و امکان جلو گیری از ورود سلطان محمود را بپاک سیستان مورد مطالعه قرار دهمیم .

سردار زینب گفت : بنظر من این امر از محالات است ؛ ما هر قدر روزی بده و شجاع و ثابت قدم باشیم در مقابل با سپاه سلطان حاصلی جز آن نخواهیم برد که چهار برابر عده افراد خود از سپاهیان ترک بقتل رسانیم و خود نیز تا نفر آخر ایستادگی کنیم و تا کشته نشده ایم یک قدم به عقب ننگاریم و نام خود را تا ابد ازین راه مخلص سازیم ولی این فداکاری هر قدر کافی باشد جلوه جوم سلطه ترا نخواهد گرفت زیرا ما هر چه بیشتر بکوشیم نخواهیم توانست بیش از ده هزار مرد جنگی تجهیز کنیم و حال آن که سلطان در هر لشکر کشی دست کم دوست هزار مرد در رکاب دارد و سپاه او مجهز به صد ها پیل دمان و هزاران ارابه جنگی سنگ افکن و آتش افروز و دشمن است .

رابه گفت : ولی ما درین خصوص فکری کرده ایم که در اجرای آن جز آنکه مستلزم دقت و فرصت است اشکال دیگری به نظر نمی رسد و آن اینست که فوراً مأمورینی نزد برادران و اقوام خود که هر یک در ناحیه می امارت دارند بفرستیم ، آنانرا از خطر که تهدیدشان میکند پترسانم و تشویقشان کنیم که همه دست بهم دهند و با حداکثر سپاهیانیکه میتوانند تجهیز کنند به اینسو شتابند تا سدی عظیم پیش تجاوز سلطان بیندیم و او را واداریم که سر خود را بگیرد و به غزنین باز گردد و فتوحات خود را فقط بین مردم متشکست هندوستان و سست دهد ؛ بنظر تو آیا بدین وسیله نخواهیم توانست سپاهی لاقابل بظلمت سپاه سلطان محمود داشته باشیم ؟

This content downloaded from 88.166.170.219 on Mon, 15 Jan 2024 15:16:14 +00:00 All use subject to https://about.jstor.org/terms

قدری خود را بیشتر جمع کرد و با لحنی مؤدبانه گفت :

چاکر سید محسن پسر حاج سید ابوالفضل هستم که از علماء و صاحب تالیفاتی بود که شاید بمرض مبارک رسیده باشد .  
- نه ، من چیزی ندیده ام ، حرف بزن .  
- شغل بنده امور شهری و ذکر مصیبت بود ؛ یک روز یک زن برای دعا گرفتن به بنده مراجعه کرد ، بنده که مجرد بودم بیخیال اینکه این زن یک دختر نجیب بیکیس و کاری است باو پیشنهاد مزاجت کردم ، او هم قبول کرد و عقدش کردم . بعد از عروسی اولادانستم که او باکره نیست و بن دروغ گفته است ، پهر زحمت بود بخود تحصیل کردم و ازین موضوع چشم پوشیدم . ثانیاً دانستم که این دختری است که پس از آنکه هزار جور کثافت کاری کرده و نتوانسته است خود را حفظ کند خانه پدرش را گذاشته و فرار کرده و من بدبخت را بدم انداخته است . فقط خدایم بدانند چه صدماتی از این زن بر من وارد شد ، آبرویم ، شرفم ، داروندارم از دستم رفت . بکلی بیچاره شدم .  
وزیر جنگ تنگ حوصله شد و بتندی گفت :

آقا جان این حرفها بمن چه مربوط است ، تو گفتی که میخواهی مطلب مهمی راجع به قتل پسر من بگویی .  
- اجازه بفرمایید قربان ، الآن با نجا خواهیم رسید . حضرت اشرف از بنده نرسیدند این زن دختر چه کسی بود ؟  
- خیلی خوب ، خودت بگو .  
- بنده پس از چندی در آن موقع که روزگرم از دست این زن سیاه شده بود دانستم که دختر جناب مستطاب آقای ذبیح الله خان و خواهر حضرت سرتیپ آقابالا خان است !  
وزیر جنگ ناگهان تکانی در جای خود خورد و با تعجب گفت :

دختر ذبیح الله خان ؟ اسمش چیست ؟ بگو ببینم .  
- البته حضرت اشرف بهتر میدانند ، اسمش خانزاده خانم است !  
وزیر جنگ که توجهش کاملاً جلب شده بود گفت : خوب ، خوب ، بگو سید قیسی گفت : بنده پس از آنکه خودم را از هر این زن کثیف همه کاره خلاص کردم یک روز اتفاقاً به کشف مطلب مهمی درباره قتل مرحوم آقا زاده حضرت اشرف موفق شدم .  
وزیر جنگ با اضطراب از جا برخاست و نشست و پهنی گفت :

راست میگویی سید ، یا میخواهی حقه بازی کنی ؟  
- این مطلبی است که بزودی آشکار خواهد شد ، اگر ملاحظه فرمودید که راست میگویم چا کردا مشمول مراسم خود خواهید فرمودا اگر بنظر مبارک رسید که بفرمایش خودتان حقه بازی و شایعی میکنم امر خواهید فرمود یک کتک مفصل به بنده بزنتد و بیرون کنند .  
وزیر جنگ با بیحوصله گی گفت : خیلی خوب . بگو .  
سید قیسی گفت : اتفاقی که روز نمود و این اطلاعات گرانها را در اختیار بنده گذشت خیلی عجیب بود بنده در کوچه ای که الآن هم نیدانم کجاست و فقط میدانم در کدام محل است مهرتم ، اول شب بود ، کوچه تاریک و خلوت بود ، راهم را کم کرده بودم و اینطرف و آنطرف را در تاریکی نگاه میکردم تا کسی را پیدا کنم و راه خود را از او بیرسم . همینکه بهم یک کوچه دیگر رسیدم چند مرد گردن کلفت بیرون آمدند ، من خوشحال شدم ، بی خیال بطرف آنها رفتم و خواهش کردم از سر گردانی نجات دهند ؛ ولی همانوقت احساس کردم که این چند مرد دارند دور من حلقه میزنند و یکی از آنها گفت : اول بگو پول مول چه داری ؟ با ترس و تعجب گفتم ، پول من چکار دارید ؛ یکی از آنها گفت : میخواهیم پولت را بگیریم و برویم

هرق بخوریم ، همان شخص دست درشت خود را که بجان خودم از پای حضرت اشرف درشت تر بود بطرف چاکرتان آورد . بنده فوراً فهمیدم که اگر یکدقیقه دیگر بگذرد لغتم خواهند کرد و شاید جانم هم بر سر این کار برود فوراً با تمام قوتی که داشتم زدم زیر دست آن مرد و خم شدم و از پهلوی مرد دیگر که میخواست راهم را ببندد بیرون جستم و پا بدویدن گذاشتم آنها هم عقب بنده دویدند . نزدیک بود برسند که در خانه ای را نیمباز دیدم فوراً وارد آن شدم و در را از پشت بستم ، و بالای بام رفتم ، دزد ها فرار کردند ولی بعد از چند دقیقه در کوچه صدا کرد : من از ترس در را باز کردم کسی که در میزد خیال کرد اهل آن خانه ام و یک کاغذ پینده داد . - دیگر درد سرتان نیدم که از آن خانه چطور بیرون رفتم ، عمده مطلب سر همان کاغذ است ، وقتی بمنزل رسیدم و بای چراغ نفستم کاغذ را در آوردم و خواندم و خیلی چیزها از آن فهمیدم .  
وزیر جنگ که با نهایت دقت حکایت سید را گوش کرده و چیزی از آن نفهمیده بود . با خلق تنگی گفت :

- این کاغذ چیست ؟ بنده ببینم .  
سید قیسی دست بچیب بشل خود برد ولی بیحرکت ماند و گفت :  
- قبلاً اجازه بدهید از حضورتان استوالی کنم .  
وزیر جنگ در حالی که دست برای گرفتن کاغذ بطرف او پیش برده بود گفت : بگو .  
سید قیسی گفت : میخواستم از حضور مبارک بیرسم که آیا خط سرتیپ آقابالا خان را میشناسید ؟  
وزیر جنگ نگاهش با طرف خود کرد و با تعجب و اضطراب گفت :  
- آری میشناسم ، خیال میکنم خط او را همینجا داشته باشم ، مگر این کاغذ بخط آقابالا خان است ؟ بنده بهینم !  
- چشم ، الآن تقدیم میکنم ، اجازه فرمائید که عرض کنم بنده خط ایشان را نمیشناسم ، فقط اینطور حدس زدم .



تعلیق جنس

**خلاصه قسمتهای گذشته**  
آقا بالاخان پس از مراجعت از اروپا و رسیدن بدرجه سرتیپی بخاطر عشق فروغ دختر میرزا کاظم خان و برای اینکه برای دست یابد و ضمناً زن زیبای خود ماریونا را ترک گوید بدستاری مادر خود خانم بزرگ و خواهرش خانزاده خانم مرتکب جنایاتی از جمله قتل پسر وزیر جنگ که خواستار فروغ بود بدست جنایتکاری موسوم به لطفعلی خان شد و ماریونا را با بیجهت و زور زبیا در استراسبورگ ترک گفت . ذبیح الله خان پدر آقابالاخان زن شریر و جنایتکار خود را طلاق گفت و از دختر و پسر خود چشم پوشید و اموالش را بماریونا و بیجهت هبه کرد و خود لیز زد آنان رفت . خانزاده خانم فریب شایعی موسوم بسید قیسی رمال را خورد و بقیه او در آمد چون دید که او گذشته از دزدیدن اموال مادرش می خواهد خود او را مثل فاحشه ای وسیله پول در آوردن قرار دهد گریخت و توبه کرد و واسطه ماریونا باث هد که پدرش نیز او را بیخشد . سید غیبی ضمن فرار از کسانیکه بدبالتش بودند و ضمن جستجوی خانزاده خانم بالطفعلی خان مصادف شد . - نامی که آقابالاخان نوشته بود بدستش افتاد و پس از تحقیقاتی دریافت که آقا بالاخان در قتل پسر وزیر جنگ دخیل بوده است . برای استفاده ازین موضوع نزد وزیر جنگ رفت و بوی گفت : که اطلاعاتی درباره قتل پسرش بدست آورده ام و از قول گرفت که نقل این اطلاعات را فاش نکند و چون وزیر جنگ نام او را جوینا شد سید غیبی آب دهان خود را فرو برد . . . . .

دربین موقع وزیر جنگ سر از روی نامه که دو دفعه پیاپی آنرا خوانده بود برداشت ؛ چشم در چشم سید قیسی دوخت و گفت :  
- خوب ، که چه ؟ مقصود چیست ؟  
- چه عرض کنم قربان ، ملاحظه میفرمائید .  
- دیدم . اما بعد ؟  
- مگر توجه فرمودید ؟ . . . یک نفر که در فرنگ است پول به یک نفر دیگر داده که مرتکب جنایاتی شود ، حالا خود او میخواهد از فرنگ بر گردد و باین شخص سفارش کرده است که خیلی مراقب خود باشد و بحکم احتیاط از تهران هم بیرون برود !  
- اینها را فهمیدم احق ، ولی چه ربط به موضوع قتل پسر من دارد ؟ . . . اصلاً این کاغذ برای که نوشته شده است ؟  
- پاکت را که روی زانوی خود نهاده بود برداشت ، پشت آنرا نگرید و آنرا بزین کوفت و گفت :  
- این دیگر چیست ؟  
سید قیسی لبخندی زندانه زد و گفت :  
- والله این پاکت وقتی بدست بنده رسید ، همین صورت بود . لابد بین فراش بست و صاحب کاغذ محرمانه قراردادی هست که اسم و نشانی را از روی پاکت پاره کند ، بپهر صورت بهمین شکل بدست چاکر داد .  
- و تو حقه باز نیدانی گیرنده این کاغذ کیست ؟  
- نه بسر خودتان ، از کجا میدانم !  
پس چه میگوئی ؟ پس چطور مدعی هستی که چیزهایی میدانی ؟  
- قربانت کردم ، چند روز مثل سک دویده و تحقیقاتی کرده ام و حالا خدمتتان رسیده ام تا نتیجه تحقیقات خود را عرض کنم پندار که اجازه فرمودید بروم کوچه ها را زیر پا بگذارم و آنقدر بگردم تا خانه ای را که وارد آن شده بودم پیدا کنم . . . حضرت اشرف اول بفرمائید آیا این کاغذ بخط آقای آقابالا خان هست یا نه ؟  
وزیر جنگ که این موضوع را از زیاد برده بود گفت :  
- آه ! ببینم !  
و با دقت بیشتری نامه را نگرید ، در کلمات آن دقیق شد و پس از لحظه ای چند گفت :

- درست نیدانم ، بنظر من بی شباهت نیست ، صبر کن ببینم .  
از جا برخاست ، از روی طاقچه ای کیف چرمی بزرگی را برداشت ، سر آنرا کشود ، دست پدرون آن کرد و یک دسته کاغذ بیرون آورد و جلو خود بر زمین ریخت و به جستجو در میان آنها پرداخت .  
دو سه دقیقه بعد نامه ای یافت و گفت : اینست !  
آن نامه را باز کرد و جلو نامه ای که از سید غیبی گرفته بود نگاهداشت ، مدتی نزدیک به پنج شش دقیقه هر دو را نگرید و کلمات آنها را با هم تطبیق کرد ، آنگاه آهی کشید و با تردید گفت :  
- نیدانم ، بعض کلمات و حرفها خیلی شباهت دارد ، این یکی خیلی درشت تر نوشته شده ، فاصله کلمات خیلی زیاد است ، با وجود این شباهتی دارد . . . میشود گفت که هر دو خط یک نفر است منتها این کاغذ را نویسنده سعی کرده است طوری بنویسد که به خط خودش شبیه نیاید .  
سید غیبی در جای خود حرکتی کرد و سر پیش آورد ، ناگهان به دو نامه انداخت ، لبخندی فاتحانه زد و گفت :  
- صحیح میفرمائید ، همین است و جز این نیست ، بنده قول میدهم که هر دو خط از ناحیه یک نفر باشد منتها همانطور که فرموده نیدرین کاغذ نویسنده سعی کرده است خط خود را عوض کند ، با دست چپ هم نوشته با دست راست نوشته ولی خیلی دقت کرده . وزیر جنگ کاغذها را روی زانوی خود گذاشت و گفت :  
- خوب ، مطلب را کوتاه کن ، اطلاعاتی را که کسب کرده ای بگو .  
سید غیبی دست پیش برد و گفت : کاغذ را به بنده مرحمت فرمائید !  
وزیر جنگ با تشدد گفت : برای چه بدم ؟ پیش خودم میانم تا تکلیف معین شود !  
سید غیبی عباي خود را جمع کرد و گفت : اختیار دارید قربان ، فراموش فرمودید که هم قول دادید و هم بارواح مرحوم آقا زاده قسم خوردید !  
- مزخرف نکو ! کاغذ را نیدم !  
سید غیبی گفت : بسیار خوب قربان پس بنده دیگر عرضی ندارم .  
- حرف بزن مرد که ، مطلبت را بگو .  
- مطلب دیگری ندارم قربان ، اطلاعات بنده عبارت بود از همین کاغذ که تقدیم کردم و اجازه مرخصی میخواهم .  
وزیر جنگ دست پیش آورد و گریبان او را گرفت و گفت :  
- میفرستد نظمی بیاندازندت زیر شلاق انتن را داغ میکنند ، آب نمک بخوردت میدهند ، آب جوش امالوات میکنند ، در حبس تاریک کرسنه و تشنه به کنده و نچیرت میکشند ، پاهایت را می بندند و وارونه آویزات میکنند ، لغت میکنند و در حوض پراز بغت میاندازند ، دندانهايت را با کاز انبر میکشند ، کت هایت را می بندند و وسط چاه مستراح یک شبانه روز بهمان حالت میگذارند ، هزار بلای دیگر بسرت میآورند تا آنچه را که میدانی از حلقه بیرون آورند .  
سید غیبی مثل کسیکه گوش به قهقه می داده است و آنچه میشود راجع بخود او نیست ، در همه مدتی که وزیر جنگ باجوش و خروش بی پایان حرف می زد لبخند از لب دور نکرده و چشم بر هم نزد و چون تهدیدات وزیر جنگ تمام شد خنده کنان گفت :  
- قربان ، اولاً که بنده کرگه باران دیده هستم و اگر از آن بدبختها بودم که ازین چیزها برسم اینطور بی پروا بر این عرض مطلب باین مهمی خدمت نمیرسیم . ثانیاً وقتی بنده را به نظمی بردند با هزار دلیل که فراهم آورده ام اثبات خواهم کرد که این کاغذ اصلاً مربوط به حضرت اشرف و موضوع قتل آقا زاده نیست . - توجه بفرمائید قربان که بنده و امثال بنده هیچوقت بی گدار به آب نیز نم و کاری نیکینم که اسباب زحمت خودمان شود .



## وقتی این حرف را شنیدم بیخانه گرفتن سیخ سرم را بطرف آن سه نفر تریاکی بردم

این آدم کش را ببیند! « بسر مبارکشان حضرت آقای وزیر جنگ و قتی من این حکایت قلابی را نقل میکردم خوب میدیدم که صاحب خانه کم کم گوشه های صورت چاق درشتش آب میشود و میریزد و رنگش مثل رنگ مس سفید نکرده میشود... البته خود را به آن راه نردم و چق صاحبخانه را برداشتم و مشغول چاق کردن آن شدم. صاحبخانه با صدای نکره اش گفت: خوب مرد حسابی این حرفها بن چه مربوط است! من فوراً گفتم: «اگر حوصله داشته باشید خواهید فهمید! بعد از آنکه فراش پست تریاکی این حرف را زد من که دلم قبلی و ملی افتاده بودم که بدانم موضوع مربوط به کیست سیخ وافورا زبر سینی گذاشتم و بیخانه گرفته-ن سیخ بر کشتم و سرم را به آن سه نفر نزدیک کردم و گفتم بیزحمت آن سیخ را بدهید و بپذیرید... بعد که سیخ را گرفتم همانطور که سرم طرف آنها بود مشغول باز کردن سوراخ حقه شدم ضمناً چشم را به باکتی که در دست فراش بود دوختم: شست یارو روی اسم صاحب کاغذ بود ولی نشانی خانهاش را خواندم و بیاد نگاه داشتم و امشب هم روی همان نشانی با اینجا آمدهام...»

«صاحبخانه که خوب میدیدم حالش بد شده است برای گول زدن من پرخاش کرد و گفت: چه مزخرف میگوئی! بلند شو برو گمشوا! اما بنده از زور نفرت و گفتم: «آقا جان توضیح آدمی هستی، من خدمت کردهام، آمدهام صاحب این کاغذ را بدهایم و با او قرار میداری بگذارم تا خیالش را ازین موضوع راحت کنم شما فقط پنج دقیقه حرف نزید و گوش بدهید تا بجای های خوش برسم. من بعد از آنکه نشانی کاغذ را خواندم برای دانستن اسم صاحب آن باب آشنائی و سر صحبت را با آن سه نفر باز کردم و کم کم رفیق چرتی خودم را ول کردم و رفیق پای منقل آنها، تریاکی جماعت که میدانید شعور درستی ندارد و اهل احتیاط نیست؛ اینها هم بی آنکه فکر کنند من یک آدم غریبه هستم صحبت خودشان را دنبال کردند و مرا هم در آن شرکت دادند و طولی نکشید که صحبت بجایهای باریک کشانده شد و یکی از تریاکی ها گفت: من هم این شخص را میشناسم و چند وقت است که می بینم خیلی دست بهما راه میورد؛ نویسنده کاغذ را هم خیال میکنم میشناسم ایست که الآن میتوانم شما بگویم آن بیچاره ای که بدست این بابا و به پول آن مرد که فرنگ رفته کشته شده است میفرستم و خواستار میشود جواب مرا بدهد، فردا شب در چنین موقع تکلیفم روشن خواهد بود زیرا جواب محبوب را در دست خواهم داشت و خط سر نوشت خود را بر آن خواهم خواند!»

ازجا برخاستم و وسائل نامه نوشتن را فراهم آوردم، در حالی که هم می لرزیدم هم غرق از پیشانی میچکید و حرارتی عجیب درونش را داغ میکرد بنویشتن این نامه برای رابعه پرداخت:

حضرت اشرف همینکه این کلمه را گفتم سیبل های صاحبخانه لرزید و من فوراً فهمیدم که کور نشونده ونوک عصای خود را در خوب جامی فرو کرده ام. این بود که خوب شریک شدم و گفتم: «خلاصه کلام آنکه هر کار پیش آید که بتوان پولی از آن درآمد میکند... چند روز پیش در سه راه دانگی در یک تهوه خانه پای منقل نشسته بودم، هم منقل من یک تریاکی پیر بود که چرت میزد و من ناچار از زور تنهایی گوش به صحبت دوسه نفری که پشت من مشغول فور بودند دادم و چند دقیقه که گذشت گوشهایم تیز شد زیرا بنظر رسید که خواهم توانست از صحبت آنها استفاده کنم: یکی از آنها که بنظرم فراش پست بود یک باکت از جیبش در آورد و گفت:

### ظاهر و ظاهره

بقیه از صحنه ۱۱

تشریف به آستان خداوند گاری چهار ماه مهلت اعطا فرمایند... جان نثار در اینجا در انتظار وصول اوامر خداوند کار روی زمین خواهم بود... روز بعد این نامه را با دو تن از مراهان خود به سیستان فرستاد، روزها با حزن و ملال گذرانده و چون شب در رسید در حجره خود نشست، در بروی اقیار فرو بست، با عشق خود خلوت کرد، رابعه را پیش چشم خیال خود مجسم ساخت. مدتی مدید با این نقش خیالی سخن گفت، چندین دفعه چنان بیطاعت شد که نزدیک بود از جا بفریزد، دیوانه وار به کاخ رابعه رود، خود را بیای او اندازد و عشق سوزان و قتال خود را اقرار کند.

سرانجام همه تفکرات و تخیلاتش باین مرحله پیوست که پیش ازین یاری تحمل ندارد و با خود گفت:

درین همه یأس و نگرانی بسر بردن از مرگ تلختر است؛ چنگال عذرا لیل و عذاب دوزخ به مراتب بر معلق زیستن ترجیح دارد، بین مرگ و حیات یکی را باید اختیار کرد و باطن بنان خاطر دل بر آن نهاد باید بدانم که آیا ممکن است رابعه به عشق من پاسخ مساعد دهد یادین سودا حاصلی جز یأس نخواهم داشت و باید تکلیف خود را مین کنم؟ چه حاصل دارد که روز و شب در آتش عشق و تمنای بسوزم و کسیکه مرا میسوزاند از حال زادم خبری نداشته باشد؟ هم امشب نامه می به ام-یره رابعه می نویسم و آنچه را که در دل دارم بر صفحه آن نقل میکنم، فردا این نامه را برای او میفرستم و خواستار میشوم جواب مرا بدهد، فردا شب در چنین موقع تکلیفم روشن خواهد بود زیرا جواب محبوب را در دست خواهم داشت و خط سر نوشت خود را بر آن خواهم خواند!

ازجا برخاستم و وسائل نامه نوشتن را فراهم آوردم، در حالی که هم می لرزیدم هم غرق از پیشانی میچکید و حرارتی عجیب درونش را داغ میکرد بنویشتن این نامه برای رابعه پرداخت:

بنمود نوید پول و تسرت فراوان میداد مدت چند دقیقه در چند کوبه قدم زد، در یک قهوه خانه نشست و یک چای قندپهلو خورد و چند یک تریاک کشید و ضمناً کاغذ را در کیف جوراب ضخیم خود جای داد، بعد سلانه سلانه بخانه وزیر جنگ بازگشت و او را دید که در انتظار او چشمانش یک بندانگشت بیشتر کور افتاده است.

وزیر جنگ بعضی دیدن او با خشم و غرور گفت:

میدانی یانه؛ حوصله من بکلی سر رفته است. مثل دیوانه ها شده ام، هر چه میدانی بگو، معطل مکن، حاشیه زور. سیدغبی نشست و گفت: چشم قربان، همه چیز را یعنی همه چیزها را که تا این دقیقه دانسته ام صاف و پوست کنده عرض میکنم و اگر دیدم که مرحمت قلابی در حق بنده دارید از همین دقیقه راه میافتم و قتال را با دلائل کافی که معلوم دارد آقا بالا خان باو دستور و پول داده است تا این قتل را مرتکب شود بدست حضرت اشرف میسپارم و بدنبال کار خود میروم.

وزیر جنگ نشست، قدری نفس نفس زد آنگاه گفت: بسیار خوب، من حاضرم، بگو. سیدغبی گفت: خوب توجه بفرمایید تا باقی قضیه را عرض کنم. بعد از آنکه کاغذ را از پست چپ گرفتم و در جیب گذاشتم بیابای بام فرار کردم... وزیر جنگ گفت: حقه باز، تو که گفتی رفتی بخانه ات... خیر قربان، آنقدر حقه با عرض کردم تا بتوانم کاغذ را از حضرت اشرف پس بگیرم و بیرون بیاورم بکنم. حقیقت مطلب اینست که حالا به عرض حضور مبارک میرسانم. بنده رفتم روی بام، اینطرف و آنطرف گفتم تارسیدم بجایی که روشنائی یک فانوس کوچک روی آن افتاده بود، کاغذ را باز کردم و خواندم و فهمیدم که حقه ای در کار این صاحب خانه هست، این بود که خاطر جمع شد و دانستم که میتوانم از شر او خلاص شوم!

چطور؟ چه شری؟

گوش بفرمایید قربان، بکلمات بنده کار نداشته باشید، چیزهای دیگر راکه مربوط بوضع آقا زاده مرحوم نیست نرسید، هر کس اسراری دارد، اجازه بفرمایید الآن میرسم سر مطلب آدم طرف راه بامی که از آن بالا آمده بودم. صاحب خانه که آنجا کمین کرده بود جست و بنده را گرفت و جای حضرت اشرف خالی کتکی هم به بنده زد و بنده را برد باطاق خود و لغتم کرد، چهارصد پانصد تومان پول داشتم که از جیبم در آوردم، یعنی خودم بلودادم برای اینکه دستش توی جیبم نرود و کاغذ را پیدا نکند بعد با او بصحبت مشغول شدم و چسته گریخته چیزهایی گفتم که قدری مضطربش کرد و گفت:

«اصلاً تو برای چه اینجا آمده می؟» بنده دل بدریازدم و گفتم: «راستش باینجا آمدم تا شما را ببینم. وقتی نزدیک شدم عده ای راهزن بمن حمله کردند، در باز بود و من وارد شدم و بفکرم رسید که پنهان شوم زیرا شما مرا نمی شناختید و تا من می آمدم مقصود خود را از ملاقات شما بگویم از خانه بیرون می انداختید و دزدان جیبم را خالی میکردند، گرچه آمد بسم از آنچه میترسیدم و پولم را شما ربودید، بهر صورت قصد من از آمدن باین کوبه این بود که بخانه شما بیایم و باشا در خصوص امر مهمی صحبت کنم.» صاحب خانه که مردی در شه و خشن بود گفت: «با من چکار داری؟ بنده صدایم را صاف کردم و گفتم: «من اهل معامله هستم، کار و زندگی من راه انداختن کار مردم است و درین راه از هیچ کار روگردان نیستم؛ این کارها گاهی کار خیر است، کار خدا پسندانه است، گاهی هم چیزی جز شر و شور و پشت هم اندازی نیست، گاهی بنفع آدمهای خوب تمام میشود، گاهی هم بنفع بدسوخته ها و کهنه قالیان ها و حتی آدم کشها...» بجان خودتان

من به نظمیخواهم گفت تو خودت در قتل یسر من شریک بودی! چه فایده دارد اگر ازین راه می توانی قاتل حقیقی آن مرحوم را پیدا کنی بفرمایید! وزیر جنگ که سخت عصبانی شده بود در حالی که سرابایش می لرزید گفت:

بسیار میگوئی چه کنم ولد الزنا؟ سیدغبی گفت: اختیار دارید قربان! بنده البته درست نمیدانم پدرم کیست اما از فحش هم خوش نمی آید! وزیر جنگ دودست خود را بطرف سقف بالا برد و گفت: یا الله! عجب جانور هائی پیدا میشوند؟! .. خفه شوی حقه باز، بگو ببینم چه باید بکنم؟ سید گفت: کاغذ را به بنده مرحمت فرمایید و چون بنده دیگر نمیتوانم بقول حضرت اشرف اعتماد کنم اجازه مرحمت کنید که برای یک ربع ساعت مرخص شوم، بروم کاغذ را مخفی کنم بعد برگردم حضورتان و مطالب را به عرض برسانم. وزیر جنگ کاغذ را جلو او انداخت و گفت: خیلی خوب بگیر، اما دیگر لازم نیست بروی، حرفت را بزن کاغذ را از تو پس نخواهم گرفت. خیر قربان، اینطور نیست! حضرت اشرف زور دارید، نوکر دارید، تفنگ و طبلانچه و شمشیر دارید، بعد از آنکه حرف های بنده را استماع فرمودید یقه چاکر ضعیف حقیر فقیرتان را میکوبید و کاغذ را از جیب بیرون می آورید... اجازه بفرمایید مثل برق بروم و برگردم! وزیر جنگ گفت: اگر بروی و برنگردی چطور؟ سیدغبی گفت: دشمنان بر نخواهد گشت! اگر حمله کم شده است که برنگردم؟ بنده اینکارها را کرده و خود را با آب آتش زده و در خطر انداخته ام تا پول و بلی بپوست آورم عروسی راه بیندازم صاحب خانه زندگی و دولت و ثروت شوم دست ازین حقه بازی ها بردارم. البته صد البته بر میگردد دست و پایتان را هم میبوسم.

وزیر جنگ یک پای خود را از زیر تنه اش بیرون آورد، یک لگد بران سید زد و گفت:

ده بنده شو برو گمشو و زود برگرد، سید پس از اصابت لگد گفت: آخ! بدوم را در آورید قربان! چرا سید اولاد پیغمبر را میزاید!

وزیر جنگ که از جا بر میخاست گفت: خیلی کم مرحمت هستید قربان بنده آمده ام خدمتان تا با هزار و یک دلیل اثبات کنم که قاتل حقیقی پسر شاه هیچکس جز حضرت سرتیپ آقا بالا خان نیست، آنوقت حضرت اشرف قلم پای بنده را میشکنید!

وزیر جنگ نیز برخاست و نفس نفس زنان گفت: راستی راست میگوئی؟ دلیل داری که آقا بالا خان آمرقتل بوده؟

بنده البته قربان، یک ربع نیم ساعت تحمل بفرمایید تا دلیل دستتان بدهم. دلیلی که وقتی آنرا ببینید روی میز رئیس نظمی بگذارید بی چون و چرا تصدیق کند و یقه من سرتیپ کردن کلفت آدم گش و بعضی برگشتن از فرنگ بدون ترس و ملاحظه مثل یقه یک آدم کش پاره رهنه بگیرد!

وزیر مقابل نگاه حیرت آلود و تن لرزان وزیر جنگ تعظیمی کرد و هتاپان از اطراف و از حیاط خارج شد و پیر مرد مصیبت دیدن را گنج و کلانه برجای گذاشت. وزیر جنگ پس از رفتن او توانست بنشیند، با وجود ضعف و یاد در در اطراف قدم زدن پرداخت در حالی که پیاپی زیر لب میگفت:

خودم میدانستم، خودم یقین داشتم؛ سید دروغ نمیگوید، دلیل دارد. دلیلی که وقتی ارائه کنم مسخره ام نخواهند کرد... خودم میدانستم، یقین داشتم. اما سیدغبی که فاتحانه میخندید و

# نامه‌های خوانندگان و نمایندگان ما

## پیشنهاد خط جدید فارسی

آقای شاهرخ شامری ضمن آنکه بسطی یک طریق تازه برای اصلاح خط فارسی و قرار دادن حرکات در میان حروف و حذف و تغییر بعضی حروف پیشنهاد کرد. آنکه ما از درج آن هم بعلت نداشتن جا و هم بدلیل آنکه شکل جدیدی که برای حروف پیشنهاد کرده در جا جانه موجود نیست ممنوعیم و خوب است ایشان پیشنهاد خود را به وزارت فرهنگ و شورای عالی فرهنگ پیشنهاد فرمایند.

## بیماران دگوه مساجد و تکایا تلف میشوند

نمایند ما در برابر آقای اکبر آتش فراز ضمن آنکه در اثر بسط خود اطلاع داده اند که شهر برازجان نداشتن متجاوز از بیست هزار نفر سبک، فاند بیمارستان است و مردم بیمار از نداشتن طبیب و دوا در گوشه مساجد و تکایا تلف میشوند و در سراسر این شهر که همه انواع بیماری‌ها در آن شیوع دارد فقط یک پزشک هست و چون بهداری برازجان بودجه کافی ندارد بیماران بی بضاعت مجبورند در گوشه مساجد بخوابند و جان دهند.

## این شهر در آتش نفاق خواهد سوخت

همچنین نماینده ما در برابر جانشین گراش بسطی نوشته است که این شهر بیست هزار نفری اگر جلو یک عده ماجراجو که در آن آتش نفاق روشن کرده اند گرفته نشود نابود خواهد شد. این مفسدین بیوطن اخیراً عده می از کشمیر و زارعیان تنباکورا تحریک با شوب و اعتصاب کرده اند - ایشان جمع آمده اند و از پرداخت عوارضی که برای تعلیمات اجباری است امتناع میورزند، حتی جماعت مفتن و آشوبگر تمام کسبه را به بنیان واداشته اند. مردم تقاضا دارند که هیئت آذربایجان وزارت کشور و وزارت دادگستری با آنها فرستاده شوند.

## برخلاف نظر منتقدین

آقای محمد یحیی نماینده ما در اردبیل نوشته است که برخلاف سابق که این شهر در نتیجه اعمال نفوذ منتقدین، شهردار خوب نداشت اخیراً در سایه فعالیت مستد مردم و اصناف، آقای حاجی بابا صفری بشهرداری منصوب شده و طی دو ماه اصلاحات بیسابقه می در اردبیل انجام داده است.

## عمل قاجاق تقریباً متروک شده

آقای فیهی از بندر دلم گزارش داده است که اخیراً بر اثر جدیت مأمورین که روک و رویت از مامی حمل قاجاق تقریباً متروک شده و درآمد کمتری نسبت به سابق بهیازان قابل ملاحظه می بالا رفته است.

این بندر فاقد پزشک است و مردم از نداشتن طبیب و دوا میبهرند و نیز از بندر دیلم عده زیادی از اهالی نامه ها با امضا های فراوان بوسیله نماینده ما ارسال داشته اند و این نامه ها حاوی شکایت و ناله و زاری از بدرفتاری‌ها و اقدامات و عملیات سوء یکی از کارکنان دارائی موسوم به هادی است که البته صحت و سقم آنرا توجه و رسیدگی اولیاء امور آشکار خواهد ساخت.

## اظهار رضایت از رئیس شهرداری

آقای رضی عصار نماینده ماسر ضمن تلگرافی رضایت اهالی را از جدیت و حسن رفتار آقای سرهنگ عشق رئیس شهرداری ماسر منمکس ساخته است.

## روز سازمان در خلخال

آقای نومی جریان جشن روز سازمان را در خلخال نگاشته و قصیده می در آنکه آقای مهندس بجائی رئیس فرهنگ در آن جشن خوانده اند ارسال داشته که اینک چند فرد از آن درج میشود.

۱ که در مزرع سرسبز حیات	میخرامید و خوش و خنده زنان
تا تو ایند به نیکی گروید	منبع چشود شوید و احسان
خاطر مردم مسکون چشود	کاین بود سر نجات دو جهان
نیک باشید و دلی شاد کنید	یک دل شاد به از کنج نهمان
ای توانگر سوی نیکی بگرای	کس نماند بجهان چشود آویدان

## داوطلب فدکاری در راه نجات بحرین

آقای محمود محقق وکیل دادگستری نوشته اند اگر دولت در صدد باشد دست شیخ غاصب بحرین را کوتاه کند و برای فدکاری داوطلب بپذیرد این جانب داوطلب فدکاری هستم تا لباس افتخار بر تن پوشم.

## وضع دلخراشی که آفیون در خراسان بوجود آورده

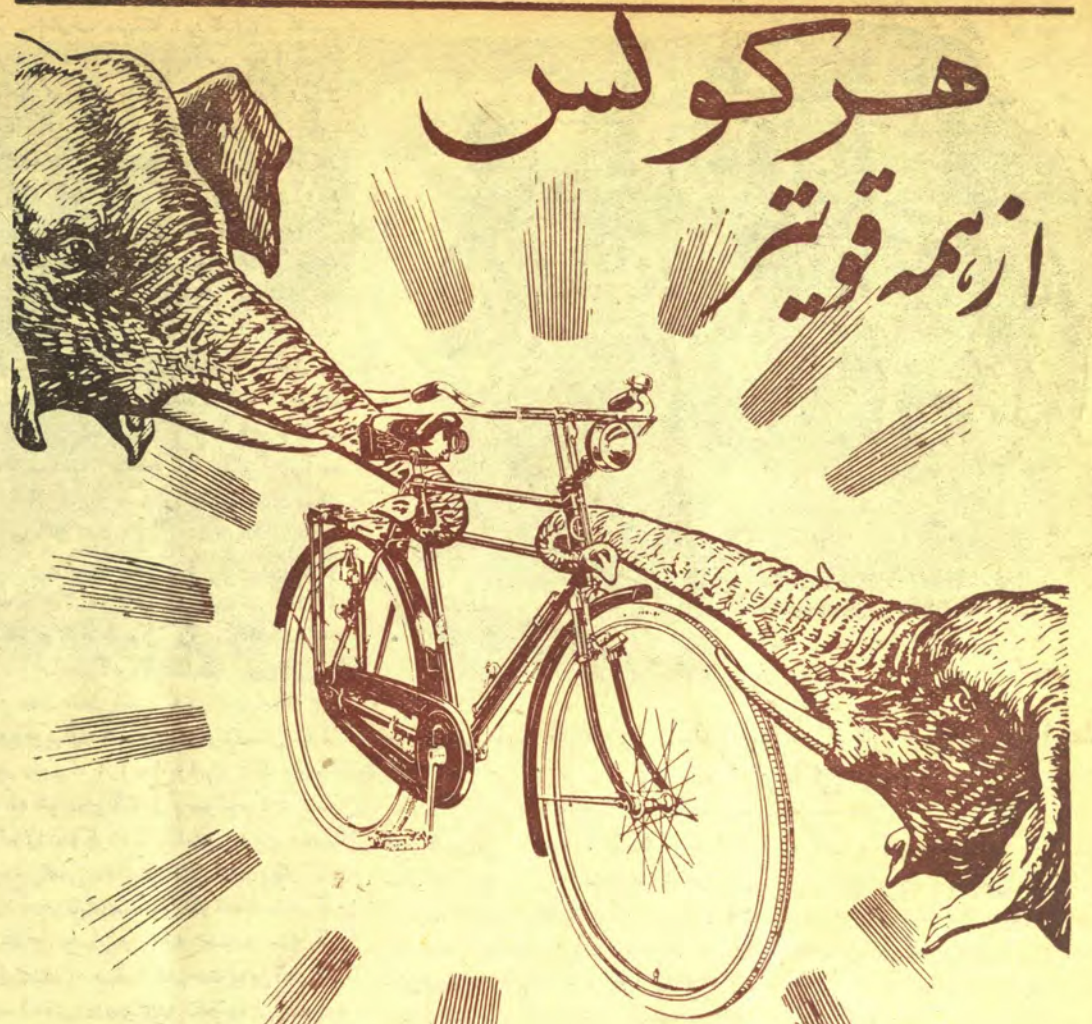
از مشهد آقای ی. س. شرح بسیار مؤثری از روی کمال دلسوژی و تأثر درباره شیوع عادت بتریاک در خراسان حتی بین زنان و دختران و پسران جوان و بدبختی‌ها و فلاکت‌ها و بدکاریهایی که از این راه بوجود میآید نگاشته با کمال اصرار خواستار شده اند که توجه بسیار سریعی باین موضوع بعمل آید.

## تله موش آمریکائی

آقای ابراهیم فرزین بتحریر حسن وطن پرستانه خود چون در خیابان لاله زار دیده که له موش آمریکائی در معرض فروش گذاشته شده است سخت مصیبتی و ناراحت شده و خطاب بزمامداران نوشته اند که کار رواج اجناس خارجی در مملکت ما بجای رسیده که حتی هزاران هزار تله موش آمریکائی باینجا وارد میکنند نظام دیوستان مانع وطن پرستان شد.

عده می از دانش آموزان دبیرستان قطب تربت حیدریه نوشته اند که چندی قبل دانش آموزان این دبیرستان تنگ می برای پشتیبانی از دولت تهیه کرده بودند ولی ناظم دبیرستان که توده می است مانع شده و توده می ها تلگر فراباره کردند اما هر طور بود تلگر افرامجد را نوشتیم و مغایره کردیم و اینک گروهی بنام گروه میهن پرستان مرکب از دانش آموزان و افراد حساس و باحرارت و وطن پرست در اینجا تشکیل داده ایم که هدف آن مبارزه تاپای جان با بیگانه پرستان است. البته ماجراجویان ما را بچاقو تهدید میکنند ولی غافلند که ما تاپای جان برای مبارزه ایستاده ایم.

شماره ۴۹۵



# Hercules

بهترین دوچرخه ساخت امروز  
از فروشندگان معتبر اقیانوس فرمایند



THE HERCULES CYCLE & MOTOR CO. LTD., BIRMINGHAM, ENGLAND

EAS/10/110

تیریزین و تریوسلو  
TRIOSEIN & TRIOCELLO  
گفت برای پیش بر روی آستری کاربن و سلولز  
حایقه های ساختمانی  
آونیس A.  
سیکوریت  
آونیس B.  
اکین ۱۴۹  
حمینر چینی  
برای ساخت اجناس لعابی و اجناس آینه روکش لعابی از

رنگهای ترکیبی میانی  
رنگهای میانی نیتروسلولوزی  
برای رنگ کردن موتور  
رنگهای ورنی مخصوص برای مصارف صنعتی  
تپریت TEMPERIT  
رنگ مخلوط و چسبناک  
آلورڈ ALU-RED  
مواد رنگی فاسد شدنی از جنس مخصوص  
مرکب چاپ  
برای چاپ اوست - چاپ سنگی - چاپ با شینی

رنگهای پودر و مواد رنگین  
برای ساخت ورنی و انواع لعاب و رنگ میانی  
رنگ روشن - مرکب چاپ رنگ کردن سطح داخلی و  
خارجی دیوار  
ورنی و رنگ میانی  
برای پوشش سطح داخلی و خارجی  
و گنجهای روغنی



کمیانی تجارتی مجارستان برای روغنهای معدنی و مواد شیمیایی

Budapest 62, P. O. B. 248 Hungary

تهران مصوو

صفحه ۱۴

تیرا بن بزرگی - آهن درق موجی - لوله و لوازم لوله کشی قیمت تجارتی  
**آهنگو** «چهارراه گلوبندک - تلفن ۳۳۲۶۹»

# دوستی شما اندرزمینگوید



**شیراز. آقای احمد قرنفلی . -**  
 روی چاه نفت قم متخصصین مشغول کارند و پیشرفتهای مهم کرده اند و البته بعضی آنکه نتیجه قاطع بدست افتاد و کاره - مرحله استخراج نفت رسیده همه هم میهنان آگاه خواهند شد. مقالات واصله راهیست تحریریه مطالعه میکند و هر کدام را که پسندد چاپ میکند. مسابقه عجیب ترین شخص تمام شده است و جوابهای بیشمار آن برای تعیین برندگان مورد مطالعه هیئت تحریریه است

**ساری آقای ه. ق. -** در تهران چندین پزشک ماهر و حاذق هستند که در علاج مالاریا تخصص دارند و اگر تهران بیاید بسهولت میتوانید ایشان را بشناسید. در انتخاب مسرد دخالته پدر مادر فقط از نظر انتخاب مسرد خوب و رسیدگی و تحقیق در باره خصوصیات زندگی و اخلاقی دختر لازم است و خصوصاً جوانانی که بخواهند زن بگیرند و همچنین دختران تازه سال باید درین راه از تجربه و مردم شناسی و علاقه - مژدی اولیا، خود استفاده کنند. بهترین دختر آنست که تربیت شده و عقیف و از خانواده صالح و آبرومندی باشد و ثروت خانواده دختر جز برای مردم طماع و بی اخلاق و پول پرست قابل توجه نیست. بهترین وصلت ها آنست که طوفین دارای یک طبقه و یک میزان ثروت باشند. و بهترین سن زناشویی برای دختران بین شانزده و بیست و دو و برای مردان بین بیست و پنج و پنجاه سالگی است.

**کرمان - آقای صفوی . -** وقتی که رغبت و علاقه زیاد بجهان گردی داشته باشید و از مشکلات نم - رایسید میتوانید موفق شوید و ادارات مربوط یعنی اداره گذرنامه دروزارت امور خارجه و شهر بانی وقتی قصد شیارا بدانند البته در صدور تذکره اشکال تراشی نخواهند کرد اما تصور نمیرود و سستی باشند که بتوانند در اجرای این منظور برای شما تسهیلاتی فراهم آورند و اگر باشند ما اطلاع نداریم در صورتی که مؤسسه می باشد و خود داوطلب کمک معنوی بمنظور شما باشد و برای ما بنویسد مفاد نوشته او را با اطلاع شما خواهیم رساند.

**تهران - دوشیزه پری -** در سرگذشت پسر رابعه از وقتی که طاهر بمادرش باز میگردد تا موقع کشته شدن سر هتک بوسید چند ماه فاصله است اما اینکه چرا بعضی اشخاص داستان کشته میشوند یا میبیرند خیلی طبیعی است. کدام سرگذشت بشری ممکن است در عالم وجود داشته باشد که در خلال آن مرگ و میر اتفاق نیفتد؟

**بندر پهلوی آقای هوشنگ. ف.**  
 نظیر سرگذشت شما برای بسیار کسان اتفاق افتاده است و من طس زندگی خود چندین دفعه جوانان و مردانی را دیده ام که دیوانه عشق دخترتری بودند و سالها در آتش عشق سوختند و پس از چندین سال آن دختر بدگری شوهر کرد و حال عاشق محروم خیلی بد شد ولی طولی نکشید که رفته رفته مناعت و گذشت و نیروی عقل و اراده جای این هوا های آتشین و تلخ کامی های مرگبار گرفت و اکنون بسیاری از همان افراد را هنوز می شناسم که زن و سامان و فرزندان خوب دارند و خودشان غالباً به آن روزگار گذشته میخندند و گاه بر عمری که در راه عشق بی حاصل تلف کرده اند ، افسوس میخورند - قدری صبر کنید ، آقای عزیز ، اینهم مثل همه چیز دیگر میگردد و انشاء الله بعد ها خودتان تصدیق خواهید کرد که آنچه پیش آمده بغیر و صلاح شما بوده است .

**تهران - آقای حبیب. ع. ز. البته**  
 آن دختر کار خوبی نکرده که خانه برادرش را که سرپرست او بوده ترک گفته و بغایه خواهر خود رفته بلکه او میبایستی مخصوصاً بدلیل وفاداری نسبت بشما و برای اینکه اشکالی در نامزدی و ازدواج باشم پیش نیاید چند روزی تند خوئی و ناخوشندی برادر را تحمل کرده باشد تا کار بغودی خود اصلاح شود اکنون هم این دختر اگر عاقل و مهربان و نسبت بشما وفادار است خوب است که خود از فرصتی استفاده کند و نزد برادر خود رود و عذر تقصیر بخواهد. در همین حال شما هم بکشید که از افراد معترتم فامیل کسانی را واسطه آشتی خواهر و برادر قرار دهید ، اما اگر اتفاقاً این برادر از عقیده خود برنگشت و سخت گیری کرد و نخواست توجه باین نکته کند که زندگی خواهرش با نامزد سابق غیر عملی بوده است چون این دختر بسن رشد رسیده است و پس از ترک برادر هم بجای نامناسبی نرفته بلکه نزد خواهر خود رفته است هیچ عیب ندارد که با او مزاحمت کنید و امتناع کسان شما از وقوع این وصلت دلیل مقبول و صحیح ندارد .

**تهران - خانم زینب غزیزلی - شما**  
 چون در روزنامه ها و مجلات زیاد دیده ام که نویسندگان تازه یا کهن اصراری دارند که متصل اسم خود را تکرار کنند و بصورت های مختلف بر رخ مردم بکشند تعجب میکنید از اینکه نویسندگان داستانهای تهران مصور و نیز نویسندگان این سطور دلش نمیخواهد خود را معرفی کند و حوصله مردم را از تکرار اسم خود بسر آورد - بطور خلاصه بشما بگویم که علاقه به گمنام بستن و بی نام چیز نوشتن نیز مثل عشق بغودنمایی و خود ستایی یکنوع از انواع جنونی است که در عالم نویسندگی و هنر ، خواه شخص صاحب قلم و صاحب هنر باشد یا نباشد ، فراوان وجود دارد .

**کشور اسرائیل - آقای کریم**  
 چو اهری - برای بازگشتن شما ایران ما نمیتوانیم اقدامی کنیم شما مطالبی را که برای ما نوشته بود برای وزارت کشاورزی مرقوم دارید و نامه خود را با گواهی نامه های توأم سازید و نیز ممکن است شرح مستقیماً بنخست وزیر مرقوم دارید و شرح حال خود و دلیل مهاجرت خود و تمایل خود را بپاکت و فایده می را که میتوانید به کشور خود برسانید بتفصیل بنویسید امید است - موجبات مراجعت شما را فراهم آورد ولی شرطش آنست که اگر انشاء الله باز گشتید مثل سالهای پیش از اجرای وظائف ملی از جمله خدمت سربازی و وظیفه فرار نکند و این فرار را تار حله مهاجرت و ترک کشور نرسانید زیرا خیلی غریب است اگر کسی بگوید من ایرانم و وطن خود را دوست دارم ولی چون دولت بمن پول نداد که بروم بخارجه تحصیل کشاورزی کنم و چون نمیخواستم خدمت وظیفه کنم مهاجرت کردم و ترک وطن گفتم !!

**تهران - آقای ن. ز. ف. ۱ -**  
 رفع لك ها و خال های صورت با وسایل طبی و برق و غیره قابل علاج است و با تحقیق از يك پزشك آشنا میتوانید اطبایی را که درین رشته تخصصی دارند بیابید ۲ - سالك يك مرض جلدی است که میگویند از آب های مانده با آب های که کچ دارد بوجود میآید ولی امروز مثل قدیم نیست که سالك يك سال دوام کند بلکه اطباء امراض جلدی و بیماریستان ها با کمال سهولت آنرا معالجه میکنند ۳ - برای گرفتن جواز اسلحه باید بستاند ارتش مراجعه کرد. ۴ - مناسفانه از بر آوردن خواهش اخیرتان معذوریم.

**دوشیزه م. اعتصامی -** باید صبر کنید تا اول سال جدید تحصیلی برسد بعد برای تحصیل مامائی وارد آموزشگاه های مربوطه شوید زیرا حالا که وسط سال است این آموزشگاه ها داوطلب نمی پذیرند و در آغاز سال تحصیلی بعد آمادگی خود را برای قبول داوطلب اعلان خواهند کرد .

**آبادان - آقای یوسف صفائی**  
 حق با شماست غفلت پدر و مادر در تربیت دختر و پسرشان تأثیر بسیار زیاد در بدبار آمدن و فساد اخلاق آنان دارد و همچنین سهل انگاری بعضی شوهران و تسلیم آنها در مقابل هوسرانی مسرانشان غالباً موجب تباهی و گمراه شدن آنان میگردد . مادران و پدرانی که مراقب رفت و آمد و اعمال و اخلاق دختران خود نیستند آنانرا به فساد سوق میدهند.

ایتالیان ساندوز

مسکن کلیه دردها

درد کمر... درد پشت...

بترین آسانترین طریق تسکین درد پشت و کمر  
 روایتیم و ساینک استفاده از:  
**الکوکسن** است شمع الکوکسن  
 با حرارت مطبوعی که تولید میکند خون را جیل الصق  
 کشنده و در دراز مدت شگفت آوری تسکین میدهد  
 سهولت در دست الکوکسن است هر کجا الکوکسن  
 دارد میشود در دارا آنجا خارج میشود.  
 نزدیک داروخانه های شهر  
 موجود است.

مادامیکه شما مشغول  
 کار خود هستید او هم کار خود را انجام میدهد.

حب فولاد

بجز معالجه سنگ  
 درمان ضربه باه  
 تقویت کتله صلبه  
 اعاده هنده نیروی جوانی  
 معجون تقویت بزرگ

حب فولاد  
 مرکز فروش کلیه داروهای کشور



# سنگان مدل و زیبایی

پیراهن  
بافتنی

این لباس را از هر پارچه  
که میل دارید میتوانید  
انتخاب کنید ولی البته پارچه  
های پشمی و بهاره بهتر  
است. دامن آن کلوش و  
بقه آن برای گردن های بلند  
و موهای کوتاه برانزده است.



امسال پیراهن بافتنی خیلی مد شده، اگر خانم باحوصله می هستید میتوانید برای  
بهار امسال، از این مدل زیبا استفاده کنید.

یک بافتنی ساده و زیبا  
برای دوشیزه (ج. ۵۰)

## تهران مصور

تحت نظر هیئت تحریریه اداره میشود  
مؤسس: هادروان احمد دهقان  
دارنده امتیاز: مهندس عبدالله والا  
مدیر داخلی مهندس ع. ذمهر  
اداره و چاپخانه لاله زار تلفن ۳۷۳۵۱  
بهای آگهی سطر ۱۵ ریال

بهای اشتراك

شش ماهه ۱۷۰ ریال یکساله ۳۰۰ ریال  
خارجه زمینی ۴۵۰ ریال شش ماهه ۲۵۰ ریال

چاپخانه تهران مصور  
لاله زار، گراند هتل

شماره ۴۹۵

خانواده های محترم توجه فرمائید

عید نزدیک است خوب بخاطر بسپارید

برای تهیه لباس ابداً تکران نپاشید «لباس عید شما»  
بهر فرم و بهر کیفیت که بخواهید تهیه شده و هر وقت که بخواهید در دسترس شاست  
صدها کارگر و دهها استاد با تجربه در دستگاه مجهز پوشاک  
شب و روز کار میکنند تا بهترین لباس حاضر را برای شما در

جنرال مد میا نمایند

برای صرفه جویی در وقت و پول باید لباس حاضر خرید  
آنهم از فروشگاه بزرگ جنرال مد

بخاطر بسپارید لباس عید فقط از جنرال مد

جنرال مد لاله زار کوچه برلن تلفن ۳۳۹۹۳



اووکلن معطر  
محبوب  
همه

مشابه نخرائید

این مداد اگرچه ظاهراً هر دو سوسمار هستند ولی

مداد سوسمار آلمانی که



شیرت جهانی دارد و با مقاومت (ساخت آلمان)  
شخص شود. از نظر برداشتن و نگه داشتن بسیار آسان است

MADE IN GERMANY

بافت خودداری فرمائید.  
در گذشته اختصاری در ایران

شرکت سهامی بازرگانی ملی

تهران خیابان پونچری تلفن ۲۱۶۲۶

توجه فرمائید

زبان انگلیسی - مقدماتی و عالی

تند نویسی انگلیسی = سیستم گرگ GREGG

ماشین نویسی انگلیسی

انستیتو گرگ خیابان منوچهری کوچه ژاندارک

بر شیطان حرامزاده لعنت

اگر میخواهید از شر شیطان  
خرازمده محفوظ باشید هر روز صبح  
صورت خود را با تیغ کابسو تراشید

تیغ کابسو KABESO

بهترین و ارزاترین تیغ

دنیا است

طریقه استعمال صورده را با آب گرم دست  
و فرچه محکم بغلاف خواب مو ماساژ دهید  
آنوقت مجزه خواهد شد

مده فروش خیابان سوم اسفند - کوچه تماشاخانه  
شرکت اصناف تلفن ۲۸۴۴۵ آگهی از بیک



# همه گناهکارند

صحبت بین خودمان

هفته پیش آقای بنام س - شرفشاهی ، در باره یکی از بحث های ما اظهار نظر کرده و نوشته بودند که مسبب اصلی فساد اخلاق جامعه ما دخترانند و آنها هستند که پسران را فریب میدهند و از راه راست منحرف میسازند .

بنظر ما این عقیده خیلی بی انصافت و نباید گناه عظیم را که بگردن دیگران همه را بردوش دختران بینوا که بسیاری از آنها مظهر تقوی و پاکدامنی هستند نهاده اگر یادتان باشد در نوشته های پیش خیلی از اشخاص را در این هرج و مرج اجتماعی گناهکار دانستیم پدر؛ مادر؛ پسر؛ دختر؛ دبستان؛ دبیرستان؛ دانشگاه؛ وزارت فرهنگ؛ شهر بانی؛ دادگستری و بالاخره هر کسی که بوظیفه وجدانی و اخلاقی خود عمل نکرده باشد. وقتی پدر و مادری راه تعلیم و تربیت فرزندان خود را ندانند؛ چطور میتوانند عنصر مفیدی تسلیم جامعه نمایند و اگر وزارت فرهنگ نتواند و نخواهد تعلیمات اجتماعی را به پسران و دختران بیاموزد دیگر غیر از این چه انتظاری باید داشته باشیم - اگر مجریان قوانین شایستگی آنرا نداشته باشند که در مقابل اعمال و رفتار ناپسند؛ قانونی و اجرا نمایند چه خواهد شد؟ آیا غیر از اینکه هست و آنچه هستیم باید امید دیگری هم داشت؟

برای ما پسر و دختر چه فرق میکند، همه برابران و خواهران و اعضاء این جامعه هستند اگر ما حقیقتی را میگوئیم یا انتقادی میکنیم مقصود و هدف ما جامعه است؛ عمروی به زیدی گفت چشم خوب، آبرو و بینت قشنگ؛ سونه و اندامت زیبا است؛ ولی مرده شوی ترکیب را ببرد؛ هر کسی خود را خوب میدانند ولی باید دید ترکیب آنها در جامعه چه طور است .

ما همانطور که از پدر و مادری انتقاد میکنیم فرزندان آنها را هم از سرزنش برکنار نمیداریم - همه آنها بیکه راه خطا میروند مورد نظر ما هستند شما می نویسید پسرها آقدرها قصیر ندارند و این دخترها هستند که قسمت اعظم فساد اخلاق جامعه بگردن آنهاست شوخ فکتهها، ناز و غمزها، نامه پراپیها و چشمک زدن آنها را در مرتب جامعه امروز آموخته اند و بکار میزنند ما هم تمام اینها را آموخته ایم چون پیش از آنچه تصور آید با اخلاق جامعه آشنا داریم؛ بدلالی ناچاریم برای دختران کمتر از پسران گناه قائل شویم و بگوئیم همانطور که در تقسیم ارث پسر دو برابر دختر سهیم میبرد؛ در تعلیم و تربیت هم سهم پسر دو برابر است .

شما بخوبی میدانید که پسران از دختران آزادی زیادی دارند؛ یعنی از سنین ۱۵ و ۱۴ بخود اجازه میدهند که دیگر تسلیم اراده پدر و مادر نباشند . حتی عدلی از آنها که خود رو بار آمده اند و متناسفانه در پی تحصیل و کسب هنر گرفته اند بهر جا که میخواهند میروند و هر غلطی که دلشان خواست میکنند با هر کسی که خوششان آمد آبرزش میکنند؛ بهر مجمع و محفل روحی که خواستند میروند اگر پدر و مادرشان سرمایه نداشته باشند با آنها بی اعتنائی میکنند و اگر متمکن باشند برای استفاده از آنها سر تعظیم فرود میآورند ، هفت روزها بخوبی می بینند که این پسران بی سواد و بی هنر نه در مقابل پدر، بلکه در مقابل مربی و قانون هم کاملانی قید هستند و چون در همین سنین قوای حیوانی آنها بر سایر احساساتشان غلبه دارد از انجام هر گونه عمل زشتی دریغ ندارند و از آنجا که برای آنها پرده عفاف و عصمتی قائل نشده اند و از هیچگونه بی عفتی فروگذار نمیکنند ، برای رسیدن بمقاصد حیوانی خود هزاران خطا و گناه مرتکب میشوند مال پدر و مادر و اثاث خانه را میزدند و جیببری و کلاه برداری میکنند ؛ با هر قمار باز و پشت هم اندازی دوست میشوند مانند زنان و دختران خود آزائی و خود فروشی میکنند تا چند زمانی بدست آورده و با آن دختران و زنان را بدام اندازند اگر پول نبود با جلد، و تزویر و زبان بازی بمقصد میرسند و ناسف اینجا است که آنها افراد قالی هم نیستند؛ زیرا صد هارن و دختر بدکار هم آتش دهوت آنها را خاموش نمیکند .

اما برای دختران خلقت؛ و قوانین اجتماع سد و مانعی فرار داده؛ هر پدر و مادری ولو یک مرتبه هم شده دختر خود را از خطر عظیم شکستی این سد و رسوائی و بدنامی در جامعه مستحضر ساخته است و دختر هم تا آنجا که قدرت داشته در حفظ ناموس خود فداکاری کرده است و این سعی و کوشش را باید تقدیس کرد؛ ولی بالاخره باید قبول کرد که همان قوای حیوانی در وجود دختران هم وجود دارد؛ و همین قوای حیوانی است که در سنین بلوغ برخی از دختران را از خود بیخود میکند و در همین موقع است که مانند مومی با هر حرارتی نرم و با هر زبان گرمی ذوب میشود . چه حرارت و چه زبانی بهتر از زبان جنابوس این جوانان بواهوس که میتوانند مار را از سوراخ بدر آورند؟! این دخترانی که برای آماهای بعضی از فیلمهای مبتذل میروند و هزاران کات تحریک کننده میآموزند ، در مجالس رقص و مهمانی و عروسی در آغوش آن پسرها میافتند و میرقصند، از برخی از زنان دوست و شوهر کرده خود رموز دلبری و عشوه گری را یاد میگیرند ، صد هارمان دهوت انگیز را که در دسترس آنهاست میخواهند و در آن میان کارت پستالها و نامه های عاشقانه هم در میان راه مدرسه با آنها میرسد چه کسی بهتر از این جوانان میتواند کاملا آنها را منحرف سازند و بهر نگاه بی عفتی سرنگونشان سازد؟

اینجا است که باز مطالب چند شماره پیش خود را تکرار میکنیم و میگوئیم این گناه عظیم بگردن پسران و مادران است، این دوهستند که در سرنوشت زندگی و سعادت یا نکتب فرزندانشار دخیل هستند؛ آنها هستند که باید قدم قدم مواظب پسر و دختر خود باشند و آنها را از سقوط حفظ کنند ، آنها هستند که باید راه راست را به عزیزانشان یاد دهند؛ اگر پدر و مادری نتوانند فرزند خود را تربیت کنند بهتر آنست که اساسا از اول بچه دار نشوند و وقتی شدند وظیفه و وجدان و قوانین ذرع و عرف با آنها حکم میکند که ناپای مرگ مواظب و مراقب آنها باشند ضمناً به پسران و دخترانیکه میخواهند در آینده پدر و مادر شوند؛ تذکر میدهم که اگر قدرت تعلیم و تربیت بچه خود را ندارند سعی کنند پدر و مادر نشوند؛ باز هم تکرار میکنیم تا وقتیکه پسران و مادران وظیفه خود را ندانند و تا وقتیکه جامعه اصلاح نشود؛ و فضیلت و شرافت و پاکدامنی جایگزین دهوت و دنالت و ناپاکی نگردد؛ و افراد عقید به حفظ آبرو و حیثیت خود نشوند ، و بندهای تقلید و خود لمائی را از هم نگسلند تمام افراد جامعه در هفاستی که هر روز دامنه دارتر میشود شریک و سهیمند .

شهرت ما بویها  
مغطر  
زبان تو خاص و عام  
است  
بوی مطبوع ما بویون  
دو بیال کربن شاربش برینده



مایک ویزاند  
زیبائی جوانی و دلربائی شما را صد چندان میکند.  
Viz Zan-De  
دلی زب

درمان قطعی سوزاک  
سرویس مخصوص برای بانوان  
امراض جلدی - ضیق مجرا - ورم پرستات  
امراض زنانه - نازائی - ضعف قوه باه  
خیابان سبه مقابل پست خانه  
تلفن ۳۳۴۱۶ دکتر دانشگر

دیلونا  
داروی  
آلمانی برای  
جلو گیری از  
ریزش مو و  
شوره سر و  
روئیدن مو  
در سرهای طاس  
میباشد.  
محل فروش  
در بازار نومقابل  
باساز گل  
منافذ پروین

کرم زیتون ساخت ایران  
زیبائی شما را بکمال میرساند  
در رفع خشکی چروک صورت و  
سرازدگی چهره فوق العاده موثر است

مرکز فروش داروئی بایداد ناصر خسرو

TEST  
رادیو



صدای طبیی را فقط از  
رادیو  
تست  
بشنوید



نمایند انحصاری -  
شرکت رادیو غرب  
خیابان فردوسی جنب سینما پانچن ۲۳۳۷  
مدل های جدید  
۱۹۵۳

اگر میخواهید  
قلم شما احتیاج تعمیر پیدا  
نکند  
قطر  
جوهر قلم خود نویس  
پارکر کوئینک  
مصرف نمایند  
۶۵٪ کسانیکه از قلم خود شکایت  
دارند اشخاصی میباشند که از جوهرهای  
معمولی اسیدی استفاده نمینمایند



جوهر کوئینک ساخت کارخانه معطم پارکر

تقریب  
کلین  
با دوام - نور سفید  
بهتر از کلین وجود ندارد  
از شهرستانمانا نماینده فعال میباشیم  
Coleman  
نمایند انحصاری، شرکت سهامی بازرگانی آرین - سرای حافظ - تهران

شامپو کرم کوزل فریت ساخت آلمان  
بهترین شامپوئی است که از نظر طبیی و بهداشتی در دنیا قریب ندارد  
ارزش: لوله های کوچک ۱۰ ریال  
" بزرگ ۲۰ " " "

# هر شب این مرد خونخوار بانبار خانه میرفت و جسد مقتولی را قطعه قطعه میکرد، و هر قطعه را در گوشه‌ی پنهان میساخت !!

در تاریکی سحرگا فریاد زنی بگوش رسید و هماندم گروهی وحشت زده بسوی او دویدند

## ما فکد پیری خونخوار بروی فرزندش افتاد و گفت تا تو را نکشم آرام نخواهم شد



### شوهر گمشده

هفته‌ای گذشته بود، سکوت مرگ باری فضای خانه «قاسم خان» را فرا گرفته بود. با آنکه این سکوت نشان می‌داد که کلیه اهالی خانه خوابیده اند، مگر هنوز بیدار بود. این شخص «والیه» همسر قاسم خان بود که هنوز در انتظار مراجعت شوهرش بسر میبرد.

قاسم خان از ظهر تا آنوقت بی‌خوابه نيامده بود. والیه با آنکه از دیر آمدن شوهرش بی‌اندازه شوش بنظر می‌رسید مگر درخواست جریان رادو پسرش مرتضی و جعفر که در اطاق دیگری می‌خوابیدند ملتفت شوند، زیرا می‌توانست آنها هم از نيامدن پدرشان ناراحت شوند.

بهین جهت زن بیچاره تا پاسی از نیمه شب گذشته بیکه و تنه‌ها بیدار ماند تا شوهرش باز گردد، و چون از آمدن قاسم خبری نشد تصمیم گرفت سراغ بچه‌ها رفته و موضوع را با آنها اطلاع دهد. از جا بلند شد و بدر اطاق خواب مرتضی و جعفر رفت، ولی در همان لحظه اینک میخواست آنها را با سم صدا کند ناگهانی صدای عطسه‌ای از درون اطاق بگوش رسید وزن بیچاره که از اول عمرش باین گونه خرافات ایمان و اعتقاد داشت آهسته باطاق خود بازگشت و تا صبح هزاران خیال عجیب و غریب از منزش گذشت.

سینه صبح بود که دیگر نتوانست طاقت بیاورد و با هر زحمتی بود و پسرش را از خواب بیدار کرد و جریان را برایشان گفت و آنها را بدنبال پدر فرستاد، خودش نیز از خانه خارج شد تا شاید شوهر گمشده‌اش را پیدا کند.

### کوچه اسرار آمیز

آنروز تا نزدیکیهای ظهر هر جا که این مادر و دو پسرش سراغ داشتند بدنبال قاسم رفتند، ولی وقتی از همه جا مأیوس شدند ناچار راه اداره شهر بانی را در پیش گرفتند و جریان را بپلیس اطلاع دادند. تحقیقات مقدماتی از آنها بعمل آمد. والیه در جواب اظهار داشت مثل هر روز شوهرم ظهر برای صرف ناهار بیخانه

مدتزی مدتی سخت بیمار شد...



آمد. ناهار را باتفاق بچه‌ها خوردیم، مرتضی و جعفر هم بعد از خوردن ناهار بدنبال کار خود رفتند و شوهرم مشغول خواندن نماز شد. نمازش را که خواندم همیشه سر موضوعی بهانه گرفت و تا آنجا که توانست بمن بد و بپراه گفت، بعد لباسش را پوشید و از خانه بیرون رفت و دیگر تا نون مراجعت نکرده است. مرتضی و جعفر نیز حرف مادرشانرا تأیید کردند.

افسری که مشغول تحقیقات از آنها بود از والیه پرسید آیا شوهرتان پول زیادی همراه خود نداشت و یا اشیاء گرانبهای در جیبش بود؟ والیه از این موضوع اظهار بی‌اطلاعی کرد و گفت: فکر نمی‌کنم، شوهرم پول زیادی نداشت، چون من بهتر از خودش حساب جیبش را داشتم. آنروز سعی و جدیت پلیس شهرستان «ساری» برای پیدا کردن قاسم به نتیجه رسید.

بر اثر تحقیقاتی که بعمل آمد موضوع بیش از آنچه تصور می‌رفت پهن و عجیب مینمود، زیرا مأمورین باین نتیجه رسیده بودند که قاسم شب گذشته مانند همیشه ساعت هفت و نیم بعد از ظهر در نمازخانه را بسته، و بطرف خانه رفته است، و کسانی که او را دیده بودند اظهار میداشتند قاسم با کمال خونسردی بطرف خانه اش میرفته است.

سرانجام مأمورین باین نتیجه رسیدند که قاسم پس از بستن دکان و رفتن بمنزل کوچه‌های حد فاصل بین خانه و دکانش را پیاده و با احتمال قوی در کوچه‌ای که منزلش در آنجا بوده مفقود شده است، زیرا چند نفر از آشنایان او را تا وقتی که وارد کوچه منزلش میشده است دیده بودند، و چون وضع کوچه نیز تا اندازه‌ای اسرار آمیز بود این ظن را تقویت می‌کرد که هر بلائی سر قاسم آمده در کوچه خودش بوده است.

### دومین بدبختی!

بیچاره والیه از زمانی که با قاسم ازدواج کرده بود همیشه از دست او اشک می‌ریخت، مگر اینبار از آنکه اینطور بی‌خبر شوهرش ناپدید گردید سخت اظهار نگرانی میکرد، با اینحال سه روز بعد از گذشتن شوهرش پسر بزرگش مرتضی نیز بستنی مریض شد. بطوریکه مجبور شدند چندین پزشک بر بالینش حاضر کنند. عده‌ای عقیده داشتند که بیماری مرتضی مربوط بنیببت ناگهانی پدرش میباشد ولی اطباء نظردیگری داشتند و میگفتند مرتضی حصیه گرفته است. والیه دیگر موضوع گمشدن شوهرش را بکلی فراموش کرده بود، مرتضی بر بالین پسر بیمارش می‌نشست و از او پرستاری میکرد، حال مرتضی نیز روز بروز خرابتر و وخیم تر میشد بطوریکه اطباء از نجات او مأیوس شدند. شش روز از بیماری مرتضی و نه روز از گمشدن پدرش قاسم می‌گذشت. کلیه سعی و کوششهای پلیس تا آن دقیقه برای پیدا کردن قاسم به نتیجه نرسیده بود.

پلیس طبق اطلاعاتی که در دست داشت مطمئن بود که قاسم شب واقعه تا چند قدمی منزل خود رفته و بعد مفقود شده است، حالا کجا؟ متأسفانه هیچکس قادر نبود این معما را حل کند بیماری پسر قاسم نیز مشکل دیگری بر مشکلات مأمورین افزوده بود؛ زیرا آنها انتظار داشتند لااقل از تحقیقاتیکه از والیه و پسران او می‌کردند نتیجه‌ای بدست آورند، ولی از روزیکه مرتضی در بستر بیماری افتاده بود دست هیچکس بوالیه نرسید و همیشه بر بالین فرزندش بود.

آتشب حال مرتضی برخلاف چند شب پیش اندکی تغییر کرد، بهین جهت مادرش از سایر دوستان و آشنایان که با او کمک میکردند خواهش کرد بروند استراحت کنند، و خودش تنها بر بالین پسرش نشست، هر وقت مرتضی چشمش را باز میکرد، چند کلمه‌ای با مادرش صحبت میکرد و دوباره بخواب میرفت. ساعت چهار و نیم بعد از نیمه شب بود که ناگهان صدای جیغ و فریادی از درون اطاق بیمار بلند شد و چون چند نفری خود را با چهار ساندیند مشاهده کردند که والیه مانند ببر ماده‌ای با دو دست کلوی فرزند بیمارش را می‌فشارد و می‌گوید «تا تو را نکشم آرام نخواهم شد» کسانی که اینمنظره را دیده‌اند آهسته با خود گفتند: بیچاره والیه دیوانه شده است...

### زن فداکار

حرکات زن مصیبت دیده نیز این حدس را تقویت میکرد، ولی وقتی که مرتضی را از چنگش خارج کردند آهسته کنار رفت و خیره خیره بمرتضی که بیحال در بستر افتاده بود چشم دوخت. بانگ اذان از دور بگوش می‌رسید، والیه مانند دیوانه‌ای که سالها بزنجیرش بسته باشند مینالید و باحن سوزناکی میگفت:

... خداوند! چقدر من بدبختم! امروز هر کس مرا به این حال می‌بیند خیال میکند



من دیوانه‌ام، ولی آنها که از سابق مرا میشناسند پدر و مادرم را بغض دارند با دیده دیگری بمن مینگرند. من تنها دختر و پدرومادر نروتمند بودم، آنها که میلیون ها تومان ثروت داشتند، جز من کسی را وارث خود نمیدانستند. روزی که قاسم بغواستگاری من آمد با وجودیکه مردی فقیر و بیچاره بود مگر من او را پسندیدم و با وجود مخالفت پدر و مادرم زن او شدم، چند سال بعد که پدر و مادرم فوت کردند و ثروت بیکران آنها بمن رسید همه را زیر دست قاسم ریختم و باو گفتم: من زنم، زن نمیتواند از ثروت نگهداری کند. تو که شوهر من هستی این اموال را بگیر و با آن چرخ های زندگی مان را بگردان، از آن روزی که ناگهان قاسم قیافه حقیقی خود را که تا آن وقت در زیر نقابی پنهان کرده بود ظاهر ساخت و بنای بدرفتاری را بامن گذاشت و دست بتاراج ثروتم نهاد.

عده‌ای مفتخور دور او را احاطه کردند و مثل گاو شیرده شوهرم را پوشیدند. من با آنکه اینچیزها را از او میدیدم دم مهربان خدا را بشهادت می‌گیرم کوچکترین کلمه‌ای در این باره با او صحبت نکردم و دندان بروی جگر فشرده دم بر نیاورم.

### گدای آبرودار

شوهرم علاوه بر آنکه بمن مانند یک کلفت نگاه میکرد معال بودیک روز بگذارد که من آرام باشم، از دستش گریه نکنم و زیرمشت ولگدش قرار نگیرم. باتمام

### والیه زنی مهربان و مادری فداکار بود ....

#### درد مادر

قاسم با آنکه دیگر مردی کاسب شده بود، ولی بازم دست از آزار من بر نی داشت، خوشبختانه دیگر دوستان خود را شناخته بود و با هیچکس رفت و آمد نمی‌کرد. مرتضی اولین پسر من که اکنون در بستر بیماری خوابیده است چهار ساله شده بود که دومین پسر صفر نیز بدنی آمد و من خود را با وجود رنج و زحمتی که از دست شوهرم میکشیدم به این دو طفل بابت کردم و با سمی و جدیت به تربیت آنها مشغول شدم تا هر دو را بسن رشد رسانیدم ولی شوهر نا چشم با آنکه سالهای کهنوت خود را میگذراند رفت و وزن گرفت. با اینکه من خودم از این موضوع باخبر بودم مگر ایندیخواستم دو پسر من از این جریان مطلع شوند و از آنجاییکه خدا با من همراه بود سر انجام مرتضی و جعفر از زن گرفتن پدرشان چیزی نفهمیدند، تا اینکه یکروز خبردار شدم زن شوهرم در اثر یک بیماری منتد در گذشته است.

واقعا از شنیدن خبر مرگ «هو» بی‌اندازه متأثر شدم. شوهرم مدتی غمگین بود ولی من سعی میکردم کلمه‌ای راجع به این موضوع با او در میان نگذارم، و همینطور هم شد تا اینکه شبی خود قاسم موقتی که با من نزاع کرد و مرا کتک زد در همانحال با عصبانیت گفت:

حیف که آن زن بدبخت من بود، و گرنه میخواستم ترا طلاق بدهم و خودم را از شرش راحت کنم از آن روز بعد دیگر مرتضی و جعفر مرا ول نکردند تا اینکه مجبور شدم درد خودم را از ابتدا تا انتها برای آنها تریف کنم و بگویم که از پدرشان چقدر صدمه دیده‌ام. کلمات در هر دوی آنها مؤثر واقع شد.

مخصوصاً در مرتضی. طفلک آنچنان ناراحت شد که تا چند روز بزور یک لقمه غذا می‌خورد. و از آنوقت بیمه حالت عجیبی در او پیدا شد تا اینکه سرانجام پدرش بقیه در صفحه ۱۹

این احوال میسوختم و میساختم تا اینکه بعد از دو سال که تازه خداوند مرا صاحب پسری کرده بود شوهرم بیکباره اخلاقش را تغییر داد، میدانید چرا! برای اینکه دیگر دیناری از مال دنیا در دست نداشت و همه را از بین برده بود. آنوقت اخلاقش را تغییر داد. مرا بهترین و مهربانترین زن روی زمین خطاب کرد. مدتی باین طریق گذشت. من هرچه از او در دل داشتم همه را فراموش کردم و با قاسم را مانند همان روزی های اول دوست میداشتم، تا اینکه روزی قاسم موضوعی را بامن در میان نهاد که بعد هالقمیدم مهربانیهای او بی‌حالت نبوده است. قاسم با زبانی که بر راستی مراحت تأثیر قرار داد گفت:

والله، من تو زن و شوهریم. پدر و مادرتو در موقع حیات آبرو داشتند و خودمان هم تا بحال با کمال سربلندی زندگی کرده‌ایم، ولی حالا وضع ما طور است که خدای نکرده ممکن است بشام شبم محتاج شویم و این برای ما غیر قابل تحمل است، و تو باید فداکاری کنی، اقوام توهمه متولند و اگر تو از آنها چیزی بغواهی با کمال میل در اختیار خواهند گذاشت و تازه اگر چنین کاری را بکنند وظیفه خود را انجام داده‌اند، زیرا پدر تو آقدر به آنها داده است که حد و حساب ندارد.

قاسم سر انجام مرا راضی کرد که کفشکول گدایی بگردن بیندازم و نزد اقوام بروم. ولی میتوانم قسم بخورم که آنها بغوی از من استقبال کردند و با آنکه فکر میکردم ممکن است پولی بمن ندهند، مگر مهربانیکه مبلغ نسبتاً زیادی در اختیارم گذاشتند بطوریکه بکوت متوجه شدم که چندین هزار تومان پول جمع آوری کرده‌ام و پولها را تمام و کمال بدست قاسم سپردم و او را قسم دادم که این بار سعی کند شغل مناسبی برای خودش پیدا کند.

او هم قول داد و با پولها دکانی برای خود باز کرد و مشغول خرید و فروش اجناس خرازی شد.

# زایمان بدون درد چگونگی انجام میشود



دکتر بیژن وبانو عاطفه امیر ابراهیمی (در وسط)

بنگاه پرستاری اشرف پهلوی نخستین مؤسسه تربیتی است که برای تهیه پرستار در ایران بوجود آمده و از لحاظ برنامه تحصیلات عالی و عملی با بزرگترین آموزشگاههای پرستاری ممالک غربی برابری میکند، این مؤسسه که اکنون ۸۶ نفر شاگرد دارد تا چند ماه قبل تحت نظر «میس وایت» انگلیسی که از طرف شرکت سابق نفت بایران آمده بود اداره میشد ولی پس از وقایع ۳۰ تیر میس وایت و سایر معلمان انگلیسی ناچار شدند ایران را ترک گویند، و اکنون این مؤسسه بزرگ تربیتی تحت نظرو سرپرستی خانم «عاطفه امیر ابراهیمی» همدرد کترین بیژن اداره میشود. علاوه بر خانم امیر ابراهیمی سه نفر بانوی معلم که از سازمان بهداشت جهانی مأمور ایران شده اند در تربیت شاگردان شرکت دارند، این سه نفر یکی میس «مانکسا» یونانی دیگری «میس هاجو» کانادایی و سومی «میسز باربید» دانمارکی است، خانم امیر ابراهیمی مدت پنجسال در انگلستان تحصیل فن پرستاری و مامائی کرد و در این رشته تخصص بدست آورد، تحصیلات وی در «ریدینگ روپال برک شایر» و «وست میدل سکس» و «مؤسسه پرینگتن» انگلستان پایان رسیده است، خانم امیر ابراهیمی علاوه بر فن مامائی و پرستاری در مدتی که در انگلستان بود موفق گردید در قسمت زایمان بدون درد نیز مطالعات دانشمندی بعمل آورده، یکی از اصول زایمان بدون درد بوسیله داروی مخصوص تری لین انجام میگردد. زن حامله در آخرین مرحله زایمان با تری لین داروی «تری لین» فارغ میشود بدون اینکه احساس درد و رنجی بنماید، طریق دیگر بوسیله کنترل اعصاب بدون درد و رنج است، بانوانی که مایل باشند از طریق دوم استفاده کنند، میبایستی از ماه سوم حاملگی، تحت درمان قرار گیرند. پزشک متخصص از آن تاریخ بوسیله کنترل اعصاب بازویسته شدن دست و پاها، از او راجع کنترل خود قرار میدهد بطوریکه از ماههای ۶ بعد وقتی زایمان با پزشک خود روبرو می شود تمام اراده عضلات و اعصاب درد دست او خواهد بود، مثلا وقتی پزشک دست زن حامله را بر است و چپ و پاهای او را با این میآورد، دست او بلا اراده حرکت نمی کند وزن حامله نمیتواند دستش را مستقیم یا بالا نگه دارد، و بلافاصله دستش بحال عادی و صاف میآید، اکنون در بنگاه پرستاری اشرف پهلوی تمام اصول جدید زایمان تدریس میشود، و شاگردان پس از سه سال متوالی یعنی ۶۶ ماه تحصیل فارغ-التحصیل میشوند، در این مدت لباس، خوراک و منزل آنها بوسیله سازمان شاهنشاهی تهیه و تأمین میگردد و ماهیانه مبلغ سیصد تا

## هر شب این مرد خونخوار

بقیه از صفحه ۱۸

ناپدید گردید و او هم در پستری بیماری افتاد و آیه که در خلال گفته های خود چندین بار بقیه خندیده بود، در اینوقت ناکهان از جا کنده شد و بسوی مرتضی پرید، ولی حاضرین او را که میخواست مرتضی را بقتل رساند مانع شدند و مرتضی آهسته مادرش را مخاطب قرار داد و گفت: - ایکاش این چیزها را برای تویی - گفتم زیرا اینیدانستم که تو هنوز بشوهرت علاقمندی.

مرتضی بسختان خود ادامه داد. مادرم حق دارد مرا بکشد، زیرا من مجبور بودم در دم مرگ رازی را برای او فاش کنم و باو بگویم که پدرم قاسم را من کشتم، بیچاره مادرم با آنکه در تمام مدت عمرش از دست پدرم در زحمت بود حالا که شنید او را کشتهام میخواهد با دست خود قاتلش را بکشد.

بهت و حیرتی زاید الوصف حاضرین را که شاهد افکار پیران مادر و پسر بودند فرا گرفته بود. هر دو چیزهایی میگفتند که تا بحال نشنیده بودند و نمیتوانستند باور کنند.

مرتضی همچنانکه بسقف اطلاق خیره شده بود گفت: آری مادر وقتی تو همه چیز را برای من تعریف کردی و بمن گفتی که این پدر چه پروزگارت آورده چون تو را دوست داشتم تصمیم گرفتم انتقام تو را بگیرم آنشب وقتی پدرم میخواست وارد خانه شود آهسته باو گفتم: دزدی از پشت بام پایین آمده و رفته توی انبار چون ترسیدم مادرم هول بکند باو چیزی نگفتم، حالا شایبیا با ما برویم او را دستگیر کنیم. من قبلا همه فکرها را کرده بودم وقتی با پدرم وارد انبار شدیم کارد رادر ناریکی بالا بردم و او را بشدت فرود آوردم ولی این ضربه پدرم اصابت نکرد زیرا او چند قدم جلوتر رفته بود. خوشبختانه در تاریکی متوجه منظور من نشد و مجبور شد برای بار دوم ضربه را وارد کنم، اما این بار بمقصود رسیدم و کارد پهلوی پدرم را شکافت. دست بدعانش گذاشتم که صدایش خارج نشود.

در اینوقت ناکهان صدای پائی بگوشم رسید قسم را در سینه حبس کردم و چند لحظه بعد صدا دور شد و دیگر بگوش نرسید. پدرم همچنان بیحال افتاده بود و ناله میکرد سه ضربه دیگر به او زدم تا کاملا بیجان شد، بعد او را در چادر برزتی که قبلا در داخل انبار انداخته بودم پیچیدم و در یک گودال عمیق قرار دادم. فردای آنروز خبر مفقود شدن او را شنیدم خوشبختانه هیچکس از عملیات آنشب من باخبر نشده بود، همه خیال میکردند در اطاقم خوابیدهام ولی کار من آن شب خاتمه نیامد آنشب بیه چهار شب بی دربی زحمت کشیدم تا توانستم جسد پدرم را قطعه قطعه کنم و هر قطعه را در گوشه ای از خانه پخاک بسیارم مرتضی دیگر بزور توانست آخرین کلمات خود را ادا کند و بیپوش در پستری افتاد.

پس از اینکه به این طریق مرتضی بجرم خود اقرار کرد، پرونده امر تشکیل شد و دادگاه جنائی مازندران او را با عدم محکوم کرد از حکم صادره فرجام خواست و دیوان کشور حکم را لغو و رسیدگی مجدد را بدادگاه جنائی تهران محول کرد.

دیدم، او را شهرداری تهران بگورستان دعوت کرده است. این همان ایامی بود که گورستان جدید تهران در برابر عده ای از معارف و رجال کشایش می یافت خلیلی از خنده روده بر شد و بمجلس برخاست و گفت: اگر هیچ کجا ما را دعوت نکردند لااقل ما را به گورستان دعوت کرده اند پس ناچای ما را کسی دیگر نکرده باید حرکت کرد.

## دوربین های جمعیه ای گداک وارد شد

از چند دوربین جمعیه ای گداک دیدن کنید.

**دوربین گداک مدل C**

این مدل دارای جیب فلزی به دوام است. ۱ قطعه کس ۹۶۰۰۰۰ در برنج برای تیره یا روشن با آن بتوان عکس برداری کرد. برنج عکس برداری از این مدل خیلی آسان است. برای اشخاص بستنی آرزای انتخاب میکنند...

**دوربین گداک مدل D**

این مدل دارای کبک شش ضلعی است. علاوه بر این یک زره من اضافی مخصوص تهیه عکسهای نیم تنه میباشد.

**دوربین گداک مدل E**

این مدل علاوه از مزایای فوق دارای مشخصات زیر است:

- ۱- زره من اضافی مخصوص عکسهای نیم تنه
- ۲- زره من مخصوص برای شخص اوان
- ۳- تفل مخصوص کس از قفل شدن مانع عکس برداری نمیشود
- ۴- زره من مخصوص از تابش نور مستقیم آفتاب محافظت میکند
- ۵- سه پایه مخصوص عکس برداری بهم بتوان بآن نصب کرد

## اجناس عکاسی گداک شهرت جهانی دارد



درمان فوری و کامل سوزاک  
امراض مقاربتی زنان جلدی و مالاریا - دکتر جلال بهیژاد  
خیابان شاهپور جنب سینما جهان



نمونه ای از انواع گلداهای ساخته اخیر کارخانه آجرسازی همین  
دو قرآول خیابان فردوسی - تلفن ۳۳۵۲۷، ۳۷۱۰۸

بوته‌های جدید گل سرخ (رز) از فرانسه رسید



رنگهای متنوع جدید محصول بزرگترین مؤسسات تربیت گل سرخ فرانسه  
بنام Jean Gavjaro ناتمام نشده زودتر مراجعه فرمایید - لاله زار کو نزدیک  
شاهرضا بشاه باغبانی ویولا

### شامپو بلنداکنس



زبانی نرم و شفافیت موهایی را با  
شامپو بلنداکنس شستنی و نرم کننده است

### عصاره لیمو ترش

ترک تریاک و مرفن  
بدون کم شدن فشارخون یا ناراحتی در دست روزه  
بوسیله تیداکسانی و کتراد و خواه  
معاینه برای ترک تریاک تجانی است  
شانی - اول لاله زار و از طرف توپخانه باغ علی آباد

### سرماخوردگی سینه



معالجه سریع و مطبوع - بدو طریق مستقیم  
اطفال خود را فوراً بکار کنید در موقع خواب سینه - گلو  
ادوا با مباد و ویکس، با آب سرد  
۱- بر سینه نشانی بخار است بخار دار که از مباد و ویکس  
تضاد می شود و گلو را تسکین می دهد و از اسهال و تب که  
دارد چهار ترفندی او شده و اینها است را بکنید  
۲- بر سینه حرارت مباد و ویکس روی سینه مالت می کشد  
مطبوعی مثل انفصال و تولید حرارت نموده و در سینه مطبوع  
می نماید. در تمام مدت شب که غسل در خواب است  
بدو طریق فوق مذکور چون صبح زود بیدار شود  
اثرات سرماخوردگی از بین می رود است.

### پاد مالیدنی ویکس



ت. ت. ث



عصرام مبیح  
آفتاب از  
آندره مسورا  
بزرگ از  
کربا

محصول استودیو  
ایران نو فیلم  
کارگردان

م. مینی

بشارک  
مهرین دیبم  
فرشید

استودیو ایران نو فیلم تهران سه راه امین حضور  
فیلمی که خاطره آن همیشه در ذهن شما خواهد ماند.  
بزودی در سینما متروپل مسابک



آخرین و مهمترین کشف برای روئیدن موی سرهای  
طاس و کجلی و جلوگیری از ریزش مو.  
بیوهیرین سری یک برای موهایی خشک و متوسط  
سری ۲ برای موهایی چرب برای شناختن موهایی خود  
با انگشتان خشک روی پوست گر ببالید در صورتیکه  
چرب شد دارای موی چرب و اگر کمی بر قز  
موهای متوسط و الا دارای موی خشک هستید

شماره ثبت ۹۴۳۰  
۳۱۶۹۲

نظر باینکه این مؤسسه بتواند دستورات کاملتری برای مشتریان در شهرستانها  
بدهد لازم است یک عکس یا نقاشی و دیگر مشخصات از موهایی سر خود ارسال دارند  
قیمت هر سری ۸ بطری برای استعمال سه ماه ۱۳۵۰ ریال - برای شهرستانها

۵۲ با ۷۵ ریال اضافه مخارج پست و بسته بندی  
خیابان لاله زار کوچه ممتاز سالن زیبایی مژده شماره ۵۲  
پدیرانی بانوان ۱۰ الی ۱۲ آبان ۱۹۴۶  
صاحب امتیاز و مدیر پروفیسور اوهانیان مژده

## گر مابه نادر حقیقتاً نادر است

راستی اگر نادر زنده بود بی شک گر مابه نادر  
را انتخاب میکرد گر مابه نادر که دارای ۲۰  
دستگاه خصوصی و ۲ دستگاه وان  
ویک دستگاه عمومی است افتتاح کردید  
نشانی خیابان مولوی مقابل کوچه وزیر نظام  
گر مابه نادر

آژانس



بشمارش یکم همیشه  
صابونهای  
نخل و نخل زیتون داروگر  
را که بر آب از صابونهای عالی بشرت  
صرف نمایند  
کارخان صابون سازی شاهرضا داروگر



کامیونی بزرگ

بیسکس

طبعی  
کاتوچو بیسی

نخ ابریشی

ونلیپ



شرکت سهامی ایران و غرب

## چینی کلیدی

چون سایرین علامت چاپ سبز چینی های گل سرخی این شرکت را بواسطه مرغوی جنس آن تقلید نموده اند لذا  
خریداران محترم در وقت خرید بلامت بالا و مخصوصاً جمله شرکت بازرگانی مسعود که در زیر علامت نوشته شده  
توجه فرمایند که بامارک های تقلیدی اشتباه نشود.  
آژانس آوا

خانمی سخت عصبی مزاج بود برای هر چیز جزئی که مطابق میلش نبود داد و پند و فریاد را میانه انداخت بز شک ممالج هر چه دواهای مختلف تجویز کرد تا تیری نبخشید تا اینکه اخیراً یکی از پزشکان متخصص رجوع کرد بز شک باو گفت - خانم در طب ثابت شده است که تندخویی و خشم زیاد دلیل پیری است . از آنروز دیگر خانم هیچوقت خشمگین نشد .

استفاده از فراموشی



زن به وهر - عزیزم ، باز هم عینت را فراموش کرده ای ، این کسی را که اینطور محکم در آغوش گرفته ای من نیستم .

باز هم مادر زن

مردی را بجرم اینکه اتومبیلش با اتومبیل دیگری تصادم کرده بود به کلاتری بردند رئیس از او سؤال کرد که آیا در موقع رانندگی اتومبیل بحال عادی بودی - آن مرد با قیافه حق بجانبی جواب داد اگر راستش را بخواهید . نه ، زیرا مادر زنم پهلویم نشسته بود .

گهواره دو قلوه



اولی - من هر چه فکر کردم به فایده این دستگاه پی نبردم .  
دومی - این گهواره کودکان دوقلو است که تازه اختراع شده است .

زنده باد وطن

یک نفر انگلیسی بایک نفر ایرلندی در یک واگن راه آهن مسافرت میکردند انگلیسی مشغول خواندن کتاب بود ولی ایرلندی هر چند قهقهه فریاد میکرد - زنده باد ایرلند



تفریح و خنده

معمای چیز نوکر بشیر فروش - چیز دیروزت آتقدرد داشت که مثل چیز بودا شیر فروش - بسر خودت چیز که من و تو چیز دارم که هر شب چیز آنها را خودم توی چیز میدوشم بدون اینکه بگذارم چیزی توش بیفتد

حل جدول شماره ۹۴

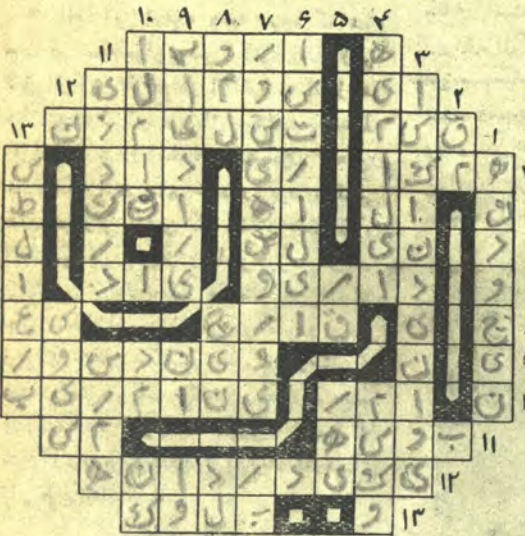
افقی

- ۱ - خدا ۲ - اشرد ۳ - پستانه ۴ - طراز ۵ - لایب ۶ - ناکس ۷ - اربک ۸ - خف ۹ - تاب ۱۰ - یونس ۱۱ - ناقص ۱۲ - سادچیکف ۱۳ - کوبال ۱۴ - دون

عمودی

- ۱ - فسا ۲ - سخن ۳ - ناک ۴ - پردو ۵ - بسوس ۶ - طاق کسری ۷ - تاریک ۸ - نال ۹ - خشت زن ۱۰ - مسدود ۱۱ - فرخ ۱۲ - شش ۱۳ - نص ۱۴ - چپو ۱۵ - ادالت ۱۶ - بنیان ۱۷ - هنا ۱۸ - ربط ۱۹ - اکل ۲۰ - هسغو ۲۱ - اسقف ۲۲ - برس پلیس ۲۳ - سبابه ۲۴ - یکی

جدول کلمات متقاطع



افقی ۱ - از خوردنی

- ۱ - اگر بشوی در زندگی زناشویی کلاحت پس معرکه است ۲ - بیا - یکی از ممالک افریقا ۳ - یکی از پنج قاره ۴ - همکارم بریده - یکی از شهرهای تاریخی ایران - هیوه یکی از پادشاهان ساسانی ۵ - حیوان موهوم - گاهی جاسواست - نشانه ۶ - از فراق صحبت میکنند - لش ۷ - بزرگترین سلطان باستانی ایران آخر ندارد - بخاطر آوردن ۸ - گیاهی است کوهی - حرفی بوسطن اضافه کنیدی شما را میدرد ۹ - یکی از سلاطین امپراطوری انگلیس ۱۰ - حکم - وارونه اش شبه جزیره ایست در آسیا ۱۱ - میوه لب - دو سوم از یک پنجم ۱۲ - نودوشمی لوس و نتر ۱۳ - مجمع الجزایری است در استرالیا متعلق بدولت هلند

عمودی

- ۱ - یکی از ممالک آسیا ۲ - یکی از شهرستانهای ایران ۳ - شبه جزیره ای است در اروپا ۴ - کوهی است در آسیا - پایتخت یکی از ممالک اروپا ۵ - وارونه اش در اقصا میدهد - یکی از شهرهای معاصر ایران ۶ - بزرگترین جزایر دنیا ۷ - یکی از ممالک اروپا - بشیرال است ۸ - روباه صحرا را سر بریده اند - آسیای زرد - نهید و گرنه عاشق میشوید ۹ - استقامت - بوی وطوبت - درست فکر کن و بگو والا نه من و نه تو ۱۰ - سرحد بلوک شرق و غرب - هم حیوان دارد هم مسگر - حیفا که سر ندارد والا توت خوب و فراوانی داشت ۱۱ - مغلوب جنگ فتح الفتح - از کشیدنها ۱۲ - کشور بیطرف ۱۳ - دجله علاوه فرات مساوی است با ...

گره طناب انتحار

فریدون بعضی ورود بخانه چون سرو صدای نشنید یکسر باطاق برادرش چمشید رفت و از اینکه او را مشغول انتحار با طناب دید چار تعجب شد و گفت : - چمشید ، چرا میخواهی انتحار بکنی ؟ - بعد از علت خود کشی من با خبر خواهی شد !

من هرگز نخواهم گذاشت تو مرتکب این حماقت شوی . - غیر ممکن است ، تصمیم خود را گرفته ام . در این موقع فریدون قدری جاو تر رفت ، چشم بگره طناب دوخت و گفت :

چمشید چون . پس حالا که تصمیم گرفته ای انتحار کنی باید بتو بگویم که این گره ترا زیاد رنج خواهد داد ، بگذار گره زدن طناب انتحار را یاد بدهم .



کثیرالاولاد در شب ازدواج با زن دوش

امروز و فردا متن لایحه قانونی بپیمه های اجتماعی کارگران را از روز نامه فروشها خریداری نمائید و مقدمه آنرا بخوانید و نظر خود را ابراز دارید

امیر ارسلان

در هفت جلد ۳

زنده باد ایرلند . پس از آن که اینکار را چندین مرتبه تکرار کرد انگلیسی عصبانی شد و کتاب را بر زمین زد و گفت :

برو بجهنم . زنده باد جهنم ! ایرلندی جواب داد صحیح است صحیح است هر کس باید برای وطن خودش زنده باد بگوید . نصرت الله تجری مریانجی

خط خری



خر اولی به گره - بدرت راداحت بگذار ، او مشغول نوشتن خاطرات خویش است

خط بد

بد خط اولی - خط من آنقدر بد است که وقتی آنرا در آفتاب میگذارم راه می افتد . بد خط دومی - به ، این که چیزی نیست خط من آنقدر بد است که وقتی در آفتاب می گذارم کاغذش را هم به راه می اندازد .



خانم - آقا در منزل من چکار دارید ؟ آقا - اختیار دارید خانم ، بنده همان بز شک بیاریهای روحی هستم که با تلفن بمنزلتان دعوت کردید .



امیر ارسلان گفت ، مریحایی مرد ، ترا بطور گوشه جمال فرخ لقا بخشیدم . به دستور داد تصویر فرخ لقا را بقصر سلطنتی برد و خود پسر مرا رفت ، همانم قمرطلعتان شیرین گفتار دور او را گرفتند اما امیر ارسلان به پیچیک اعتنائی نکرد - عشق فرخ لقا چنان در کانون دلش زیاده کشید که اهک ریزان باطاق خود رفت و دیده از روی تصویر پر داشت . همانم اشک مانند سیل از چشمش سرازیر شد و نزدیک بود قالب تنی کند ، دیدی سر زنان و سینه زنان میگفت ، ای ماه پاره عزیز ، ای نگار دلآزار ، الفراق و الفراق و الفراق

در این موقع فرمانداد که یرده از روی همه تصویرها بردارد تا کمان چشمش بصورت پانزده ساله دختری افتاد که از حسن و ترکیب و وجاهت و ملاحظت مادر دهر فریبناش راز لیده بود ، آن زلف و خط و خال و همائل ، آن ابرو و چاه زلفان ، آن بیاض کردن و چشم جادو در گره ارض نظیر نداشت . صورت چون کوه نور ، لب چون قرابه شهد ، رخ چون طریق ، قد چون شهاد ، زلف چون سنبل ، کین و تاسیرین وقتی چشم ارسلان بصورت افتاد ، درو جان و عقل و موش را بیکباره بتاراج داد ، رنگ از چهره اش پرید ، عرق بر پیشانی اش نشست ، رکوقت بخود آمد ، دید تمام حصار متوجه او هستند ، همانم دستور داد پاپ اعظم را آوردند و از او خواست تا سر گذشت این دخترک مشکین موی خود را شامبل بر اشراش دهد . پاپ وحشت کشید سر اعظم فرود آوردند - ارسلان گفت بجلال خدا اگر راست بگوئی و سر گذشت این دخترک آفتاب صورت را شرح دهی از سرخون تو با کشیشان خواهم گذشت . پاپ گفت ای سلطان عالم ، این دختر فرخ لقا دختر پطرس شاه است که در هفت اقلیم در حسن و جمال نظیر ندارد .

ارسلان ار این سخن بخشم آمد و گفت ؛ چه معنی دارد در دیار اسلام فرنگیان عبادتگاه داشته باشند ؟ . همانم باسواران خود بطرف کلیسارت دستور داد حاجها و بیت های طلا را غارت کردند و کفیشان را کشت و کلیسا را با خاک یکسان کرد - بعد بکلیسای اعظم رفت - بنی دید که باقی سپهر بر آبرو میکند - دورتا دور غرفها و مجسمهها و تصویر های فراوان دید از مرکب پیاده شد و فرماداد کشیها را که دوست نفر و دند دست بسته حاضر کردند - پس از آن چشمش به بتی از شصت من طلای احمر افتاد که دو من الماس بان نصب شده بود .

یکروز ارسلان گفت دلم برای صحرا و شکار خیلی تشنگی داشتم بصحرا بروم - کاردان وزیر ، عرض کرد ؛ قربان خاک پای جواهر آسایت کردم ، در بیرون شهر روم شکار گاههای خوبی وجود دارد ، بدلیست برای شکار با آنجا بروم - ارسلان رضایت داد و همانم با خواجه نعمان و کاردان وزیر و میرشکان سوار اسب شده از شهر بیرون رفتند . دم دروازه شهر چشم ارسلان به بنای باشکوهی افتاد که سر بفلک کشیده چشم را خیره میکرد - پرسید اینجا کیست ؟ کاردان وزیر گفت اینجا معبد فرنگیانست و در اینجا کشیشان بر نعمان تارک نیافر او اندند .

روز بعد که آفتاب عالمتاب جهان را منور کرد ، ارسلان نامسدار بحمام رفت و سروکار کرد با کلاب شستشو داد . بعد فرمود منادی در کوچه و بازار شهر ندا دهد که خراج سه ساله را بخشیدم جاریها جا زدن و مردم دعا بر سر و دوام دولت امیر کردند . پس از آن بفرمان ارسلان خواجه سعید آغا باشی چهارصد کتیزک ماه طلعت ، از بازار ده فروشان خرید و آنها را بارگاه آورد ، ارسلان از دیدن آن حور و روان در از دست بردار و همانم کتیزکان ماه رو با سلطان زمانه بمیکساری مشغول شدند و ده شبانه روز میش و نوش پرداختند .

# درمانگر از محوالات شرق و در اسرار



## آیا یک گروه سر باز چینی، از فرمز بخاک چین گمونیست حمله و خواهند شد؟ مهمگنست دسته‌های پارتیزان، در شمال و جنوب و شرق و غرب چین قیام کرده، و حکومت گمونیستی را در این کشور سرنگون سازند «جنگ افیون» تنگ‌بارترین یادگار انگلیس‌ها در کشور آسمانی چین است

### کشور آسمانی

این روزها در همه جا صحبت از چین است. از چین و بقول چینیهای قدیم «کشور آسمانی» تا چین و یکسال قبل چین یک دولت امپراطوری بود و امپراطور و اچینها «پسر آسمان» مینامیدند.

ولی در ۱۲ فوریه ۱۹۱۲ سلسله (چینگ) که از قرن پانزدهم بر کشور پنهانور چین سلطنت میکرد منقرض گردید، زیرا آخرین امپراطور را که کودکی شش ساله بنام (سون تونگ) بود جمهوریطلبان از سلطنت خلع کردند و او را در کاخ خودش با نام «هانری پویی» تحت نظر قرار دادند و حکومت جمهوری اعلام نمودند و ژنرال «یون شی کای» بساست نخستین رئیس جمهوری چین زمام امور را بدست گرفت.

بین المللی، جنگهای داخلی متعددی میان چندین ژنرال بوقوع پیوست و مدتی طول کشید. در آن موقع حکومت مرکزی بکن بقدری ضعیف شده بود که دامنه اختیار و اقتدارش از حومه بکن تجاوز نیکرد، و در باقی مانده کشور پنهانور چین هر «توبان» (فرماندار نظامی هر استان را بزبان چینی توبان مینامند) در قلمرو حکومت خود با قوای که تحت فرمان داشت بقوای استانهای مجاور حمله میکرد.

مثلا در شمال ژنرال «چان سولین» منچوری و چند ایالت دیگر را کنترل میکرد در صورتیکه ژنرال مسیحی «فن یوسیان» در شمال غربی کشور فرمانروا بود و ژنرال «سون شوان فان» در شاکیهای حکومت

و بطیفلی او دولت هندو دولت استرالیا، از تصمیم اینها ورو عمل او سخت نگرانند و از عواقب آن میترسند، در مورد چین اختلاف شدیدی بین انگلیس و دو میسیونرها از یکطرف و امریکا از طرف دیگر موجود است دولت انگلیس تمهید کرده است که مواد جنگی بچین بفروشد ولی همان مواد را بوسیله «دومی نیون» های خود از قبیل سیلان برای چینی ها میفرستد... انگلیس چین گمونیست را بر سمیت شناخته اما امریکا شدیداً با آن مخالفت و از شرکت چین در سازمان ملل جلوگیری میکند.

اگر چنان کای شک موفق شود در سواحل چین شرقی یک مبداء، حمله برای قوای خود تأمین کند و نیروهای ملیون در خاک چین

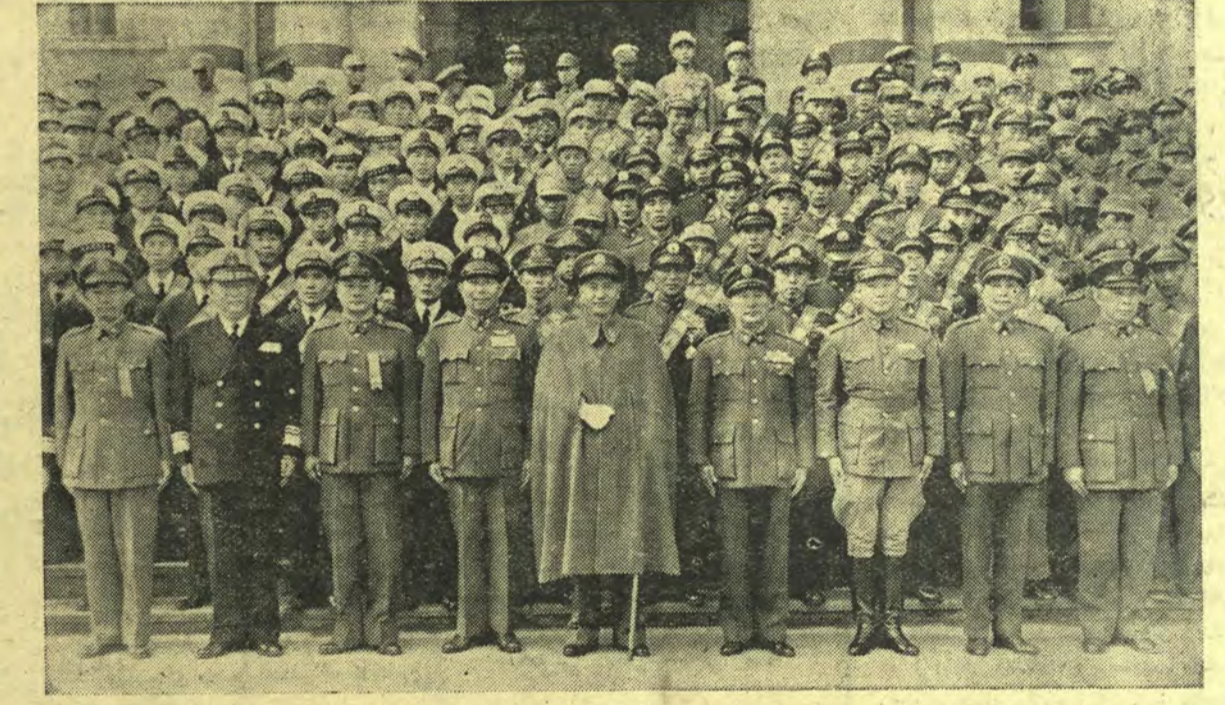
### ناوگان هفتم امریکا

دولت امریکا، با این عنوان که میخواهد از تصادم میان ملیون و گمونیستها مانع شود بیطرفی فورموز را اعلام کرد و ناو گروه هفتم خود را مأمور ساخت که در آبهای فاصل میان خاک اصلی چین و جزیره فورموز مرانب و حافظ این بیطرفی باشد.

ولی باز رفتن ترومن و آمدن آیزنهاور بکاخ ریاست جمهوری، این ترتیب بهم خورد، زیرا ژنرال آیزنهاور روز و شب گذشته در نطق مهم سیاسی خود که در کنفرانس امریکا ایراد نمود رفع بیطرفی فورموز را اعلام کرد، و بناوگان هفتم امریکا دستور داد که از پیرامون جزیره فورموز دور شوند و بدین ترتیب راه حمله بچین را برای قوای چان-

### جنگ ترایک

اما این اولین دفعه نبود که نام چین در تمام جهان بر سر لبانها افتاد. زیرا قبل از آن تاریخ، در اواخر سده نوزدهم میلادی دولت های اروپایی بکشور چین حمله کردند و بزور اسلحه، ملت چین را مجبور نمودند که بندر های خود را بروی کشتی های تجاری ایشان باز کنند، و بدتر از آن انگلیسها مردم چین را با سر نیزه بفریدند و کشیدن تریاک مجبور ساختند، زیرا دولت چین استعمال افیون را فاش کرده بود و بر اثر این کار تجار انگلیسی مقیم هندوستان که داد و ستد تریاک میکردند خسارت مهمی وارد میآمد «جنگ افیون» یکی از شرم آورترین و ننگبارترین یادگارهای تاریخ بریتانیاست.



چنانکایچک با افسران ستاد و پانصد هزار سرباز خود در فرمز، آماده حمله بچین گمونیست است و اندکی پیش بروند، بدیهی است که روش انگلیس ها نیز بتناسب موقعیت آنها تغییر خواهد کرد. زیرا سیاستمداران بریتانیا با اصطلاح «نان را بخر روز می-خوردند» و بطرف آنکسی که قوی تر باشد میگردند.

### امکان انقلاب

بنابر این هیچ بعید نیست که امروز یافردا همان اوضاع تکرار شود و علاوه بر چانکایچک ژنرالها یادسته های پارتیزان از شمال و جنوب و شرق و غرب یکمرتبه بتحریک دولتهای غربی ظهور و قیام کنند و جنگهای داخلی مدهشی درگیرد که منجر بسقوط حکومت گمونیست بشود؛ البته، در زمان جنگهای داخلی سابق که شرح دادیم هر ژنرالی از یک دولت خارجی الهام میگرفت.

مثلا معروف بود که (فن یوسیان) دست نشاندۀ امریکاست و چان سولین دست نشاندۀ شوروی. امروز هم بعید نیست یک چنین اوضاعی پیش آید و مثلا انگلیسها بدون اینکه خودشان مستقیماً بگمونیستهای بکن کمک نمایند، بوسایل غیر مستقیم از

### جنگهای داخلی

اما اینکه گفته شده است حمله ملیون بخاک چین باعث وقوع جنگ بزرگ دیگری خواهد شد و شاید بجنگ سوم جهانی منتهی گردد.

این حدس و پیش بینی بعقیده ما صحیح نیست زیرا چانکایچک یک سردار چینی است و قوای چینی در اختیار خود دارد و او همان کسی است که مدت ها علیه گمونیستها مبارزه کرده، و اگر زود خوردی میان نیروهای گمونیست و ملیون درگیرد. این قضیه کاملاً شکل یک جنگ داخلی را خواهد داشت بنابر این دولت شوروی نمیتواند بهانه بی بدست آورد و در امور داخلی چین دخالت کند و بعقاید گمونیستها قیام نماید گذشته از این جنگ میان سرداران چینی تازگی ندارد. از جمله در فاصله میان دو جنگ

### اشغال فرمز

از آن گذشته، دولت ژاپن هم بچین حمله کرد و ضمن غنایم جنگی جزیره (فورمز) را تصرف نمود. دولتهای دیگر هم هر یک سهمی از غنایم بردند و فرانسه و آلمان و انگلیس و غیره هر کدام یک یا چند بندر چین را مالک شدند.

(فورموز) از آن تاریخ بنام (تایوان) نامیده شد و یک مستعمره ژاپنی بود در پایان دومین جنگ جهانی، ژاپن شکست خورد، این شکست نه فقط ژاپنی ها را از خاک چین که مدت ها بود قسمت مهمی از آن، بویژه منچوری را، اشغال کرده بودند، بیرون کرد، بلکه جزیره فورموز هم بدولت چین مسترد گردید. جزیره (فورموز) با چهار میلیون نفوس خود، بوساطه موقعیت سوق الجیشی مهمی که دارد، طرف توجه امریکاییان قرار گرفت و بطوریکه همه میدانند پس از استقرار رژیم گمونیستی در چین، ملیون چین برهبری ژنرال یسیم چان کای شک بجزیره فرمز رفتند و در آنجا یک حکومت مستقل تشکیل دادند.

مخالفت با چین گمونیست البته حمله چان کای شک بخاک اصلی چین امکان پذیر است، اما این سؤال پیش میاید که اگر حکومت گمونیست بکن پیش دستی کرد و بجزیره فورموز حمله ور شد آیا چان کای شک در اینصورت قادر بدفاع خواهد بود؟

آیا دولتهای دیگری که خود را دوست امریکا مینامند و از خوان نعمت دولتهای امریکایی برخوردارند، در خاک گمونیستهای چین کمک نخواهند کرد؟ دولت انگلیس،

مخالفت با چین گمونیست اما این امکان پذیر است، اما این سؤال پیش میاید که اگر حکومت گمونیست بکن پیش دستی کرد و بجزیره فورموز حمله ور شد آیا چان کای شک در اینصورت قادر بدفاع خواهد بود؟

آیا دولتهای دیگری که خود را دوست امریکا مینامند و از خوان نعمت دولتهای امریکایی برخوردارند، در خاک گمونیستهای چین کمک نخواهند کرد؟ دولت انگلیس،

مخالفت با چین گمونیست اما این امکان پذیر است، اما این سؤال پیش میاید که اگر حکومت گمونیست بکن پیش دستی کرد و بجزیره فورموز حمله ور شد آیا چان کای شک در اینصورت قادر بدفاع خواهد بود؟

آیا دولتهای دیگری که خود را دوست امریکا مینامند و از خوان نعمت دولتهای امریکایی برخوردارند، در خاک گمونیستهای چین کمک نخواهند کرد؟ دولت انگلیس،



آیزنهاور ناوگان هفتم امریکا را از آبهای فورمز فرا خواند

تهران مصور

مائو تسه تونگ، برای مقابله با چیانکایچک آماده میشود





# تجدد انصاف

شماره ۴۹۵

جمعه هفدهم بهمن ماه ۱۳۳۱

تک شماره ۶ ری



نمایندگان پی در پی فریاد میزدند؛ یادداشت دولت شوروی باید پس فرستاده شود (صفحه ۳ را بخوانید)

This object has been digitised and made available by The University of Manchester Library.

For further information and details about terms of use, see the Library's website -

[www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing](http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing).

قابل توجه کاربران مجازی :

این سند توسط کتابخانه دانشگاه منچستر دیجیتال سازی و عرضه شده.

برای اطلاع بیشتر درباره شرایط استفاده از این منبع الکترونیک، لطفاً به لینک زیر مراجعه فرمایید:

<http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing>

بر اساس این مقررات، هر نو استفاده از این سند باید با ارجاع مناسبی به کتابخانه دانشگاه منچستر انجام بگیرد.